بررسی

اساسنامه و سازمان نمای

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

اداره کل طرح و برنامه

شهریور ۱۳۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

محصول حضور حوزه در بیرون از مرزها ۵

نحوهٔ حضور کفر ۵

هدف از حضور سازمان در خارج از کشور ۶

فرایند و نحوه بررسی و بازنگری یک سازمان و تشکیلات ۷

ضرورت تشکیل سازمان ۸

وظیفهٔ کلی سازمان ۸

هدف از تشکیل سازمان ۹

اشکال ۹

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی اساسنامه سازمان نمای

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

محصول حضور حوزه در بیرون از مرزها:

محصول حضور حوزه در بیرون از مرزها چیست؟ حوزه در خارج از مرز در سه حوزه حضور دارد: ۱ ـ تحقیق. ۲ ـ تبلیغ. ۳ ـ آموزش. ممکن است گفته شود سازمان ارتباطات متصدی امور تبلیغ را دارد، مرکز جهانی علوم اسلامی و سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور متصدی امور آموزش می‌باشند، مرکز جهانی علوم اسلامی متصدی امور آموزش در درون مرز است و سازمان حوزه‌ها و مدارس خارج از کشور متصدی امور آموزش خارج از کشور را دارد و تحقیق واگذار شده به حوزه‌های علمیه، یعنی عملاً این سه سازمان مصرف کننده حوزه هستند هر چند که یکی از وظایف خود را تحقیق بگذارند ولی عملاً تحقیق انجام نمی‌دهند. با توجه به این تقسیم‌بندی وظیفه‌ای، شما می‌توانید همین را حفظ کرده و بپردازید به اینکه محصول حضور سازمان در بیرون از مرزها چیست؟ هدف از حضور سازمان در خارج از کشور چیست؟

نحوهٔ حضور کفر:

کفر در دنیا حادثه سازی کرده و حضور خودش را گسترده می‌کند و سیتره خودش را حفظ می‌کند. آن مبلغی را که آنها در مجلسشان تصویب کردند که ضربه به ما بزنند و برای براندازی نظام جمهوری اسلامی مجلسشان رسماً بودجه تصویب می‌کند به چه وسیله‌ای می‌خواستند این طرح را اجراء کنند؟ به وسیلهٔ افراد خودی. با یک نظام سئوالات اینها یک نظام سئوالات خاصی دارند و با آن نظام سؤالاتشان حمله می‌کنند به اصول نظام. اول از همه سئوال روی ولایت فقیه می‌برند که لازمه دوم آن زیر سئوال بردن اصل انقلاب است. سئوال می‌کنند شما برای چه هدفی انقلاب کردید؟ اگر بگویید که می‌خواهیم برسیم به آنچه که به اصطلاح دنیای متمدن به آن رسیده است، این همان جامعهٔ مدنی است که علمش هم آنها دارند. پس لازم به انقلاب نبود.

هدف از حضور سازمان در خارج از کشور:

هدف سازمان از آموزش افرادی در خارج از کشور چیست؟ هدف سازمان، همان هدف حوزه است. هدف حوزه چیست؟ همان چیزی است که تحویل داده و انقلاب کرده، همچون امام رضوان اللّه تعالی علیه که محصول حوزه هست. حوزه‌ای که مورد تأیید حضرت ولی عصر(عج) است.

حضرت امام(ره) در دیدار میهمانان خارجی با ایشان در ۲۲ بهمن (اوائل انقلاب) می‌فرماید: (همان توصیه می‌کنند که خودشان عمل کردند) حق را بگویید ولو اینکه شما را بکشند، بگویید خداپرستی حق است، رسالت انبیاء حق است، اخلاق کریمه حق است، عالم بعد از این دنیا حق است و بت‌ها و شیطانها ناحقند، بگویید ظالمهای دنیا چه کسانی هستند، عمده محور رهنمود حضرت امام(ره) در ۲۲ بهمن به میهمانان خارجی اینها می‌باشد. امام در آن روز دست به صدور انقلاب می‌زند به وسیلهٔ چه کسی؟ به وسیلهٔ همین شیفتگانی که از آن سر دنیا به اینجا آمده‌اند. اینها چه کسانی هستند؟ روحانی محله، خطیب جمعه هندوستان، پاکستان، افغانستان و . . . امکاناتی که در دست امام بود یک قلم بود و یک بسته کاغذ بوده که اطلاعیه و بیانیه می‌داد مردم بیدار و متوجه قدرت الهی می‌کرد.

پس باید حاصل سازمان از نظر اخلاقی و انگیزه افراد می‌باشد که اقامه کننده کلمه حق باشند همانند آنچه که در ایران واقع و همانند آنچه که حضرت آدم(ع) و همه انبیاء گفته‌اند و در اعلای کلمه حق هم شهید شدند. هیچ کدام از ائمه اطهار(ع) در اعلای کلمه حق کوتاه نیامدند بلکه نسبت به قدرتشان مبارزه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کردند؛ تکلیفشان همان اعلای کلمه حق بود، اقامه اینکه بت پرستی باطل است و خدا پرستی حق است.

شما چه فکری را می‌خواهید به اینها بدهید؟ چه آموزشی را باید ببینند؟ اسلام چه می‌گوید؟ علاوه بر اینکه باید بتوانند شبهه حکومتی را جواب دهند، باید تردید هم ایجاد بکنند، در روابط سازمانی و اداری آنها در روابط اداره تردید ایجاد کنند و بگویند که دستگاهها و سازمانهای آنها توزیع قدرت، ثروت و اطلاعات ناعادلانه است. باید قدرت این را داشته باشند که حکومتهای وقت را بشناسند و بتوانند آسیب شناسی بکنند.

فرایند و نحوه بررسی و بازنگری یک سازمان و تشکیلات:

حتی بسیاری از دولت مردان به نظر ما حرّند و اگر به آنها تفهیم شود برمی‌گردند. از نظر فکری و سیاسی باید قدرت ارتباط با دولت‌ها، سازمانها، با خانواده‌ها و مردم آنجا داشته باشند. قدرت پاسخگویی به معضلات اجتماعی آن منطقه را باید داشته باشند.

شما هر چه محصول را و **شاخصه‌ها بشکافید و روشن کنید، مطلوب سازمان را بهتر می‌توانید طراحی کنید و از وضع موجود به سمت وضع مطلوب خیلی راحت می‌توانید بروید**؛ و نسبت سازمان به حوزه و نظام را خیلی راحت می‌توانید بسنجید. باید قدرت هماهنگی با نمایندگان نظام در خارج از کشور را هم داشته باشید. باید حوزه بتواند مثل یک پدر سیاسی فکری این دستگاه‌ها را تحت پوشش قرار بدهد. همانطور که شما انتظار دارید از ائمه جمعه قدرت ارتباط با استاندار داشته باشد و بتواند به استاندارها خط برنامه‌ای بدهد.

همانطور که باید حوزه به دولت خط فکری بدهد. همانطور که ولایت فقیه خط می‌دهد برای حضور دین در برنامه نماینده ولی فقیه و ائمه جمعه باید بتوانند همان مطلب را برای استاندارها و فرماندارها خُرد کنند. باید همان مطلب که در سطح برنامه و سیاست سیاسی کلان آمده در سطح خُرد راهنمایی کند.

پس اول اینکه همه را در یک سیستم و یک کل ببینیم یعنی سازمان و حوزهٔ علمیه و نظام جمهوری اسلامی که می‌خواهند حول کلمه حق به جلو بروند، در یک کل ببینیم بعد تقسیم وظیفه کنیم در این صورت وظیفه حوزه چیست. تولید فکر دینی بعهده حوزه است، حوزه باید جهان بینی حکومتی اخلاق حکومت را تعریف کند. حوزه مکلف است از بعد اخلاقی نظریه بدهد، که تصمیمات گرفته شده در چهارچوب برنامه‌ها ارتقاء اخلاقی می‌آورد یا نه؟ از بُعد کلامی باید نظر بدهد، کسی که وزارت اطلاعات، وزارت امور خارجه، وزارت کشور را می‌خواهد اداره کند، اعتقادات او اگر در حداقل باشد (اعتقاد به خدا و پیغمبر(ص) داشته باشد) همان چیزی که عموم مردم اعتقاد دارند کافی است؟ یا باید فلسفه تاریخ، فلسفه جامعه شناسی و فسلفه مدیریت بداند؟ پس اگر متولی صدور انقلاب باید روحانیت باشد و شما روحانی تربیت می‌کنید تا نماینده سازمان و حوزه در خارج از کشور باشد، باید محصول کارهای کسانی باشند که قدرت رهبری را حداقل در حد منطقه خودشان (ترکمنستان، قرقیزستان و . . .) داشته باشند.

پس اگر محصول کار سازمان شکافته و روشن بشود بعضی مسائل خود به خود حل خواهد شد. سازمانهای موجود را می‌شود حفظ کرد و متناسب با مقصود و مطلوب تقسیم کرد، می‌شود آنها را ادغام یا منحل کرد که در این صورت حتی تحقیقات میدانی می‌خواهد؛ یعنی باید دید آیا اخلاق سازمانی کشش ادغام را دارد؟ آیا به طور کلی این نحوه سازمان، باید متمرکز اداره بشود؟ در صورتی که سازمان بخواهد متمرکز اداره بشود، شبکه‌ای اداره بشود؟ یعنی هویتشان تقسیم کنیم، به آموزش، پژوهش و تبلیغی، هر یک متکفل یک وصفی بشود و هر سه در داخل و خارج حضور داشته باشند؛ یا یکی آموزش داخل و خارجی دومی پژوهش داخل و خارج و سومی تبلیغ داخل و خارج برای طراحی یک سازمان باید تحقیقات میدانی انجام داد؛ و برای ان منظور باید یک نظام سئوالات نوشت و در آن نظام سئوالات این سه مرکز (سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه خارج از کشور، مرکز جهانی علوم اسلامی و سازمان فرهنگ و ارتباطات) را مورد ارزیابی قرار داد، سپس آسیب شناسی کرد تا نکته ضعفها معلوم شود، آنوقت راه حل داد و به دنبال آن به طور آزمایش در یک قدرت معین در چند کشور مختلف اجرا کرد، مثل لبنان به عنوان یک منطقه شیعه نشین متعصب علاقه‌مند به نظام، و یک منطقه سنی متعصب بی‌علاقه به نظام و یک منطقه متعادل.

در صورت ادغام چند حالت ممکن است پیش بیاید:

الف) هر سه مخالفت کنند؛ در این صورت باید یک تحقیقات میدانی دقیق انجام داد، محسنات و معایب ادغام و عدم ادغام را به تصویر کشید، قانون‌مند و ریاضی‌مند کرد.

ب) اگر یکی قبول کرد و دو تای دیگر قبول نکردند؛ آنکه قبول کرده الگو قرار دهد، حمایت کنید، وقتی آن دو دیدند این سازمان رو به جلو و رو به رشد است تسلیم می‌شوند.

ج) اگر هر سه قبول کردند؛ ادغام نکنید، بلکه هر سه را به رقابت بگذارید، در این صورت آنکه سریعتر حرکت کند دو تای دیگر خود به خود در خود منحل می‌کند. در این صورت ارزیابی طلاب بسیار مهم خواهد بود. زیرا طلاب با ارزیابی از برنامه امکانات و حاصل کار جذب یکی از این سازمانها خواهند شد. بنابراین هر کدام فعالتر عمل کنند، با جذب طلاب به طرف خود سازمانهای دیگر را تحت تأثیر قرار داده و در خود منحل خواهد کرد. بدون داشتن محور وحدت این نزاع را (ادغام) به درون سازمان نیاورید، زیرا نزاع را به بالا ارجاع می‌دهند و در این صورت تصمیم توقف کار خواهد بود. پس اگر شاخصه وحدت نداشته باشید، نمی‌توانید به وحدت برسید.

ضرورت تشکیل سازمان:

قبل طرح هدف از تشکیل سازمان، بهتر است مسئله ضرورت تشکیل آن را بررسی کنیم:

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور به چه ضرورتی تأسیس شده است؟ و در موقع ارزیابی می‌توان سئوال کرد که به چه ضرورتی بوجود آمده است؟ تا تحلیل صحیحی از آن داشته باشیم.

ضرورتی که باعث شده است که این سازمان بوجود بیاید، این انقلابی است که بوجود آمده است.

انقلابی بوجود آمد و حاضر در صحنه بین المللی شد.

قید این انقلاب چیست؟ انقلابی است اسلامی، دینی و الهی.

متصدیان آن چه کسانی هستند؟ متصدیان آن روحانیت است نه روشنفکرانی که مدعی تفکر دینی هستند.

خارج از مرزها نسبت به این انقلاب تقاضای فکری شده و می‌شود.

پس آنچه واسطه شده که تقاضائی برای این نیاز باشد، خود انقلاب است، انقلابی که پیروز شده، حکومت تشکیل داده و در صحنهٔ بین الملل حضور پیدا کرده است؛ لذا می‌خواهند بدانند که، چه فرهنگی در دل این انقلاب نهفته شده است. این نیاز، تقاضا و حس کنجکاوی انگیزه شده برای تأسیس و حضور حوزه، چرا؟

چون این انقلاب را برخاسته از حوزه می‌دانند، چون این انقلاب بدست قشری بوجود آمد که از دل حوزه برخاسته بودند و این قشر متکی به مکتبی بودند که از آن الهام می‌گرفتند.

وظیفهٔ کلی سازمان:

به دنبال شناخت ضرورت تشکیل سازمان، خود بخود وظیفهٔ کلی هم بدست می‌آید. اگر معارف در حوزه که از دل کلمات وحی استنباط شده است، بخواهیم دسته بندی بسیار بسیار کلی کنیم، موضوع تفقه در حوزه‌ها در سه حوزه خلاصه می‌شود:

۱ ـ حوزه معرفتی فقه. ۲ ـ حوزه معرفتی کلام یا فلسفه. ۳ ـ حوزه معرفتی اخلاق.

بنابراین موضوع کار و وظیفه کلی سازمان در این حرکت برون مرزی این سه حوزه معرفتی باید باشد.

این موضوع و وظیفه کلی باید یک هدفی را به ما تحویل بدهد.

نسبت به این سه وظیفه کلی (تفقه در حوزه معرفتی فقه، کلام یا فلسفه و اخلاق) هدف می‌شود:

۱ ـ تحقیق. ۲ ـ آموزش. ۳ ـ تبلیغ.

پس باید بتوانیم تحقیق، آموزش و تبلیغ را در این سازمان برنامه ریزی، سازماندهی و اجراء کنیم؛ و باید نسبت بین سازمان به حوزه و نسبت حوزه به انقلاب روشن شود. بنابراین باید سه هدف با هم هماهنگ بشود:

۱ ـ هدف انقلاب. ۲ ـ هدف حوزه. ۳ ـ هدف سازمان.

هدف از تشکیل سازمان:

آنچه در اساسنامه سازمان آمده «معرفی و گسترش اسلام و اشاعه فرهنگ و معارف اسلامی» است. بدنبال ذکر هدف دو لازمه آن ذکر شده «پرورش اندیشمندان و محققان متعهد به اسلام» سپس روش تعلیم و تربیت آمده «با استفاده از روشهای تعلیم و تربیت اسلامی».

پس در اساسنامه یک هدف و دو لازمه آن و روش ذکر شده.

اشکال:

اشکالی که به این هدف وارد است، مبهم بودن آن است؛ چون خیلی کلی ذکر شده. البته این اشکال به همه تشکیلاتها و اساسنامه‌هایی که بعد از انقلاب بوجود آمده و قید اسلامی دارد وارد می‌باشد، چون قید اسلامی آن مبهم تعریف شده. لذا به تبع این سازمان هم مبهم تعریف می‌شود، در این صورت سازمان وضع موجود را حفظ کرده و بریده از نیازمندیهای جامعه می‌شود.

هدف سازمان از آموزش و تربیت افراد جذب شده چیست؟

بنابر اساسنامه این سازمان، هدف پرورش این افراد برای خارج از مرزهاست (هندوستان، پاکستان، لبنان و . . .) این نیروی تربیت شده چه کاری می‌خواهد انجام دهد؟ محصول کار این نیروی تربیت شده چیست؟

آیا اداره مسجد (امامت جماعت و جمعه)، منبر، ازدیاد نمازخوان و روزه‌گیر و . . . است؟ (همان معنای اسلام در سطح خرد) یا اینکه اینها توان و بینش حکومتی و انقلابی بدست آورده، در سطح جامعه مطرح کرده، و انقلابی راه بیاندازند؟ یا برای اینکه پاسخگوی مسایل یک حکومت باشند؟

مراد از هدفی که در اساسنامه آمده است «معرفی و گسترش اسلام» چیست؟ معرفی و گسترش اسلام در چه سطحی منظور می‌باشد؟ در سطح خرد، کلان یا توسعه؟ باید سطح آن مشخص شود؛ زیرا وظیفه و راهکار در هر سطح با سطح دیگر فرق می‌کند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس

رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

۱

تعبد، قاعده‌مندی، تفاهم اجتماعی

سه اصل جریان دین در صحنهٔ برنامه ریزی

اداره کل طرح و برنامه

اردیبهشت ۱۳۷۷

بسمه تعالی

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

سرپرست پژوهش: حجة‌الاسلام والمسلمین دکتر صدوق

مشاورین طرح: آقایان علم الهدی و غیاثی

مجری طرح: حسین صدوق

مدیریت فرهنگی: خ ـ کشتکاران

ویراستار: حسین صدوق

پیاده کننده: حسین صدوق

حروفچینی: محمدرضا کرمانشاهی

تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۲/۳۱

تاریخ انتشار: ۱۳۷۷/۳/۶

کد بایگانی: *K . 1*

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

مقدمه ۱

۱ ـ بررسی سه دیدگاه نسبت به حضور دین و فرمایشات ولی فقیه در اداره امور ۱

۱/۱ ـ حضور نظارتی و تشریفاتی برای دین و فرمایشات ولی فقیه در امور ۱

۱/۲ ـ اختیارات ولی فقیه در حدّ ادارهٔ گزینش نظام الهی ۱

۱/۳ ـ حضور دین و فرمایشات ولی فقیه در صحنهٔ برنامه ریزی ۲

۲ ـ «تعبد»، «قاعده مندی»، «تفاهم اجتماعی» سه اصل برای جریان فرمایشات ولی فقیه در امر برنامه ۳

۲/۱ ـ توضیح تعبد نسبت به فرمایشات مقام معظم رهبری ۳

۲/۲ ـ توضیح قاعده مندی نسبت به کیفیت جریان فرمایشات مقام معظم رهبری در صحنهٔ برنامه ریزی ۳

۲/۲/۱ ـ ضرورت داشتن ابزار برای جریان دادن دین در صحنهٔ برنامه ریزی ۴

۲/۲/۲ ـ جهت داری ابزارها در برنامه ریزی ۴

۳ ـ توضیح تفاهم اجتماعی برای جریان دادن دین در صحنهٔ برنامه ریزی ۵

۴ ـ توضیح بند اول فرمایشات مقام معظم رهبری به سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور ۶

۵ ـ شناخت زمان، مکان در برنامه ریزی بر اساس فرمایشات حضرت امام(ره) ۷

۶ ـ تکلیف امروز: نهادینه کردن برنامه‌ها متناسب با حادثه سازیهای رهبری ۸

۷ ـ تغییرات سطح توسعه سازمان مغیر اصلی تحولات سازمانها ۱۰

۷/۱ ـ ضرورت طراحی مدل پیاده کردن فرمایشات مقام معظم رهبری ۱۱

۷/۲ ـ گام دوم ـ اسلامی کردن تخصیص‌ها در سازمان ۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

قبل از ورود به بحث اگر بخواهیم یک کار دراز مدت بریدهٔ از نظام اجرایی و دستورالعملهای متداول، انجام بدهیم، باید بدانیم که این کار مقدورات سازمان و برنامهٔ خاص خودش را می‌طلبد و اگر بخواهیم کمی نزدیکتر با تشکیلات و دستورالعملها و زمانبندی‌های داده شده حرکت کنیم آن هم باز به یک مقدورات و برنامه‌ها و سازمان خاص نیاز دارد. پس ابتدائاً وارد اصل بحث شده، سپس قیود کار و جایگاه را در درون سازمان و تشکیلات بحث می‌کنیم که آیا به چه مطالعات و پژوهش و منابعی برای این کار احتیاج است؟ و در آخر تنظیمات لازمه انجام این برنامه را بررسی می‌نماییم.

۱ ـ بررسی سه دیدگاه نسبت به حضور دین و فرمایشات ولی فقیه در اداره امور

۱/۱ ـ حضور نظارتی و تشریفاتی برای دین و فرمایشات ولی فقیه در ادارهٔ امور:

اما ضرورت دقت و اساس قرار دادن فرمایشات مقام معظم رهبری در تمام حوزه‌های نظام برای چیست؟ گاهی ما نسبت به دین، نسبت به رهبری، نسبت به ولایت فقیه، در امر حکومت نحوه برخوردی داریم که می‌توان آن را برخورد نظارتی و تشریفاتی نامید، نهایت مطلب خطابه‌ای داشته باشند، موعظه‌ای بفرمایند که افراد بصورت فردی، مواظب اخلاقیات خودشان باشند. گاهی هم نسبت به دین و رهبری می‌توان همان فضایی را لحاظ داشت که آقای منتظری در نوشته‌هایشان مطرح می‌کردند که آقا امیرالمؤمنین هم کنار گود بودند و نظارت می‌کردند. این مطلب با ادراکات و اعتقادات ما و با اصلی که تا کنون با آن حرکت کرده و جلو آمده‌ایم، خیلی فاصله دارد.

۱/۲ ـ اختیارات ولی فقیه در حد ادارهٔ گزینش نظام الهی:

بالاتر از این: در قانون اساسی و روالی که تا حالا تحقق پیدا کرده است در زمینهٔ کارشناسی (نه اصل انقلاب)، رهبری بمعنای الگوی گزینش یا بخشهای کارگزینی ادارات می‌باشد. اگر یک اداره را در نظر بگیرید

دارای بخشی است به نام «جذب نیرو» حال ممکن است بر حسب چنین ادراکی وظایفی را به رهبری نسبت بدهیم که بگوید چه کسی برای قوهٔ قضائیه صلاحیت دارد، چه کسی برای فرماندهی سپاه صلاحیت دارد، چه کسی برای فلان مطلب صلاحیت دارد. یعنی مانند همان کاری که در قسمت کارگزینی یک اداره صورت می‌گیرد و به عبارت دیگر رهبر را مسؤول بخش کارگزینی یک اداره، یک وزارتخانه، معرفی نموده و به این حد محدود بکنیم.

نسبت به بحث برنامه هم بگوییم، فقط شورای نگهبان است که عدم مخالفت را بیان می‌کند. با قبول این نظریه باید بپذیریم که رهبری در صحنهٔ برنامه ریزی وارد نشده است، دین متکفل ادارهٔ امور بشر نشده است. این احتمال، خیلی بهتر از احتمال اول است. احتمال دوم با احتمال اول خیلی فاصله دارد ولی باز هم بنظر می‌آید رهبری و منش انبیاء و اولیاء، ائمه اطهار(س)، حضرت امام(ره) با احتمال دوم هم خیلی فاصله دارد، یعنی احتمال دوم هم ضعیف و ناقص است.

۱/۳ـ حضور دین و فرمایشات ولی فقیه در صحنهٔ برنامه ریزی:

احتمال سوم آن چیزی است که در بازنگری قانون اساسی مطرح شد، یعنی حضور رهبری در سیاستگزاریهای کلان نظام، که در پی آن مجمع تشخیص مصلحت نظام بوجود آمد تا فرمایشات رهبری را در ادارهٔ امور کشور جریان بدهند. بنظر ما حضور دین در صحنهٔ ادارهٔ عینی جامعه از همین نوع اداره و از همین کانال است که بحمدلله ضرورت این مطلب احساس شد و پس از طرح در بازنگری قانون اساسی به تصویب رسید و اخیراً هم مقام معظم رهبری بر این موضوع تأکید دارند. حال می‌خواهیم بگوییم که برخورد ما با فرمایشات رهبری در ادارات نباید به صورت تشریفاتی باشد. یعنی صحبت ایشان را مطالعه کرده و بعد بگوییم مطالب ایشان چهار محور اصلی داشت و آن چهار محور اصلی نوشته شده و قاب گرفته شود و در اتاقها نصب گردد! در صحنهٔ عمل یک نحوه برخورد با کلام رهبری از همین نوع است، این کار هم خوب است و ما آنرا نفی نمی‌کنیم اما این، بمعنای عمل به دستورات ایشان نیست. تبلیغ فرمایشات یک سطحی از کار است اما به معنای تحقق دادن آن نیست. پس چه باید بکنیم؟

۲ ـ «تعبد»، «قاعده مندی»، «تفاهم اجتماعی» سه اصل برای جریان فرمایشات ولی فقیه در امر برنامه:

باید سه اصل را در فرمایشات مقام معظم رهبری و رهبران دینی، حضرت امام (رضوان اله تعالی علیه) رعایت کنیم:

الف) تعبد، باید متعبد باشیم.

ب) آن فرمایشات را قاعده‌مند کنیم.

ج) به تفاهم اجتماعی برسانیم.

۲/۱ ـ توضیح تعبد نسبت به فرمایشان مقام معظم رهبری:

چرا باید به فرمایشات ایشان متعبد باشیم؟ آیا منظور ما از تعبد به معنی تبعیت کورکورانه است؟ تعبد یعنی توجه به جهتی که ایشان می‌خواهد یک مجموعه را بر اساس آن اداره کند، جهت اداره این مجموعه بر اساس دعوت الی اللّه است، بر اساس افزایش قدرت اسلام است، بر اساس انزوای کفر و استکبار است و چون ایشان پرچمدار هستند و برای هماهنگ کردن همه نهادها در رأس این قله نشسته‌اند، ما هم باید هماهنگی خودمان را حول آن دعوت و حول آن جهتی که ایشان در حرکت است، به اثبات برسانیم. پس به علت «وحدت جهت» باید به دنبال عمل به فرمایش ایشان باشیم تا نظام بر این پایه حرکت کند. اگر این مجموعه نتواند در برابر فرمایش ایشان برای مجلس، برای شورای نگهبان، برای حوزه و برای جاهای مختلف حول این محور یک نظامی را تحویل بدهد، آسیب پذیری زیاد می‌شود. نمونهٔ بسیار کوچک آن، همین مطلبی است که حضرتعالی فرمودید که یک بخش ۸۰٪ جلو رفته و حال آنکه یک بخش دیگر تا ۱۰٪ هم جلو نرفته است.

این غیر از آن است که بگوییم در دو جهت مختلف حرکت کنند. خوبش آن است که یک بخش ۸۰٪ جلو رفته، دیگری تا ۱۰٪ جلو نرفته باشد. پس «تعبد»، شاخصهٔ هماهنگی و به معنای اطاعت همهٔ دستگاهها نسبت به فرمایشات ایشان برای تحقق و جریان دادن آن فرمان در نظام و تشکیلات آن است. (هر کدام از این موارد نیازمند بحث فنی زیاد است ولی ما برحسب جایگاه موضوع به یک تعریف ساده اکتفا می‌کنیم).

۲/۲ ـ توضیح قاعده مندی نسبت به کیفیت جریان فرمایشات مقام معظم رهبری در صحنهٔ برنامه ریزی:

مطلب دوم قاعده مند کردن است. حال سعی حضرتعالی بر این است که فرمایشات رهبری را در این تشکیلات تحقق بخشید، حقیر هم بعنوان مشاور فکری شما همین غرض و نیت را دارم، جناب آقای نوراللهیان

هم بعنوان مدیر این تشکیلات همین هدف را دارند، یعنی همه ما متعبدیم. اول انقلاب هم نیست که یک عده نفوذی درون تشکیلات با حرفهای فنی روند کار را کند کنند، الان همهٔ افراد مجموعه یک اعتقاد قلبی به محور نظام پیدا کرده‌اند و قلباً هم به این مطلب رسیده‌اند که در مشکلات کار فرمایشات ایشان گره گشاست.

۲/۲/۱ـ ضرورت داشتن ابزار برای جریان دادن دین در صحنهٔ برنامه:

حال با همه این مطالب آیا این کار به ابزاری هم نیاز دارد یا نه؟! بطور مثال شما می‌خواهید رفع تشنگی کنید، برای اینکه آب را به دهان برسانید، «ظرفی» لازم است یا نه؟ حالا یک موقع کف دست خود را ظرف قرار می‌دهید و از آن آب می‌نوشید، گاهی از یک لیوان استفاده می‌کنید حال یا لیوان سفالی، یا چینی، یا بلور و کریستال بسیار زیبا (یعنی در ساخت آن موضوع هنر و دوام هم رعایت شده است) و بالاخره آیا وجود ظرفی ضرورت دارد یا نه؟!

مشکل متدینین در این بخش است که نوعاً ضرورت وجود ظرف را توجه ندارند، و حال آنکه کفار برای تحقق بخشیدن به مقاصدشان ظرف درست کرده‌اند و از آن طریق توانسته‌اند کار را گسترش بدهند و قدرت جهانی پیدا کنند. در جریان امور نظام هم اداره و مدیریتی که اکنون برقرار است، مدیریت برنامه‌ای است، یعنی برنامه ظرف تحقق نیازمندیها و خواسته‌های جامعه است. پس ما حتماً چنین ظرفی را لازم داریم. این اصل مطلب است که شما بدون یک نحوه سیم کشی نمی‌توانید جریان برق را منتقل کنید. غفلتی که مؤمنین دارند از این بخش است، نه از جای دیگر! چون در بخش اول که ضریب چهار دارد و خیلی هم مهم است بحمدالله مشکلی ندارند ولی بدلیل نداشتن ظرف برای جاری ساختن فرمایشات رهبری در این بخش ضربه پذیر هستند.

۲/۲/۲ـ جهت داری ابزارها در برنامه ریزی:

و این در حالی است که در بقیه کارهایشان ضرورت ظرف را قائل هستند اگر قائل نبودند که پست نداشتند، منصب نداشتند، چک امضاء نمی‌کردند، نمی‌توانستند اختیارات را توزیع کنند، مسؤولیت نمی‌پذیرفتند. بطور مثال یک نفر امروز فرماندهٔ سپاه یا رئیس ستاد مشترک است، این فرد در این پست بسیار معمولی می‌بیند که باید ستادی تشکیل بدهد و سپاهی را سازماندهی کند، آموزشی را راه اندازی کند، اگر نیاز به یک دورهٔ دافوس است آن را برقرا نماید تا بر روال معمولی دانشکده‌های جنگ دنیا فنون نظامی انجام گیرد و انجام این مقدمات را با فرمایشات مقام معظم رهبری مرتبط نمی‌دانند و قائلند که این یک امر کارشناسی است و از همان طریق

هم حرکت می‌کنند و لوازم آن را می‌پذیرند که مثلاً برای راه اندازی آموزش برادران سپاهی، چه ارزیابیها و چه هزینه‌های کلانی باید انجام بگیرد، چه ساختمانهایی باید تأسیس بشود؟ همه این لوازم را براحتی می‌پذیرند و انجام می‌دهند. یعنی معونهٔ زیادی هم ندارد، طرحهای آماده را از فایلها و کشوها را بیرون می‌آورند، با یک کارشناسی هم مشورت کرده و آن را امضاء می‌کنند. بعد از آن، سریع بودجه‌ای برای آن تخصیص داده می‌شود. چرا؟ چون در طرف مقابل هم مانعی ندارد، یعنی سازمان برنامه و بودجه هم می‌فهمد. می‌داند که تا بحال سپاه نداشتیم اما الان باید داشته باشیم. بنابراین وجود هر طرح سازمانی را امضاء می‌کند و هیچ مشکلی هم نه با مجموعه‌های درونی و نه با سازمانهای وابسته پیدا نمی‌کند. اما به این بخش که می‌رسند:

اولاً در اصل ضرورت بوجود آوردن ظرف تردید می‌کنند که در اینجا هم می‌خواهند سلیقه‌ای برخورد کنند و کار را جلو ببرند.

ثانیاً در اینکه این ظرف با این فرمایش تناسب دارد یا نه، دقت لازم را ندارند. می‌دانید که ظرف منقطع از محتوا نیست. ظرف آبخوری با آب تناسب دارد و ظرف مشروب خوری با مشروب، دو ظرف متفاوت است (ظاهراً به آن ظرفی که در آن مشورب می‌خورند گیلاس می‌گویند) یعنی درون استکان معمولی مشروب نمی‌خورند، در مشروب فروشیها متداول نیست که آنها در ظرفهای معمولی آب خوری، مشروب بخورند. یا مثلاً محل نمایش فیلم را مسجد قرار نمی‌دهند. یعنی مسجد ظرف نمایش فیلم نیست. برای این کار یک فضا و یک ظرف مکانی دیگر تدارک می‌بینند، منظور این است که «محتوای الهی»، «ظرف الهی» می‌خواهد و «محتوای شیطانی»، «ظرف شیطانی» پس مشکل اول در ضرورت بوجود آوردن ظرف است و مشکل دوم در الهی ساختن آن و ما این اعتقاد را هم نداریم که باید به مشکل خودی بسازیم.

۳ـ توضیح تفاهم اجتماعی برای جریان دین در صحنهٔ برنامه ریزی:

در قدم سوم از بحث ظرف خارج شده و وارد بحث تفاهم اجتماعی می‌شویم. حال شما می‌خواهید این برنامه را اجرا کنید. می‌بینید نیرویی که بتوانید با آن تفاهم کنید ندارید. یک پزشک وقتی می‌خواهد عملی را انجام بدهد از قبل سازمانی مشغول تهیه مقدمات کار هست تا وقتی که دکتر وارد می‌شود و سپس به محض ورود با طرح چند سئوال انجام دقیق مقدمات کار را سنجش می‌کند که آیا آمادگی هست؟ یا نیست؟ اگر

مقدمات بخوبی رعایت نشده باشد بلافاصله عمل را عقب می‌اندازد و برخورد تند می‌کند بعد از بررسی همه موارد، پزشک حاضر می‌شود که لباس بپوشد و به اتاق عمل برود علاوه برآن به تنهایی وارد اتاق عمل نمی‌شود بلکه تیم و سازمانی با او هستند و او را در این کار کمک می‌کنند، نیروهای پرورش یافته‌ای هستند که با ادبیات خاصی می‌توانند با هم تفاهم کنند، نیروهایی پرورش یافته و این تفاهم باعث همزبانی آنها می‌شود که کار با سرعت سازمانی انجام گیرد، به نحو سازمانی بدن یک فرد را باز می‌کنند، غدّه را بیرون می‌آورند و بعد هم می‌بندند. حالا شما اگر بخواهید فرمایشات رهبری را اجرا کنید، بعد از اینکه آن ظرف را ساختید باید ادبیات تفاهم آن را هم بدست آورید و به تفاهم اجتماعی برسانید یعنی نیروهایی را پرورش بدهید تا با شما تفاهم کنند و با همزبانی فرمان را به اجرا برسانید. بعد از آن مرحله تخصیص بودجه پیش می‌آید، برای این کار با وزارت امور خارجه، با سازمان برنامه و بودجه، با دفتر مقام معظم رهبری و با چند مرکز دیگر ارتباط برقرار می‌کنید. تا بتوانید به آنها بفهمانید که برای چه کاری بودجه می‌خواهید، آنها باید توجیه شوند و اگر توجیه نشوند با هر کلمه صحبتی که شما می‌کنید خواهند گفت ما نمی‌فهمیم که شما چه می‌گویید.

خوب، پس شما آنچیزی را که در رابطه با تحقق امور دینی در صحنهٔ عمل می‌خواهید پیش ببرید کاری است بسیار دشوار و سخت، و استمداد جدی از خدای متعال می‌خواهد.

۴ـ توضیح بند اول فرمایشات مقام معظم رهبری به سازمان مدارس علمیه خارج از کشور:

البته مقام معظم رهبری در فرمایشاتشان خطاب به اعضای سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه خارج از کشور فرمودند که: «زمینه مناسبی برای کار پیدا شده است، همت می‌خواهد، تلاش می‌خواهد امید و عمل صالح می‌خواهد.» تعبیر بنده از فرمایش رهبری همان چیزی است که ما برای راه اندازی به آن نیاز داریم. جمله بعدی ایشان که می‌فرمایند: «این کار بوده و انجام شده و حالا می‌خواهیم کیفیت پیدا کند. عمق پیدا کند» و برای این کا رسرفصلهای جدیدی را ارائه می‌دهند، مؤید بیشتر مطلب ماست. مثلاً برادران بسیجی، در ابتدای جنگ با همین همّت و تلاش و امید و عمل صالح ریشهٔ نفاق را در درون و ریشهٔ کفر جهانی را در صحنه جنگ از بین بردند و آنها فقط با صدام روبرو نبودند، هم کارشناسهای فرانسوی، هم کارشناسهای اسرائیلی،

هم کارشناسهای آمریکایی و هم کارشناسهای شوروی در کمک رسانی به او حضور داشتند، کشورهای منطقه کویت، عربستان و ابزارهای پیچیدهٔ آنها همه برای او نیرو و امکانات محسوب می‌شدند. تمام آنچیزی را که در هیچ جنگی آزمایش نکرده بودند در جنگ ما به آزمایش گذاشتند. سلاحهای شیمیایی به نوعهای مختلف، پیچیده‌ترین ابزارها، موشکها، همه را به میدان آوردند ولی بسیجیها در مقابل اینها ایستادند، یعنی با مقاومتی که کردیم دنیا ما را به رسمیت شناخت و به هویت سیاسی ما اعتراف کرد. حال می‌خواهیم گام دیگر را برداریم.

۵ـ شناخت زمان، مکان در برنامه ریزی بر اساس فرمایشات حضرت امام(ره):

امام صحبتهای جدیدی دارند، می‌فرمایند امروز روز جمعبندی دوران جنگ است، امروز روز تدوین استراتژی دفاع همه جانبه است. امام این جمله را در جنگ نمی‌گفتند. چون در جنگ بچه‌های ما فرصت فکر کردن بر روی این مسائل را نداشتند. پس لازم است که برای دفاع از اسلام، برای دفاع از حریم اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) وارد جاذبهٔ جدیدی شده و تولی جدیدی پیدا کنیم. البته کفر هم صحنهٔ مبارزهٔ جدیدی را برای ما بوجود می‌آورد چون بدلیل مقاومت ما، او از مواضع خود عقب نشینی کرده و قدرت سیاسی ما را پذیرفته است. تازه قبل از آن هم که می‌خواسته ما را بپذیرد بر روی پیامدهای آن فکر کرده که حالا ایران را چگونه در جامعهٔ بین الملل بپذیریم. به چه گونه اینها را محاصرهٔ فرهنگی و اقتصادی و نظامی کنیم. یعنی بدانید که آنها زودتر از ما برای ضربه زدن بسیج می‌شوند.

خطابی برخورد کردن با فرمایشات حضرت امام یا مقام معظم رهبری بزرگترین مصیبت است. یعنی باید باور کنیم که پرچم اقامهٔ کلمهٔ توحید در دست این بزرگوار است و یک کلمه از حرفهایشان لغو نیست، این حرفها برای خوش‌آمد گویی کسی نیست، بلکه عین خلاء و عین دردی است که بیان می‌کنند. حالا ممکن است توجه داشته باشند یا نداشته باشند! باید بدانیم که اصلاً از این حرفها نیست! مثلاً شما فردی را پشت فرمان اتومبیلی می‌بینید که در اتوبان با سرعت ۱۸۰ حرکت می‌کند و در همان حال مطلبی را راجع به ماشین بگوید که مثلاً روغن ماشین رو به پایان است و فردی هم در مقابل بگوید نه بابا دارد شوخی می‌کند، هیچ کس در آن لحظه احتمال چنین شوخی را نسبت به راننده نمی‌دهد، بلکه می‌گوید زود کنار بزنید ببینیم چه مشکلی پیش آمده است؟ تمام سرنشینها هم همینطور برخورد می‌کنند و مضطرب می‌شوند.

پس نظر ما نسبت به فرمایشات مقام معظم رهبری خطاب ایشان به همهٔ نهادها و اعلام حضور دین در صحنهٔ برنامه و اداره جامعه است که انشاء اللّه بحول اللّه و قوته با عنایات حضرت ولی عصر(عج) و تلاش و همت دوستان امیدواریم مشکلات و موانع این کار با همفکری و حضور ذهنی دوستان بتدریج برطرف شود و بر روی احتمالاتی که پیرامون این مطلب است دقت شده و کار عقلانی انجام گیرد، یعنی اذهان ما حول این فرمایش وارد یک تحرک فکری شود و احتمالات مختلف را بررسی کند تا بعد بتوانیم گزینش و پردازشی کنیم و سپس نسبت مقدورات خود را با آن بسنجیم و راهکارهایی را پیشنهاد کنیم.

۶ـ تکلیف امروز: نهادینه کردن برنامه های متناسب باحادثه سازیهای رهبری:

آقای علم الهدی: مثالی را که حضرتعالی در رابطه با جنگ و فرمایش حضرت امام آوردید که حالا وقت استراتژی دفاعی است، آیا این یک قاعده کلی است که در هر برنامه ریزی بعد از انقطاع از مرحله قبلی به بازنگری پرداخته شود؟ یا اینکه از فرمایشات مقام معظم رهبری ازهمان زمان می توانیم استفاده کنیم. اگراین یک قاعده کلی است ضرورت داردکه ماهم دراین فعالیت مستمری که درون سازمان داشتیم یک توقفی ایجادکرده وسپس براساس فرمایشات رهبری بازنگری کنیم یاچیزدیگری مدنظرحضرتعالی است؟

حجة الاسلام والمسلمین صدوق: برنامه باید متناسب با شرایط، قدرت انعطاف داشته باشد. ما برنامه را همیشه کلان و تابع حادثه سازیهای رهبر می‌دانیم و در سطح توسعه نمی‌دانیم حضرت امام (ره) حادثه سازیهایی کردند تا به صلح رسیدند و قطعنامه را پذیرفتند. الان قدرتهای جدیدی در حال بوجود آمدن است. پس برنامه هم باید متناسب با آن حادثه سازیها تنظیم شود.

چه برنامه‌ریزی‌هایی را متناسب با حادثه سازیهای الهی می‌توان مطرح کرد؟ این مطلب همان ظرفی است که باید آنرا بوجود آوریم.

طرح این مباحث برای چیست؟ این مباحث متناظر با همان موضوع قطعنامه است که بنظر می‌رسد بحث تشکیل مجمع تشخیص مصلحت، سرفصلی برای اداره نظام است. یعنی امروز مقام معظم رهبری نهادینه کردن فرمایشات خود را در کل نظام می‌خواهند از مجرای مجمع تشخیص مصلحت تحقق بدهند. وقتی سازمانهایی خدمت ایشان مشرف می‌شوند و اصولی را برای آنها مطرح می‌کنند، به این معنی است که قرار است این نظام به شکل جدیدی هماهنگ شود، این سرفصل مهمی است. پس خط مشی مشخص شده است،

حالا برنامه ریزان نظام باید متناسب با این سرفصل کار خود را شروع کنند. قبلاً قسمتهایی از فرمایشات حضرت امام را متناسب با کار خود گزینش کرده و قاب می‌گرفتند و روی میز ادارات می‌گذاشتند. این کار هم فی نفسه کار خوبی هست اما این بمعنای جریان دادن فرمایشاتشان در سطح کلان نیست بلکه امروز خواهان همت و تلاش همه جانبه‌ای هستند. شاید قبل از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت، اگر می‌خواستید آن مسائل را جایی مطرح کنید، از آن استقبال نمی‌شد. چون زمان، زمان جنگ بود. بنده خودم با فرماندهی لشگر ۲۷ ارتباط داشتم، آنها را به این مطلب گوشزد می‌کردم، آنها ابتدا بخاطر رابطهٔ دوستی با ما از پیشنهاد ما استقبال می‌کردند اما بعد می‌گفتند که جنگ الان فرمانده گردان می‌خواهد، شما تشریف می‌آورید فرمانده گردان شوید؟ خوب این مطلب را متوجه نمی‌شدند که چرا دیگر نیرو به جبهه نمی‌آید، و از کجا دارند ضربه می‌خورند؟ آنها اعلام کرده بودند که شعراء، نویسندگان و . . . همه باید در پیشبرد جنگ کمک کنند، ما هم گفتیم هنر ما در این کار تخصصی است و بدستور فرماندهٔ کل یک بحثی را برای آنها تنظیم کردیم بنام حکومت جهانی و در آنجا مطرح کردیم که اکنون استراتژی جنگ با کفار است و دعوا بر سر حکومت جهانی است. آنها می‌خواهند حکومت جهانی را بدست بیاورند، ما هم می‌خواهیم حکومت جهانی را داشته باشیم. خوب پس باید متناسب با شرایط ببینیم که الآن رهبری در چه موضعی از حادثه سازی قرار گرفته است، متناسب با آن برنامه‌هایمان را هماهنگ کنیم، همانطور که در غرب هم چنین است. حدود ۸ ماه پیش دکتری از آمریکا آمده بود و مطلبی را می‌گفت که من واقعاً تعجب کردم. ایشان می‌گفت در دانشگاه هستون که یکی از مراکز بسیار مهمی است که در آن کار مدیریتی انجام می‌دهند مرکزی را در پی ضرورت یک کار تحقیقاتی ایجاد کردند و بعد از حدود ۶ ماه کار کردن به این نتیجه رسیدند که این احتمال بطور کلی صحیح نیست و به بن بست رسیده است و بعد از آن عرض ۲ ماه همه آن تشکیلات را به هم ریختند، کسی هم سئوال نکرد که پست ما چه شد؟ ما را رئیس کردند؟ نکردند؟! خود آن آقای رئیس هم زودتر از همه و بعد تمام دستگاه از کار کنار رفت. ببینید سرعت هماهنگی ادبیات برنامه به حدی است که یک مخالف از پایین اعتراض نکرد یا که بگوید آقا ما را مسخره کردید؟ نه همه راحت از بالا تا پایین قبول کردند که باید این تشکیلات برداشته شود و دیگر در اینجا هزینه نشود. حالا کشورهای جهان سوم در تشکیلات بروکراسی تیلور در می‌مانند. دیگر یک قدم بالاتر هم نمی‌توانند بیایند. چرا؟ بخاطر اینکه آنها نمی‌خواهند در توسعه حضور داشته باشند. یک تشکیلات خشک و ثابتی که برای آنها دکان پول درآوری باشد بسیار خوب است که دو روز دنیا را خوش

باشند. اما آمریکا و اروپا که اینجوری نیستند. آمریکا و اروپا تا دیدند انقلابی مطرح است و بعد از فروپاشی شوروی، نظم نوین جهانی را نوشتند. این نظم نوین جهانی که ما فکر می‌کنیم چهار یا ده بند است تا از آن طریق ما را بترسانند، اینطور نیست. این را می‌نویسند و تمام تشکیلات درون سازمانشان را برای اجراء آن هماهنگ می‌کنند و در پی آن نحوه هزینه کردن بودجه‌ها را هم در تحقیقات، هم در نظام اداری و هم در نظام آموزششان عوض می‌کنند و با وجودی که مراکز قدرت یعنی حزب دمکرات و حزب جمهوری خواه هر دو وجود دارند ولی با هم درگیر نمی‌شوند. اینکه مدیران عالم هستند برای هر دو حزب تمام است حد دعوایشان هم مشخص است که کجا است، بر سر همه چیز دعوا نمی‌کنند، برای حادثه سازی در دنیا که اختلافی ندراند. به نظر می‌رسد که برنامه، منعطف از مدیریت جهانی است و بنظر ما اسلام مدعی مدیریت بشر است یعنی سرپرستی تکامل بشر را برعهده دارد. البته نه با زور بلکه با روش الهی و فلسفهٔ تاریخ خودش، که تبیین آن، بحث گسترده‌تری را می‌طلبد.

۷ـ تغییرات سطح توسعه سازمان مغیر اصلی تحولات سازمانها:

س): مطلب دیگری اشاره فرمودید که ما قاعده و قانون فرمایشات رهبری را بدست آورده و قانونمند کردیم و در مورد بحث اجرا نیاز به تفاهم داریم، این اصل درستی هست. واقعاً هم ما تا الآن اگر می‌بینیم که حرفهای رهبری یا حرفهای حضرت امام در صحیفهٔ نور دست نخورده مانده است به این دلیل است که جامعهٔ ما بصورت فعالانه با این قضایا برخورد نکرده است. هر قسمتی، هر بخشی به تناسب نیاز خود منفعل شده و یک بخشی از صحبتهای ایشان را گرفته و بر روی باقی هم اگر مورد نیازش نبوده برنامه ریزی فعالانه نداشته است. حال این مطلب را چکار کنیم تا در یک سطح از کلام برای پذیرش و عمل به حرفهای رهبری تفاهم اجتماعی بوجود بیاوریم. ما درون سازمانها و تشکیلاتهایی مثل این سازمان (البته این سازمان با سازمانهای دیگر فرق دارد چون اولاً بصورت نهادی است و ثانیاً طلبگی است، هنوز مانند تشکیلات دیگر جا باز نکرده است). برای این منظور به اعتقاد شما ما بایستی در پی ایجاد یک ساختار جدید اداری باشیم یا اینکه تا حدودی می‌توانیم مختصر اصلاحاتی برای این کار در همین سازمان بدهیم و اصولاً راهکارهای این تفاهم را شما بیشتر در چه چیزی می‌بینید؟ تغییر چارتها، اصلاح آنها و یا در جای دیگر؟

یعنی به عبارت دیگر آیا به آن دو اصل عدم تعبد، برمی‌گردد و یا به عدم قانون پذیری و وضع پذیری؟

منظور من این است که اگر بخواهیم از یک راهکارهای عملی‌تری که قابل تفکیک باشند برای همهٔ پرسنل سازمان استفاده بکنیم چه توصیه‌ای دارید؟ یا چه مبنای دیگری در نظرتان هست؟

ج): تحول و تغییر در هر سازمان و هر نهادی را باید در سه سطح قائل باشیم، همینطور که برای خود نظام هم سطح توسعه، کلان، خرد، قائل هستیم. ما به نظرمان می‌آید که مردم در سطح توسعه هیچ وقت فرمایشات رهبری را روی زمین نگذاشتند. ملت، سازمانها، نهادها همه سعی شان بر این بوده که اگر فرمودند مرگ بر آمریکا، همه بگویند مرگ بر آمریکا. اما آنچه که ما قائلیم بر روی زمین می‌ماند، سطح برنامه و کارشناسی نظام هست چون برای افراد قابل فهم نیست. نمی‌توانند فرمایشات آقا را دو دو تا چهار تا بکنند.

س): یعنی مشکل مدیران و برنامه ریزان است که نمی‌توانند فرمایشات را عملی کنند.

۷/۱ـ ضرورت طراحی مدل پیاده کردن فرمایشات مقام معظم رهبری:

ج): مشکل کارشناسی و ادبیات کارشناسی است! یعنی در کشور یک نحوه ادبیات کارشناسی وجود دارد. ادبیات کارشناسی به این معنی که یک حرف را قاعده‌مند کرده و گسترش می‌دهد و شما می‌توانید انعکاس آن را در وزارت کشاورزی ببیند، در صنعت ببینید، در وزارت راه و ترابری، در وزارت نفت، در وزارت آموزش عالی، در وزارت آموزش و پرورش و الی آخر و . . . .

یعنی توانسته در همه جا ادبیات خاص و سازمان خاص خود را بسازد، به همان نسبت می‌گویید اینها هماهنگ عمل می‌کنند. پس امر هماهنگی، هماهنگ کردن افعال و تخصیصهاست و این کار با یک قانون و معادله و مدلی باید انجام شود که به نظر ما می‌آید این بخش قدرت همراهی و کشش جلو رفتن را ندارد. این البته بدین معنی نیست که کار را متوقف کنیم. کار را با هر توانی که داریم جلو می‌بریم، چون اصل اسلام مهم است، اما باید توجه داشت که بدون ادبیات کارشناسی نمی‌شود در دنیا حیات داشت، بدون تانک و هواپیما و ناو نمی‌شود روبروی جنگ کلاسیک ایستاد. یعنی با دشنه نمی‌شود به جنگ بمب و خمپاره رفت.

۷/۲ـ گام دوم ـ اسلامی کردن تخصیص‌ها در سازمان:

شیوه مقابله را باید تحت پرچم اسلام با همین امکانات موجود طراحی کنیم. قطعاً یک تغییراتی را باید در درون ایجاد کنیم، در مرحله اول تخصیصات را عوض می‌کنیم. اولین تصرف را در «مصرف» ایجاد می‌کنیم و آنرا به سمت مصرف اسلامی سوق می‌دهیم و بعد از آن در «توزیع» دخالت کرده و آنرا تغییر می‌دهیم یعنی این بلندگو و این ضبط صوت را برای ضبط اصواتی ساخته‌اند، ولی از این در نظام مصرفی شما برای

بسیاری از اصوات نورانی استفاده می‌شود. آنها در این فکر نبودند که روزی ممکن است طلبه‌ای بحث طلبگی‌اش را ضبط کند و بعد نوار را در خانه‌اش گوش دهد. اگر می‌دانستند شاید چنین چیزی را درست نمی‌کردند. آنها کاربرد ضبط را برای نشر اسلام و دین نمی‌خواهند. پس می‌بینید که نحوه تخصیص کشوری که دین را قبول ندارد از ضبط صوت و لوازم فرهنگی با کشوری که دین را قبول دارد خیلی فرق می‌کند.

در هر صورت در خود سازمان هم باید تحول را در سطح توسعه مطرح بکنید. بعد از سطح توسعه سطح کلان و بعد از سطح کلان سطح خرد براحتی قابل اصلاح است. پس در موضوع تفاهم در سازمان هم ما تفاهم را در سطح توسعه و در سازمان شما بحث می‌کنیم. پرداختن در سطح کلان آن وقتی است که به همه اعضا در همه کارها آموزش داده بشود، و سطح خرد هم آن است که طلبه‌ها هم این نحوه آموزش را در تبلیغشان بکار ببرند. تا این امر واقع نشود سطح بعد هم واقع نخواهد شد. توصیه‌ای که در جلسه اول خدمتتان دارم، حضور فعال خود حضرتعالی در این کار است برای اینکه تصدی امر توسعه بعهده شخص شما و آقای نوراللهیان است، بعهده هیچ کس دیگر نیست. اگر کسانی که مسؤول این مطلب هستند در این امر حضور فعال پیدا بکنند، ولو حرکت کند باشد به مقصد خواهیم رسید. شما بر فرض این تغییر را سه سال دیگر ایجاد بکنید ولی تا برای خود آقایان این مطلب روشن نشده کار را به پایین واگذار نکنید، چون مربوط به آن سطح نیست. پس در یک سازمان هم می‌شود این کار ار انجام داد به شرط آنکه موضوع سطح توسعه برای مسؤولان حل شده باشد، بعد از این مرحله می‌توان سازمان را متناسب با شرایط، متناسب با فرمایشات مقام معظم رهبری بهینه کرد. بهینه در سطح توسعه با بهینه در سطح کلان هم فرق می‌کند، این اصل مطلب است. به نظر ما فرمایشات مقام معظم رهبری در سطح توسعه است و هیچ وقت ایشان جهت‌های کلان نظام را معین نمی‌کنند و در امور خرد کمتر وارد می‌شوند. نه اینکه هیچ وارد نمی‌شوند بلکه کمتر در این مسائل دخالت می‌کنند. مثلاً چه در سیاستهای خارجی، چه در بحث عدالت اجتماعی آن بندهایی را که مقام معظم رهبری در برنامه توسعه فرمودند بعنوان سیاست کلان نوشته‌اند. حالا که ۵ سال از این قضیه گذشته، می‌بینند که خبری نشد. دیگر بالاتر از این نیست که شما این فرمایشات را در اساسنامه سازمان هم بنویسید. خوب این را سیاست کلان کردید اما در عمل بدون مدل، تحقق پیدا نمی‌کند. من مثال بسیار ساده‌ای زدم این سیاست کلان در یک ظرفی محقق می‌شود، خوب اگر این ظرف پاک نباشد، محتوای شما هم نجس می‌شود.

از فرمایشات مقام معظم رهبری بالاتر روایت و حدیث، اگر ببرید در نظام فکری مجاهدین خلق، دینامیزم

قرآن در می‌آید و روبروی امام می‌ایستد و اینکه آقا می‌فرمایند روشنفکری دوباره سر در آورده است بخاطر این است که حوزه نتوانسته ریشه‌های فکری آنرا باز کند و مادی بودن آنرا نشان بدهد. بله یک سطح مطلب همان سطحی است که محور کار حوزه بوده و از نظر اعتقادی برای ما روشن است و ما نسبت به آن التزام قلبی داریم، مثل موضوع «امامت» که آقایان هم با مخالفان آن بخوبی مقابله کرده‌اند. همان سطح هم محترم است ولی کفار آن کلیاتی را که عرض کردم در بُعد عمل آورده و آن را در صحنه برنامه و اداره کنونی بشر بکار می‌گیرند که متأسفانه اهمیت این بُعد مطلب برای آقایان تمام نشده است.

بنظر ما آنچیزی که در این سطح جریان کلمات مبارک و نورانی ائمه اطهار(علیهم السلام)، حضرت امام و مقام معظم رهبری را در صحنهٔ عمل کند می‌کند، دستگاه و روش برنامه‌ای است که می‌خواهید آنرا مجرا قرار دهید، چون جهت مادی و الهی دارد، ظرف مادی و الهی دارد. این که بگوییم ظرف، ظرف است، جهت مادی و الهی ندارد؛ حرف غلطی است. انشاء اللّه در آینده به این بحث هم خواهیم رسیم.

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس

رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

۲

ضرورت بررسی روش

در امر برنامه ریزی دینی

اداره کل طرح و برنامه

اردیبهشت ۱۳۷۷

بسمه تعالی

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

سرپرست پژوهش: حجة‌الاسلام والمسلمین دکتر صدوق

مشاورین طرح: آقایان علم الهدی و غیاثی

مجری طرح: حسین صدوق

ویراستار: حسین صدوق

پیاده کننده: حسین صدوق

حروفچینی: محمدرضا کرمانشاهی

تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۲/۳۱

تاریخ انتشار: ۷۷/۳/۲۰

کد بایگانی: *K . 2*

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مشروعیت، معقولیت و مقبولیت سه سطح از حجیت حضور در برنامه	۱
۱ ـ مشروعیت، معقولیت و مقبولیت	۱
۱/۱ ـ ضرورت بررسی حجیت مقبولیت در امر برنامه	۱
۱/۲ ـ ضرورت بررسی حجیت معقولیت در امر برنامه	۱
۲ ـ جهت داری روش تحقیق‌ها در امر برنامه	۲
۲/۱ ـ عدم حجیت روش تحقیق دانشگاه به دلیل حسی بودن پیش فرضها، روشها و محصولها	۳
۲/۲ ـ عدم حجیت روش انتزاعی در امر برنامه به دلیل کاربردی نبودن آن	۳
۲/۳ ـ حجیت روش به جریان ایمان در «جهت، کیفیت و کمیّت» برنامه‌ها	۴
۳ ـ ضرورت توسعه روش در امر برنامه و استضائه بیشتر از قرآن و فرمایشات معصومین(ع)	۵
۳/۱ ـ تحلیل فرمایشات حضرت امام(ره) «زمان و مکان» دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد	۵
۳/۲ ـ تحلیل فرمایشات حضرت امام(ره) نسبت به شیوهٔ خلف صالح و فقه سنتی	۶
۳/۳ ـ ضرورت بررسی راههای انحرافی در فهم از حکومت و امر برنامه از متون دینی	۷
۴ ـ پاسخ به سئوالات	۸
۴/۱ ـ جهت داری علوم به معنای تقدم انگیزه بر تولید علوم	۸
۴/۲ ـ غلبه منطق سرپرستی دین بر منطق ادارهٔ کفر، علت برتری اسلام	۸

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ ـ «مشروعیت»، «معقولیت»، «مقبولیت»، سه سطح از حجیت حضور در برنامه

در این جلسه می‌خواهیم بررسی کنیم، که ادارهٔ نظام در بحث برنامه ریزی که در شئونات مردم و اختیارات عباد تصرف می‌کند چه حجتی دارد؟ و به عبارت دیگر زیرا که معیار حجیت، فارق بین رفتار نظام الهی، تشکیلات الهی با تشکیلات غیر الهی است. یعنی اگر بخواهیم رفتار برنامه خود را در جای دیگر پاسخگو باشیم، باید بتوانیم حجیت را در رابطه با کارهای آخرت تمام کنیم. بنابراین بحث حجیت بحث پاسخ به تکلیف الهی و به کار گرفتن همه همت و تلاش که در سه سطح تعریف می‌شود:

۱ ـ مشروعیت. ۲ ـ معقولیت. ۳ ـ مقبولیت

۱/۱ ـ ضرورت بررسی حجیت مقبولیت در امر برنامه:

در جلسهٔ گذشته ضرورت مقبولیت را عرض کردیم. اینکه می‌گوییم فرمایشات حضرت امام (رضوان اله تعالی علیه) و فرمایشات مقام معظم رهبری، باید در برنامهٔ دینی اساس قرار بگیرد، یعنی اینکه برای ما روشن شود، بوسیلهٔ تصرف این بزرگواران است که قدرت اسلام بالا می‌رود.

این برای ما حجت است. این پرچمدار کلمهٔ توحید، در مقابل قدرت کفر، قدرت اسلام را بالا می‌برد. در دوران شاه اسلام قدرتی نداشت ولی بوسیلهٔ انقلابی که حضرت امام(ره) بوجود آورد، و انگیزه‌هایی که تهییج کردند، و امروز بوسیلهٔ تصرفات مقام معظم رهبری، اسلام قدرتمند شده است. پس اینکه می‌گوییم فرمایشات این بزرگواران مقبول است، بعلت این است که ملتی پذیرفته‌اند که اعلای کلمه حق بطور اجتماعی شده است و کفر هم در حال ذلیل شدن است و تا آخر هم همینطور خواهد بود. این برای ما حجت است.

۱/۲ ـ ضرورت بررسی حجیت معقولیت در امر برنامه:

آیا فقط به همین اندازه که اتکاء کنیم به بحث مقبولیت، کافیست؟ خیر، دو سطح دیگر هم دارد. ۱ ـ معقولیت: معقولیت یعنی از پایگاه استدلال و دلالت، فرهنگ مقبولیت را بوجود آوریم. باید بتوانیم در صحنهٔ فرهنگ این

مطلب را وارد کنیم که چه کسی می‌تواند دلالت آنرا تمام کند. یعنی سلسله علل را هماهنگ بیان کند و حکمت قضیه را هم بیان کند. یعنی بتواند جبهه فرهنگی را توسعه دهد و بتواند بوسیلهٔ استدلال آنها را بشکند. قبلاً ما توانستیم در عینیت، قدرت و پیکرهٔ سلطنت رژیم پهلوی و هیمنه آنرا بشکنیم ولی در سطح دیگر هم باید بتوانیم افکار آنها را بشکنیم. این، بحث معقولیت است. سطح دیگر، بحث مشروعیت کار است. یعنی برنامه‌ای را که تنظیم می‌کنیم، تشکیلاتی را که فراهم می‌کنیم، باید آنرا به دین مربوط کنیم. یعنی روایات، احادیث و کلمات نورانی و مبارک ائمه اطهار(سلام اللّه علیها) محور قرار بگیرد و از آنها چیزی استخراج بشود. البته دو سطح دیگر هم منقطع از این نیست. یعنی اگر ما به حضرت امام (رضوان اللّه تعالی علیه) و مقام معظم رهبری احترام می‌گذاریم بحساب این است که آنها با تفقّه، انقلاب و نظام را اداره کردند. ولی مردم به چه دلیل از این آقایان حمایت کردند، به این دلیل که دیدند قدرت شاه را شکستند.

بحث مشروعیت مربوط به فقهاست، که چگونه از روایات و احادیث، حجیت تصرف در برنامه را استخراج کنند.

ما می‌توانیم در هر سه سطح کار کنیم. یعنی برای تشکیلاتی که می‌خواهیم پی‌ریزی کنیم، یک معاونت دینی، یک معاونت روشی، استدلالی و یک معاونت تحقیقات میدانی بگذاریم. ولی حالا پژوهشکده یا دانشگاهی دست ما نیست که بخواهیم بر روی آن کار کنیم. بنابراین دو خط را به طور موازی خیلی آرام جلو می‌بریم. یکی همان بحث مقبولیت است، که مقداری ساده‌تر است. بدلیل اینکه این بزرگواران با ادبیات عموم و بر اساس ارتکازات عموم صحبت کردند. به این جهت، فرمایشات این بزرگواران را محور و اصل کار قرار می‌دهیم. بحث مقبولیت هم که یک بحثهای عقلائی است و در این زمینه لازم است را، بعنوان مبانی عینی و اصولی و ساختارهای نظام مطرح کنیم. همینجا اجمالاً بگویم که محورهای کارمان چه هست. و چرا و به چه دلیل، اینقدر حساس هستیم. یک وقتی قصد داریم فرمایشات آقا را متعبدانه قبول و عمل کنیم، ولی یک وقتی هم فرمایشات آقا را برای خود حجت می‌دانیم و می‌خواهیم این فرمایشات را قاعده‌مند پیش ببریم.

۲ ـ جهت داری روش تحقیق‌ها در امر برنامه

حال با این مطلب می‌توان چند گونه برخورد کرد. یک نحوه برخورد، کارشناسی محض است، کارشناسی بر اساس علوم دانشگاهی یک فردی قصد دارد یک سازمان یا تشکیلاتی را طراحی کند، می‌خواهد به رهبر یک

نظام و کشوری برای تصرف کردن در جامعه مشورت بدهد، بگوید که افکار عمومی نظام را می‌توان اینطور کنترل کرد. چه در حوزهٔ جامعه باشد چه در حوزهٔ سازمانهای تشکیلاتی، قائل هستند که به غیر از نحوه کارشناسی نمی‌توان کار کرد. چرا این حجیت ندارد؟

۲/۱ـ عدم حجیت، روش تحقیق دانشگاه بدلیل حسی بودن «پیش فرضها، روش‌ها و محصولها»:

بعلت این که پیش فرضها حسی هستند روش حسی است، بنابراین محصول هم حسی است. وقتی می‌خواهد یک تئوری را برای تصرف رهبر در جامعه مطرح کند همهٔ پیش فرضهایش حسی هستند کاری به دین ندارد. دین را هم وهم و خیال می‌داند، به رسمیت نمی‌شناسد. این که شما می‌گویید یک مجموعه‌ای را که می‌خواهید بسازید، آیتم‌ها، یا عواملش را از دین بگیرید اصلاً دین را مخالف می‌داند، برخاسته از آداب و سنن جوامع می‌داند. پس به این دلیل که پیش فرضها حسی هستند، روش تحقیق هم حسی است، اگر شاخصه‌ای را هم که برای بالا بردن قدرت نظام می‌دهید، آنهم حسی نباشد، به رسمیت نمی‌شناسد. می‌گوید باید کمی باشد من هم ببینم. تحت ابزارهای من، خود ماده، قدرت انرژی و آثار این قابل رؤیت باشد، این حجیت ندارد. این روش کار، حجت ندارد یعنی ما هیچ حجتی نداریم که با این ابزار در مردم، تصرف کنیم.

۲/۲ـ عدم حجیت روش انتزاعی در امر برنامه بدلیل کاربردی نبودن آن:

یک روش دیگر هم هست که آن امور را از هم انتزاع می‌کند. برای اینکه امور را مطالعه کند، آنها تجزیه می‌کند. می‌خواهد این ساعت را تعریف کند آنرا از همهٔ شرایطش انتزاع می‌کند تا برای شما یک تعریفی بدهد. این لیوان را می‌خواهد تعریف کند، از همهٔ شرایط و امور هم عرضش و شامل و مشمولش انتزاع می‌کند تا آنرا برای شما تعریف کند. این روش، قدرت برنامه ریزی بمعنای امروز را نه ادعای آنرا دارد نه توانایی آنرا. مدعی آن نیست، به این دلیل که می‌گوید: «الجزئی لا یکون کاسبا و لا مکتسبا.» امر جزئی مربوط به ما نمی‌شود. مربوط به کارشناسها می‌شود نه می‌توان در مقدمات قیاس مواد قرار بگیرد. نه می‌تواند در نتیجه بیاید. نتیجه هم کلی است. جزئی نیست. جزئی بمعنای مصداق خارجی عینی، همانی که تغییر و تحول در آن دائمی است، در صورتی که در برهان این منطق آمده است که جزئی باید از ثابتات باشد، تا ما بتوانیم از مقدم به نتیجه برسیم. ثانیاً توانائی آنرا ندارد، بدلیل اینکه در خارج، امور به هم متقومند. امور متزاحم یکدیگرند و شما باید تخصیص بدهید. یک بخشی از پولتان را باید به پوشاک، یک بخشی به تغذیه، یک بخشی را باید به کشاورزی، به صنعت تخصیص بدهید. باید ملاحظهٔ نسبت بین امور را بکنید و اگر این ملاحظه را نکنید

نمی‌توانید تصرف کنید و این در پیش فرض این منطق هم نیست چون نیست نمی‌تواند این کار را انجام دهد. اما آنچیزی که بعضاً در عمل واقع می‌شود با آرمانهای الهی شروع شده است. چه از روایات و حدیث، چه از فرمایشات حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری در این بخش سلیقه‌ای کار می‌کنند. وقتی که به صحنهٔ عمل می‌رسند تسلیم مدیران، مدلهای کارشناسی شده و منحل می‌شود. البته آغاز آن حرفها خوب بوده است ولی در عمل منحل می‌شود. چرا می‌خواهند از این کلمات شروع کنند؟ چون اینها مسلمانند، متعبدند. قصد دارند تبعیت کنند. اما تبعیتشان در صحنهٔ عمل با یک روشی روبرو می‌شود که آن روش قدرت حل کردن آن تعبد را در دستگاه خودش، دارد. در قدم دوم در صحنهٔ عمل قدرت کنترل آنرا ندارد. فقط حس می‌کنند آنچیزی را که انجام داده‌اند نتیجه نداد. می‌خواستند قدرت اسلام بالا برود، اما نرفت. بحرانهای اجتماعی زیادتر می‌شود. قدرت کنترلشان کمتر می‌شود. مطلب سوم هم اینکه

۲/۳ـ حجیت روش به جریان ایمان در «جهت، کیفیت، کمیّت» برنامه‌ها:

ما می‌گوئیم در امر برنامه ریزی، هم جهت، هم کیفیت و هم کمیت، در هر سه سطح، روش باید بتواند کار را قاعده مند کند، بعد مسئله را خرد کند و در آخر هم متصرف بشود و هم باید آرمانهای مکتب محور قرار بگیرد و این آرمانها باید به تعاریف کاربردی تبدیل شود. نگوئیم امور، فقط انتزاعی هستند بلکه باید بتواند تعریف کاربردی آنرا هم بدهد و نیز باید ریاضیات تحقق ایمان را هم بسازیم پس وقتی به جمع و تفریق ریاضی که می‌رسد نگوید ریاضیات بی جهت است با حفظ اینکه یک ریاضیات تبعی هم داریم که آن ربطی به تحقق ایمان ندارد شما وقتی (۴ = ۲ × ۲) می‌کنید نمی‌خواهید ایمان را تحقق بدهید بلکه در صحنهٔ ادارهٔ کشور است که می‌خواهید ایمان را تحقق بدهید. مگر نمی‌گویید شاخصه‌ها باید شاخصه‌های ایمانی باشند و ما ارتقاء ایمان یک ملت را می‌خواهیم پس باید شاخصهٔ جامعه شناسی آنرا داشته باشید. وقتی که شاخصه داشته باشید می‌توانید برایش واحد معرفی کنید. واحد که معرفی کردید می‌توانید ریاضیاتش را بوجود بیاورید. پس ریاضیات محوری به معنای داشتن ریاضیات حکومت دینی است. خوب این هم نظر سوم در امر برنامه ریزی که حالا وقت بحث مبسوط آن نیست بلکه عناوین اصلی آن را می‌دهیم که گزارش فرهنگی هم داده باشیم و روشن باشد که مطلب جلو رفته است. آقای علم الهدی: این روایات و احادیثی که بدست ما رسیده است اکثراً سئوالات مبتلابه‌های فردی افراد بوده است. اگر چنین باشد چگونه می‌توان با آنها حکومت را اداره کرد؟

۳ـ ضرورت توسعه روش در امر برنامه و استضائه بیشتر از قرآن و فرمایشات معصومین(ع):

ج: به نظر ما فرمایشات خدای متعال و معصومین(صلوات اللّه علیهم اجمعین) یک واو هم کم ندارد. برای ادارهٔ بشر همه چیز را بیان کرده‌اند. در امر حکومت، تاریخ، فلسفه تکوینی تاریخ و جامعه، در امور خردتر هم مانند خانواده هر چیزی که لازم بوده است را بیان کرده‌اند. با اشراف و حضور تامی که بر کل خلقت دارند و با کلماتشان هم در همهٔ زمانها و مکانها حضور دارند. اینگونه نیست که بگوییم، یک دینی بوده است و این دین در یک زمان خاصی مطرح شده و بعد هم با آن برخورد کردند و آنرا منزوی کردند و کسانی دیگر بر سر کار آمدند، بلکه محور خلقت عالم نبی اکرم (صلی اللّه علیه و آلم و سلم) بودند، هستند و خواهند بود و فعل و قول ایشان وجود تاریخی دارد و هم ایشان هستند که در جامعه تصرفات بزرگ اجتماعی می‌کنند. به اعتقاد ما اعظم افعال فعل مقدس آقا امام حسین(ع) هست که حادثهٔ عاشورا را بوجود آوردند. شهادت این بزرگوار هست و شهادت ایشان هست که تمام بساط شیطان را در عالم برهم زده است و نیز کلمات آنها هم اشرف است. کلمات آنها ادبیات محوری عالم هستند و همهٔ هنرها و کلمات به میزانی که تولی این بزرگواران را بپذیرد قدر و منزلت پیدا می‌کنند. این یک بحثی است که فصل مفصلی را می‌طلبد. اما آن مشکلی که ما داریم در ظرف و منزلتی است که می‌خواهیم از نور فرمایشات آنها استضائه و استفاده کنیم. بطور مثال اگر شما جلو آب رودخانه یک لیوان بگیرید به اندازهٔ یک لیوان بهره‌مند می‌شوید. حال اگر یک توربینی را روی سدّ آن رودخانه بگذارید، علاوه بر آب کشاورزی، شرب و غیره از نیروی برقی هم که آن تولید می‌کند می‌توانید استفاده کنید. پس مشکلی که الان موجود است ظرف است. ظرف را باید توسعه دهیم یعنی رمز پیروزی شیعه نسبت به بقیه اقلیتها و ادیان دیگر این است که تعقل و توسعهٔ این ظرف در آن زنده است، ولی بقیه اقلیتها و ادیان این توسعه را بسته‌اند. هم اهل سنت و هم مسیحیت. اهل سنت گفتند چهار فقیه بیشتر نیست و باب فقاهت را مسدود کردند. اما شیعه باب این بخش را نبست، زنده هم مانده و بعنوان یک مکتب برون مرزی دارای رشد و توسعه مطرح است. متناسب با زمانها، شرایط خود را درک کرده و جلوتر از زمان خود همیشه حرکت کرده است.

۳/۱ـ تحلیل فرمایشات حضرت امام(ره) «زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد»:

این فرمایشی است که آقا نسبت به حوزه‌های علمیه فرمودند که حوزه‌های علمیه همیشه جلوتر از

زمانشان حرکت می‌کردند. یعنی چه؟ یعنی متناسب با شرایط زمانی و مکانی، بر در خانهٔ اهل بیت عصمت و طهارت گدائی می‌کردند. راه حلها را هم می‌گرفتند و مقابل دشمنان می‌ایستادند. بحول اله و قوته امروز هم شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت باید بتوانند از این کلمات، درک حکومت را استضائه بکنند و بعد از درک حکومت، بتوانند آنرا در صحنهٔ برنامه ریزی بیاورند. یعنی بتوانند در همهٔ شئونات بیاورند. برای تحقق این مطلب باید ظرفشان را توسعه بدهند. نه اینکه ظرف قبلی بد بوده است. این معنای فقه سنتی است. فقه سنتی یعنی راه و روش خلف صالح در استضائه به نور ائمه معصومین، متناسب با شرایط زمانی و مکانی. یعنی حرف صاحب قوانین توسط صاحب رسائل، حرف صاحب شیخ توسط صاحب کفایه توسعه داده بشود. آنها ظرف را توسعه می‌دادند. روایات را کم و زیاد نمی‌کردند. ظرف تعبدشان را تکامل می‌دادند و حوزه مدعی است که این راه باز است. فقه سنتی یعنی، با «تعبد» و «ایجاد، اصلاح و تکامل ظرف» و با بوجود آوردن «مفهوم و ادبیات»، باید بر در خانه اهل بیت عصمت و طهارت رفت، بخاطر رشد و تکامل و نوکری بیشتر. فقهای اعظام تا امروز در این امر موفق بودند و امروز هم که مبتلا به حکومت هستند باید کار نو کنند، این نوآوری که آقا می‌فرمایند، نوآوری بمعنای دانشگاهی نیست، بلکه نوآوری به آن معنایی است که در حوزه‌های سابق ما رواج داشته است. بوسیلهٔ این معنا در این بخش ضرورت اصول فقه حکومتی را تمام می‌کنیم.

۳/۲ـ تحلیل از فرمایشات حضرت امام(ره) نسبت به شیوهٔ خلف صالح و فقه سنتی:

یعنی باید اصول را توسعه بدهیم با همان مبنای حجیت، که باید در آن اصل باشد. فقهای خلف صالح هم ظرف خود را به حجیت می‌رساندند، و از هر روشی استفاده نمی‌کردند. قیاس و استحسان را نفی می‌کردند، دچار استصلاح نمی‌شدند و با نفی روشهای باطل، روش سالم را پیدا می‌کردند، یعنی اینقدر محتاط و دقت عقلانی داشتند، که با «ساخت روش» با «تعبد» و «استضائه به فرمایشات معصومین(سلام اللّه علیهم)» از شیطنتهای شیطان و راههای انحرافی جلوگیری می‌کردند. بر این اساس، اصول بمعنای ظرف تفقه وارد میدان فقه می‌شود و محصول آن، همین رساله‌هایی است که فقهای اعظام ما حجیت انتساب آنها را به شرع مقدس اسلام تمام می‌کنند و ملت بر این اساس روحانیت و مراجع را جانشینان انبیاء و اولیاء الهی می‌دانند. حالا در این صحنهٔ جدید همین ضرورت و همان روش ولی برای پر کردن مبتلا به هاست. آنوقت نظام در دست آقایان نبود. می‌خواستند ظرفی را بسازند که مبتلا به مردم را جواب دهد. ولی حالا می‌خواهند مبتلا

به‌های یک نظام را جواب بدهند. بنابراین باید ببینند که این ظرف چقدر قابلیت توسعه را دارد چقدر باید دربارهٔ آن دقت بیشتر شود. این ضعف حوزه‌ها نیست، یعنی اشکال به حوزه نیست. بلکه حکومت، بعنوان مبتلا به جدید بر روی دوش حوزه‌ها تکلیف جدیدی می‌گذارد. این همان معنای فرمایشات حضرت امام است که می‌فرمایند: «زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد است. این فقه موجود کفایت نمی‌کند.» و فرمایشات مقام معظم رهبری که می‌فرمایند: «فقاهت باید در سطح بالندگی بیاید باید پاسخگوی مسائل کلان نظام باشد.» پس نسبت به منبع هیچ تردیدی نیست و تا آخر هم نمی‌توان تردید کرد. یعنی حکومت باعث شده که بر دوش حوزه تکلیف جدیدی بیاید پس موضوع کار حوزه روش است، نه طبقه بندی موضوعات جامعه. اینکه بخواهد نحوهٔ ادارهٔ متداول در ادارات را بر تفقه خود حاکم کند. این نکته مهمی است! پس اگر بخواهیم در فقاهت یک تحول جدیدی بوجود آوریم.

۳/۳ ـ ضرورت بررسی راههای انحرافی در فهم از حکومت و امر برنامه از متون دینی:

قدم اول همان کاری است که فقهای گذشته کردند. یعنی راههای شیطنت آنرا پیدا کنیم تا میزان دقت ما حساس شود. وقتی می‌خواهیم ابزار کارمان را بسازیم دچار غفلت نشویم. بگوییم انحرافات حکومتی در باب فهم از دین چیست؟ مثل گذشته که می‌گفتند قیاس چیست؟ استحسان چیست؟ ابتدا اینها را نفی می‌کردند بعد به دنبال چیز دیگری می‌گشتند. همیشه مواظب بودند که دچار انحراف نشوند. ما هم ابتدائاً باید راههای انحرافی در فهم دینی نسبت به حکومت را پیدا کنیم. یعنی نباید موضوعاتی را که تکنولوژی طبقه بندی کرده را اصل قرار دهیم و بعد به سراغ روایت و حدیث برویم بلکه باید اول به روش دست پیدا کنیم و بعد آنرا در فقه بیاوریم و سپس بر آن اساس موضوعات را طبقه بندی کنیم. این کار فقیه است ولی متأسفانه اینکار را نمی‌کنند، بلکه در بحث روش، به روش متدهای حسی می‌سپارند. واگذاری حکومت به متدهای حسی، بدترین دینامیزی هست که در نفس اداره یک نظام الهی می‌باشد.

۳/۴ ـ ضرورت هماهنگی منطقی سه حوزه معارف، احکام، برنامهٔ اداره: یعنی یک حوزه‌ای است بنام روایت و حدیث که از آن رساله بیرون می‌آید یک حوزه‌ای است بنام اعتقادات و منطق صوری که از آن کلام بیرون می‌اید، یک حوزه‌ای هم است به نام اداره، که آن هم یک روشی می‌خواهد که از آن تصرف در امورات درمی‌آید. این سه روش باید یک مبنا داشته باشند. در باب اعتقادات باید اعتقادات حکومتی تحویل دهد نه اعتقادات فردی. یعنی اعتقادات یک رهبر، مسؤولین و وزراء با اعتقادات فردی خیلی فاصله دارد، چون قدرت

مقابله با کلینتون و دم و دستگاه آنرا دارد. پس فلسفهٔ این سه روش باید به یک جا برگردد، نه اینکه متشتط باشند. بگوئیم در روش اداره از دانشگاه استفاده می‌کنیم، به فقه که می‌رسیم می‌گوئیم اینرا در حوزهٔ قبل داشته‌ایم و به بحث اعتقادات هم که می‌رسیم نسبت به آن حساسیتی نداریم. خوب این موجب تشتط و هرج و مرج فرهنگی می‌شود. پس باید هر سه روش را از یک پایگاه واحد بنگریم، فکر کنیم و بسازیم. این را تفقه و اجتهاد سازمانی می‌گوئیم.

۴ـ پاسخ به سئوالات

۴/۱ـ جهت داری علوم بمعنای تقدم انگیزه بر تولید علوم. آقای علم الهدی:

یک نکته‌ای را فرمودید که ابتدائاً آنرا نفی باید کنیم بعد بیائیم یک چیزی را بسازیم. این مطلب یک اشکالی دارد یعنی از قبل، ما یک نتیجه‌ای برای نفی آن داریم. پس اینگونه نیست که هر چه تحقیق ثابت کرد، آنرا قبول کنیم. اگر کسی چنین اشکالی را مطرح کرد ما چه پاسخ بدهیم؟

حجةالاسلام والمسلمین صدوق: یعنی فلان آقا بگوید که شما جهت دار نگاه می‌کنید، برفرض اینکه ما هم جهت‌دار نگاه می‌کنیم، شما به حرف نگاه کن شما می‌خواهید بگویید ما جهت دار نگاه نکنیم. ما می‌گوییم خود شما چطور؟ شما جهت دار نگاه نمی‌کنید؟ می‌خواهید بگویید ما از این عالم بیرون نیستیم؟ شما هم اختیار دارید، انگیزه دارید.

نمی‌توان انگیزه را از اندیشه منقطع کرد، شما به دلایلی روبروی ما ایستاده‌اید این که بگویید می‌خواهیم علم را به ما هو علم بنگریم و اینکه ما جزء هیچ دارد دسته‌های نیستیم، دروغ بزرگی است.

۴/۲ـ غلبه منطق سرپرستی دین بر منطق اداره کفر، علت برتری اسلام:

اما صرف نظر از این اشکال شما واقعاً یک جستجوگر در عرصهٔ علمی و یک انسان حرّ و آزاده هستید، حال ببینیم آیا ما نیز حُر هستیم یا خیر؟! از کجا می‌خواهید به این برسید؟ آیا از اخلاق خانوادگی بنده؟ خوب این مربوط به شما نمی‌شود. بلکه باید ببینید مطلب تا چه حد جلو می‌رود. همانطور که آقا در نشستی که با دانشجوها داشتند فرمودند: اینجا جای تکبیر نیست بلکه جای تفکر و تحلیل است. شما (دانشجوها) دقت کنید حرف من چقدر قدرت هضم دارد. یعنی چه؟ یعنی اندیشهٔ شما قدرت ورود و خروج داشته باشد. یعنی در جلسه بعد اجازهٔ مباحثه می‌دهم و حالا این شروع کار است. خلاصه یک سطح از مسایل اسلامی مسئله

انگیزه‌هاست که یا اموری چون تعصّب و سرپرستی معصومین انجام می‌گیرد و با سینه‌زنی و گریه‌ها از آن نگاه داری می‌شود.

اما در صحنهٔ فرهنگ چطور؟ در صحنهٔ فرهنگ باید بتواند جدال کند و در این جدال (و کشتی) هم عموم مردم باید بتوانند قضاوت کنند که کدام برترند وگرنه شما بگویید که کلمات معصومین ما اشرف است. ادیان الهی آمده‌اند و حق هم هستند کافی نیست چون بهر حال امروز شما نمایندهٔ دین هستید و شما باید جدال کنید و کشتی بگیرید. شما باید قدرت نازل کردنش را داشته باشید و باید بتوانید حرف آن آقا را بگیرید، جمع بندی کنید و ترکیب سازی جدیدی بکنید و نقطه‌های ضعف و آسیب آنرا نشان بدهید و قدرت پیش بینی آنرا، ناهماهنگی آنرا، تلائم و عدم تلائم نظری آنرا باید بتوانید به اثبات برسانید و مردم هم درک دارند. خواص دیگری هم هستند که درک دارند و قدرت تشخیص دارند. مانند دو تا کشتی گیر که می‌روند در وسط میدان می‌ایستند. مردم ممکن است خودشان کشتی‌گیر و اهل این فن نباشند. ولی می‌توانند قضاوت کنند که کدام یک بهتر بازی می‌کنند. وقتی این مطلب اجتماعی شده و به تفاهم اجتماعی رسیده باشد، یعنی وقتی که بحث حکومت و بحث روش را هم مانند بازی فوتبال در سطح جامعه مطرح کنند و اجازهٔ مناظره و رودررویی بدهند، آنگاه مردم هم اهل قضاوت می‌شوند. اما اگر این کار را نکنیم در این امر اهل قضاوت نمی‌شویم.

برای مثال اگر حکومت یک کشور اجازه ندهد که بازی فوتبال در آنجا انجام بگیرد خوب مردم آن کشور هم نسبت به این ورزش حساسیتی نخواهند داشت و اهل قضاوت هم نخواهند شد. هر وقت هم که به خارج از کشور بروند و صحنه‌های بازی فوتبال را ببینند برایشان غریب است می‌گویند اینها چه کار می‌کنند، یعنی از اصل آن سئوال می‌کنند. نه اینکه قدرت قضاوت داشته باشند. اما شما می‌بینید که امروز عوام مردم ما هم وقتی که مسابقات تیم ایران را تماشا می‌کنند می‌گویند: تیم ما بد بازی کرد خلاصه مادربزرگ خانه هم می‌گوید بد بازی کردند.

علتش این است که حساسیت مردم در این موضوع آمده و به همین دلیل آنها قدرت قضاوت پیدا کرده‌اند. البته سطوح قضاوت فرق می‌کند. یک سطح از قضاوت، قضاوت عمومی خواهد بود، یک سطح قضاوت، قضاوت خواص و مدیران فرهنگی است. یعنی تخصصی است که در آن قسمت هم می‌آید و آنها هم می‌توانند قضاوت کنند و حتی می‌توانند استدلالهای این مسئله را بررسی کنند و مثلاً می‌گویند هم توانست شبهات را پاسخ بدهد هم توانست آسیبهای آنرا ذکر کند.

پس چنین نیست که فقط با انگیزه باشد و سطح عملی پیدا نکند بلکه سطح علمی هم پیدا می‌کند و در عین حال بنظر ما اگر در همین تعصب خود و در تولی به معصومین (صلوات اله علیهم اجمعین) محکم باشیم و بگوییم که بالاخره سخنان معصومین و راهی که آنها به ما نشان داده و مثلاً فرموده‌اند: قیاس باطل است این یک چیزی در آن هست اگر هم بگویند بروید پیدا کنید، خوب می‌رویم پیدا می‌کنیم. یعنی از ایمان ما نشأت گرفته اما تبدیل به یک تعقل و یک تدبیر هم می‌شود و قدرت هماوردی در مقابله با افکار دیگران هم پیدا می‌کند.

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس

رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

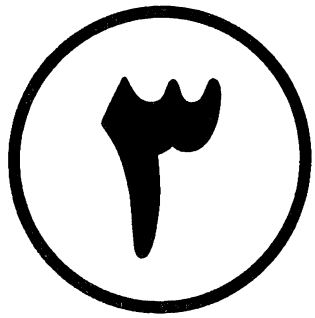

بررسی فرهنگ‌های حاکم بر جامعه و نسبت آنها

به موضوعات حکومت

اداره کل طرح و برنامه

تیر ۱۳۷۷

بسمه تعالی

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

سرپرست پژوهش: حجة‌الاسلام والمسلمین دکتر صدوق

مشاورین طرح: آقایان علم الهدی و غیاثی

مجری طرح: حسین صدوق

ویراستار: آقای پرور

پیاده کننده: حسین صدوق

حروفچینی: محمدرضا کرمانشاهی

تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۳/۶

تاریخ انتشار: ۱۳۷۷/۴/۱۱

کد بایگانی: K. 4

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه: ضرورت بررسی فرهنگهای حاکم بر جامعه و نسبت آنها به امر اداره	۱
۱ ـ جهت داری «روش، مواد، هدف» در فرهنگ حاکم بر علوم دانشگاه	۱
۲ ـ بررسی «روش، مواد، هدف» در فرهنگ حاکم بر حوزه‌ها	۲
۲/۱ ـ ضرورت ارتقاء ظرفیت «روش، مواد، هدف» با تغییر شرایط زمانی و مکانی شیعیان (مبتلا به‌ها)	۳
۲/۲ ـ موضوع اجتهاد بمعنای توسعهٔ روش در جهت تعبد بیشتر	۴
۲/۳ ـ ضرورت بررسی موضوعات حکومتی از کلام مقام معظم رهبری	۴
۲/۴ ـ ضرورت پاسخگو بودن حوزه نسبت به مسائل حکومتی	۴
۲/۵ ـ نفی نقش نظارتی دین و ضرورت داشتن برنامه‌های اداره اجتماعی دین	۵
۳ ـ بررسی اجمالی هنر اسلامی و نفی هنرهای مادی (تعریف رمان یا قصه در نظام ولایت)	۵
۳/۱ ـ تکنولوژی ابزار نفوذ هنر مادی در قلوب مسلمین	۷
۳/۲ ـ قبول الگوی مصرف کفر مغیر توسعه اخلاق مادی	۸
۳/۳ ـ توجه به قدرت اسلام در پیدایش نظام جمهوری اسلامی علت غلبه بر کفر	۸
۳/۴ ـ زیباشناسی رفتار معصومین(سلام اللّه علیهم اجمعین) پایگاه هنر اسلامی	۹
۳/۵ ـ ضعف ابزار و روش تفقه پایگاه عدم تحلیل نسبت به موضوعات حکومت	۹
۴ ـ جمع بندی	۱۰
۴/۱ ـ ایمان حاکم بر کیفیت اندیشیدن	۱۰
۴/۲ ـ حضور روش در سه سطح «تعریف، برنامه، تصرف»	۱۱
۴/۳ ـ بررسی منطق انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی	۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه:

ضرورت بررسی فرهنگ‌های حاکم بر جامعه و نسبت آنها به امر اداره:

آقای علم الهدی: در ارتباط با مباحث مربوط به عدم کارائی کارشناسی برگرفته از غرب و اینکه در امر طراحی و برنامه ریزی ما هرگز نمی‌توانیم از آن استفاده کنیم این سئوال قابل طرح است که علت اساسی این موضوع چیست؟ آیا علت اساسی‌اش در آن روح حاکم بر نظام علمی دانشگاههای ما است که برگرفته از غرب است؟ یا اینکه ذاتاً خود آن علومی که در آنجا تدریس و تحلیل می‌شوند، آنها نمی‌توانند نقشی در برنامه ریزی داشته باشند و لذا جهت تصرف در امور زندگی مردم هم ما نمی‌توانیم از آنها استفاده کنیم؟ اولاً کدام یک از اینها صحیح است؟ ثانیاً یک سئوال دیگر به تبع آن مطرح می‌شود که آیا آن نظام حاکم بر وضعیت فعلی حوزهٔ ما در شرایط کنونی می‌تواند پاسخگو باشد یا خیر، اگر نمی‌تواند نظام پیشنهادی چگونه نظامی باید باشد؟ یا اینکه در اینجا اصلاً بحث از آن نظام حاکم نیست، بلکه اشکال در روشهایی است که بکار گرفته می‌شود؟ این دو نکته را اگر حضرتعالی توضیح بفرمایید ممنون می‌شوم.

۱ ـ جهت داری «روش، مواد، هدف» در فرهنگ حاکم بر علوم دانشگاه

حجةالاسلام والمسلمین صدوق: من یک اشاره‌ای به دو سئوالی که در جلسهٔ قبل در ارتباط با بحث روش فرمودید، می‌کنم و همان مسائل را به صورت عمیق‌تر تشریح می‌کنم.

اصولاً روحی که حاکم بر تعلقات کفار است و نظام حساسیتی که آنها دارند موضوع تعلقشان دنیاست و تا آخر هم دنیاست و از آن روح تعقل و اندیشیدن بیرون نمی‌آید، بلکه شیطنت بیرون می‌آید و نتیجهٔ آن بهره‌وری از دنیاست. آنها در این راستا می‌اندیشند که بهره‌وری و لذت خود را از این دنیا بیشتر کنند و ظرفیت بهره‌وری و ظرفیت لذت خود را بالا ببرند. فرق بین انسان و حیوان بنا به یک قول همان اندیشیدن است و این اندیشه واسطه استفادهٔ بیشتر از این دنیا می‌شود.

پس اگر ما در یک دسته بندی بسیار کلی معارف را (چه معارف خودمان و چه علوم آنها را) به «روش»، «مواد» و «هدف» تقسیم کنیم و بگوییم یک دسته بندی داریم که این دسته بندی هم قدرت تحلیل علوم آنها را دارد، هم می‌تواند به نحوه بسیار بسیار کلی علوم بشری مؤمنین و مسلمانها را تحلیل بکند و آن عبارت از «روش، مواد و هدف» است، در اینجا اگر مقصد و هدف دو تا شد، یکی دنیا و دیگری آخرت، حتماً دو نوع مواد هم در آنها بکار گرفته می‌شود. مواد یعنی تعاریفی که در یک دستگاه مورد استفاده قرار می‌گیرد. توصیفی که ما از دنیا داریم و توصیفی که آنها از دنیا دارند دو تعریف متفاوت است، ما می‌گوییم دنیا مزرعه و وسیله است، آنها می‌گویند غایت است، ما می‌گوییم دنیا گذر برای یک مطلبی است، و ما برای یک مطلب خاصی به اینجا آمده‌ایم اما آنها می‌گویند اول و آخرش همین است و عوالم دیگر را نفی می‌کنند. پس هم هدفمان مختلف است و هم آن هدف در مواد و در تعاریفی که در یک دستگاه منطقی بکار گرفته می‌شود، تأثیر می‌گذارد و لذا اگر مواد عوض شد، منطق و دستگاهی هم که می‌خواهد برای شما تجزیه و تحلیل کند و می‌خواهد عملیاتی را روی این انجام بدهد تا برای شما اموری منتج بشود، آنهم عوض می‌شود چرا؟ چون همانطور که در جلسات قبل هم اشاره شد این کارخانه موضوعاً این مواد را نمی‌پذیرد، مواد الهی را نمی‌پذیرد. همینطور که دستگاه شما هم تعریف مادی آنها را نمی‌پذیرد و نمی‌تواند قبول کند، قدرت هضم آنرا ندارد و اصلاً برای هضم امور انحرافی و اموری که طغیان می‌کند ساخته نشده است و این امور برای آن قابل قبول نیست. لذا این دو دستگاه روبروی همدیگر هستند و هم از لحاظ روش و هم از لحاظ موضوع و هم بنا به غایت در مقابل هم قرار می‌گیرند.

پس جواب این است که هم روح حاکم بر علوم کارشناسی به ما مربوط نمی‌شود، هم مفاهیمی که نتیجهٔ آن نظام حساسیتها بوده برای تصرف در یک امور دیگری است، این نسبت به دانشگاه بود.

۲ـ بررسی «روش، مواد، هدف» در فرهنگ حاکم بر حوزه‌ها:

اما نسبت به حوزه قطعاً ما چنین صحبتی را نداریم، چون حوزه پرچمدار سرپرستی تکامل در دوران غیبت است و بنایش این بوده که نسبت به دین تبعیت داشته باشد و نه تنها بنایش این بوده بلکه عملاً هم این کار را کرده است و فقهای عظام ما سرپرستی عباد را در دوران غیبت بعهده داشته‌اند و اموری را هم که اندیشیده‌اند نتیجه‌اش اموری است که انتساب به دین دارد. پس هم در هدفشان دنیا خواهی داشته و

می‌خواسته‌اند در روز جزاء جواب بدهند و هم نسبت به توصیفات، دستورات و ارزشهای دینی، سعی کرده‌اند که توصیفهایشان نزدیک باشد و دستورات را از همین شرع استخراج کنند و در ارزشها به همان ارزشهای دینی تولی داشته باشند و نظام حساسیت خود را با همان ارزشها شکل داده و سیرهٔ ائمه را در زندگیشان عمل می‌کرده‌اند و در نهایت هم یک انسانهای دیگری شدند غیر از آن انسانهایی که در آنطرف دنیا زندگی می‌کردند. البته در اقلیت بوده‌اند اما جذب فرهنگهای مادی و التقاطی نشدند.

۲/۱ ـ ضرورت ارتقاء ظرفیت «روش، مواد و هدف» با تغییر شرایط زمانی و مکانی شیعیان (مبتلا به‌ها):

پس مشکل را از اینجا طرح می‌کنیم و می‌گوییم مبتلا به تاریخی حوزه عوض شده است و لذا ما می‌گوییم تکلیفش هم عوض شده است. اجتهاد باید بر اساس همان اصول سابق و بر اساس همان شیوه خلف صالح و بر اساس رعایت موازین شرعی و بر اساس پیدا کردن حجیت شرعی و بر اساس همان حساسیتها انجام بگیرد اما حالا باید یک موضوع دیگری را سرپرستی کند. ما قائل به این نیستیم که در هر زمانی مبتلا به آقایان واحد بوده و همیشه یک عمل ساکن ثابت داشته‌اند. خیر، یک اصول ثابت حاکم داشته‌اند، اما مبتلا به آقایان در هر زمان و مکان فرق داشته است همانطور که ملاحظه هم می‌فرمایید، یک موقع هجمه‌های سنگین فرهنگی به طرف حوزه‌های علمیه بوده است و آقایان تلاش شدید فکری و فرهنگی در دفاع از فرهنگ شیعه داشتند و در این صد سال اخیر هجمه در حقیقت هجمهٔ به بیضهٔ اسلام بوده است و علماء بر علیه حکومت و بر علیه نظامهای جبار قیام کرده‌اند. اما امروز ادارهٔ یک نظام مبتلا به آنها شده است یعنی دیگر برخورد با نظامها مبتلا به آنها نیست، بلکه نعمت سرپرستیِ حکومتی بر شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت به آنها عطا شده است. خوب می‌گویید این چه اثری دارد؟ می‌گوییم الآن هدف شما یک قید خورده است، قید حکومت داری، یعنی چه؟ یعنی حالا می‌خواهید خدای متعال را با سعهٔ اجتماعی بپرستید یعنی می‌خواهید به نحو حکومتی اقامهٔ کلمهٔ توحید کنید و لذا باید توصیفات، دستورات و ارزشهای متناسب با موضوع جدیدتان را تفقه بکنید. این چگونه انجام می‌گیرد؟ باید فکر کرد، باید تلاش کرد و بحث اصول فقه حکومتی را به همان شکل مطرح کرد و خود آن مباحث اصول قبل را با دقت تکمیل نمود، نه با یک شب بلکه با همان تلاشهای ۳۰ ساله، ۴۰ ساله و ۱۰۰ ساله به نتیجه رساند،حتی شاید در این نسل جواب ندهد اما در نسل بعد به نتیجه برسد، خلاصه باید کار کرد و این مبتلا به ما و مبتلا به فقهای ما است.

۲/۲ ـ موضوع اجتهاد بمعنای توسعه روش در جهت تعبد بیشتر:

توسعه دادن روش، وظیفه همیشگی فقهای ما بوده است و بحث اصول در حوزه‌های علمیه به معنای دقت پیرامون همین مطلب است. حالا ما می‌گوییم با یک قید اضافه بر آن که این قید همان است که نسبت به حکومت هم تفقه بیاورد و به ما حکم تحویل بدهد، فقط حکم مبتلا به نباشد، حکم دوران تقیّه نباشد، الآن دوران، دوران تهاجم است.حالا بطور نمونه همان مثالهایی را که حضرت امام (رضوان اله تعالی علیه) در پیام منشور برادری یا یکی دو پیام دیگرشان لیست کردند و بسیاری از موضوعات حکومت را تا آنجا که یادم هست می‌توان از صحیفهٔ نور استخراج کرد، حضرت امام(ره) در رابطه با مسائلی که مبتلا به حکومت است در باب هنر، محیط زیست، اقتصادیات و در ابواب مختلف حکومتی، حدود ۲۰ الی ۳۰ مورد ذکر می‌کنند و می‌گویند که این وظیفه فقهای عظام شیعه است که تفقه کنند و بدست بیاورند که در رابطه با این موضوعات چه چیزی از دین بیرون می‌آید، نه اینکه این موضوعات تحمیل بشود.

پس مسئله‌ای را که ما مشکل درونی خودمان می‌دانیم (نه مشکل بیرونی) و باید در همین حوزه روی آن دقت شده و ضرورت آن مطرح و روی آن کار بشود، «توسعه روش» با همان شیوه است.این اجمال قضیه بود.

۲/۳ ـ ضرورت بررسی موضوعات حکومتی از کلام مقام معظم رهبری:

س: برداشت ما از صحبتهای حضرتعالی این است که در واقع شاید بشود از آن کلام مقام معظم رهبری وام گرفت که می‌فرمایند: «حوزهٔ ما دو عصر را پشت سر گذاشته است، یکی عصر انزوا و دیگری اصل حضور، و ما الآن در عصر حضور هستیم. که باید به هر حال فعالانه برخورد کنیم و از آن حالت انفعالی بیرون بیاییم.» یا بنا به آن برداشتی که حضرتعالی از فرمایش حضرت امام داشتید: که عصر ما عصر تهاجم است و ما باید تهاجم بکنیم، نه اینکه دفاع کنیم، همچنین موضوعاتی را که حضرتعالی برشمردید یا بعضی از آقایان می‌شمارند و بحث هنر را مطرح می‌کنند یا بحث رمان را مطرح می‌کنند.

۲/۴ ـ ضرورت پاسخگو بودن حوزه نسبت به مسائل حکومتی:

در همین رابطه، در جلسه‌ای که ما با برخی از دانشجویان دانشگاه هنر داشتیم اینها یک جمله‌ای را می‌گفتند که در واقع یک نوع انتقاد به حوزه بود. البته الآن جای بحث آن جمله نیست اما باز با توجه به آن، من این مطلب را عرض می‌کنم که بهرحال آیا حوزه در اینجا وظیفه‌اش تولی است و اینکه متولی اینگونه مباحث و

موضوعات باشد؟ وظیفه‌اش این است؟ یا اینکه باید جهت بدهد. بسیاری از آقایان اینگونه برداشت می‌کنند، مثلاً یکی از آقایان می‌گفت: بله رمان، رمان، رمان ما باید بیائیم رمان بنویسیم. هنر، هنر، هنر باید برویم در هنر دخالت کنیم. من خودم اینگونه برداشت می‌کنم که نه ما می‌بایست به اینها جهت بدهیم. یعنی هنر را باید خود هنرمند انجام بدهد و حوزه متولی امر هنر و موسیقی در جامعه نیست ولی متولی جهت دهی این هست. من می‌خواستم نظر حضرتعالی را در این زمینه بدانم که آیا ما باید جهت بدهیم یا خودمان متولی باشیم؟

۲/۵ ـ نفی نقش نظارتی دین و ضرورت داشتن برنامهٔ اداره اجتماعی دین:

من چند نکته را در پاسخ به سئوال حضرتعالی بیان می‌کنم. یکی اینکه در امر حکومت موضوعاتی که ما روبروی آنها هستیم یک تفقه نسبت به نظام مطلوب الهی است که باید حاصل شود. یعنی اینکه می‌گوییم دین کامل است، حتماً دین کامل است و برای بشر و نیازمندیهای آن در هر عصری قدرت سرپرستی دارد و قدرت تصرف هم دارد. پس ترسیم نظام مطلوب، تکلیف اول ما است، و شناخت وضع موجود تکلیف دوم است، همچنین برنامه انتقال تکلیف سوم است و در ابتدا این سه باید از هم تفکیک شود و باز باید در گام دوم نظام پیدا کند و بعد باید در گام سوم راه حل عملی بدهد. این یک مطلب است. حال این سئوالی را که مطرح کردید، نشأت گرفته از این است که دین می‌خواهد نظارت بکند، بدینصورت که یک امور کلی را بگوید و جلوی برخی از امور خلاف را بگیرد، اما حرفی برای اداره ندارد. نه، ما می‌گوییم دین می‌تواند حکومت داری بکند. باور داریم که می‌شود حکومت داری کرد و همهٔ شئون حوائج بشر را پاسخ داد، اصلاً دین برای همین مطلب آمده است و برای چیز دیگری نیامده است. این بعثت انبیاء و بعثت رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله) و کار اصلی علما، ادامه ربوبیت الهیه است که تعطیل بردار نبوده و نیست و نخواهد بود و حاضر است و همین امروز هم حاضر است و همین امروز هم خدای متعال عالم را اداره می‌کند و ما باید نیابت و خلافت کنیم. اما خلافت و نیابت سطوحی دارد. یک سطحش سطح حکومت و ولایت اجتماعی است که می‌گوئید شعبه‌ای از ولایت مطلقهٔ رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله) است. خوب قطعاً ما در این امر، مطلب داریم.

۳ـ بررسی اجمالی هنر اسلامی و نفی هنرهای مادی (تعریف رمان یا قصه در نظام ولایت):

حالا من به صورت خاص در مورد رمان که شما فرمودید البته ما نام آنرا رمان نمی‌گذاریم بلکه می‌گوییم قصه، قصص قرآن. یعنی ما تعریف خاص خودمان را می‌گوییم. من یک جمله‌ای را خدمتتان عرض کنم و بعد

برگردیم و ببینیم واقعاً ضعف از کجاست، یعنی آن چیزی را که باید پیدا کنیم و آنچیزی را که تکلیف هست و شیعیان باید به دنبال آن بروند در کدام قسمت است.

اصولاً رمان چه کار می‌کند، با جوان چه کار می‌کند، و وقتی به یک سناریو و بعد به یک فیلم تبدیل می‌شود، فیلم چه چیزی را برای بشر ایجاد می‌کند، یک آرمانخواهی، یک شخصیت پروری، یک قدرتهایی که آن جوان ندارد را برای او ترسیم می‌کند و می‌گوید: بیا حدّ فداکاری را ببین که چیست. حد مبارزه و حد مقاومت را ببین که چیست، برای او حد مقاومت را ترسیم می‌کند. حد ایستادگی را ترسیم می‌کند و می‌گوید تو هم بیا در این سطح قرار بگیر، حالا آن مقاومت یا در مقابل یک حادثه جنایی است که یک کارآگاهی دنبال چیزی می‌گردد و بالاخره با تلاشهای چند ساله خود یک چیزی را پیدا می‌کند، یا پیدا کردن یک مجرم است یا یک نفر گم شده‌ای دارد یا مثلاً عاشق یک دختری شده است که معمولاً یک سری از فیلم‌ها بر این اساس ساخته می‌شوند. در هر صورت انسان برتری را تصویر می‌کند، البته امروز بوسیلهٔ قدرتهای تکنولوژی این را به بشر می‌فهمانند، که اگر کسی می‌خواهد قدرتی داشته باشد با تکنولوژی می‌شود قدرت پیدا کرد. ببینید چگونه از ابزارها استفاده می‌کند تا مجرم را پیدا می‌کند. از ابزارها استفاده می‌کند تا به یک ثروتهای بزرگ می‌رسد. از ابزارها استفاده می‌کند و به یک پژوهش عمیق دست می‌یابد. اینها را فیلم می‌کنند و برای طیفهای مختلف و سلائق مختلف و علاقه‌های مختلف جهت دهی می‌کنند. خیلی خوب، شما که اعظم این را دارید، قرآن کریم قصه و حکایت مبارزهٔ یک اَبَر مرد با نظام ارزشی الهی است، قرآن صورت کتیبهٔ مقاومت محور کائنات عالم در مقابل همهٔ طغیانهاست. اما شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت ابزار تفقه تاریخی و اجتماعی این قرآن را نداشتند و ندارند و لذا امروز در مقابل وحدت و کثرت تاریخی و اجتماعی که کفر ایجاد کرده است احساس کمبود می‌کنند. زندگی ائمه اطهار (صلوات اللّه علیهم اجمعین) لحظه به لحظهٔ آن، قدرت حادثه سازیهایی را دارد که اگر همهٔ هویت کفر مقابل آن بایستد باز باندازهٔ همان کف روی آب است. اما عقب نشینی ما مربوط به ضعف درونی ما است.

من باز یک مثال دیگری می‌زنم. این مقاومتی را که دختر کوچک آقا امام حسین(علیه السلام) یعنی حضرت رقیه (سلام اللّه علیها) دارند و چهل روز همراه با عمه، مادر و اهل بیت خود مصیبت می‌بیند، این مقاومت کردن در مقابل تمام فشارهای تاریخی که سران آن روز بر علیه این اهل بیت وارد می‌کردند و حتی همینکه حضرت را در شام به شهادت می‌رسانند یکی از مغیرهای اصلی برهم ریختن کاخ یزید است، به چه وسیله‌ای، به

وسیله‌ای که هر چه فشار می‌آورند، مصیبت را از یاد نمی‌برند. بکاء و گریهٔ اینها به نحو شبانه روزی، کودکهای شام و زنهای شام را منقلب می‌کرده و انقلاب آنها به مردها کشیده می‌شد و بعد شهر متحول می‌شده است. همان کاری که جده‌شان حضرت زهراء(سلام اللّه علیها) انجام می‌دادند. اما این سوز و گداز روش مبارزه است یا حقیقت سوخت و ساز اینها و حقیقت نظام حساسیت اینهاست. یک کسی می‌گوید خودت را اینگونه بکن. می‌گوییم خیر اینها خودشان را اینجوری نمی‌کردند. آقا علی ابن الحسین(علیه السلام) وقتی حوادث را می‌دیدند، واقعاً غش می‌کردند. یعنی این چه ارتباطی است که آقا با آن پدر بزرگوارشان و با آن حادثه دارند که ۳۴ سال می‌گریند و گریه‌شان هم فقط در خانه نیست بلکه در هر جا هر صحنه را ببینند ذکر جدشان و ذکر پدرشان می‌کنند اینرا در کدام داستان و رمان می‌توانید ببینید؟ آنها خودشان را می‌کشند، کفار ۵۰۰ صفحه کتاب می‌نویسند و در آن ممکن است یک جمله «رحم» مطرح شده باشد والا همه‌اش «غضب» و «شهوت» است دو یا سه جا که اینها بتوانند «رحم» و ترحم را تصویر کنند تا با کتاب و فطرت بشر سازگار بشود و شاید همین هم علت استقبال بشر به آنها بشود. البته ما قائل هستیم، به علت اینکه اهل بیت عصمت و طهارت محور کائنات عالم هستند، هر رحمی در هر سطحی از مخلوقات الهی باشد، آنها حضور دارند، معصوم حضور دارد. اول خیر آنها هستند آخر خیر و منتهای خیر آنها هستند. اما هجمه‌ای که امروز کفر بر ما دارد الآن برای ما سنگین است، ولی بعدها انشاء اللّه به مقاومت همین گریه‌ها و همین شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت و همین سینه زنهای امام حسین(ع) حکومت داری را به دنیا نشان خواهیم داد و در آن زمان به خوبی متوجه می‌شوید که این هجمه‌ها فقط کف روی آب است.

حاکمیت شهوت و غضب بر هنر مادی و تکنولوژی یک کفر:

در هر صورت آنها در این هجمه می‌خواهند بوسیله تکنولوژی، هنر خودشان را به مذاق ما بچشانند. اما چیزی که پشت آن نهفته است غضب و شهوت است. نود درصد فیلمهایی که از خارج می‌آید غضب و شهوت و القای غضب و شهوت است.

۳/۱ـ تکنولوژی ابزار نفوذ هنر مادی در قلوب مسلمین:

حال در این جریان چه چیزی دل ما را می‌برد؟ تلویزیون رنگی. یعنی از طریق تغییر حواس ما روح ما را تسخیر می‌کنند. آنها که نمی‌آیند بگویند که ما القاء غضب و القاء شهوت می‌کنیم، الآن ما ویدئو به درون خانه‌مان می‌آید می‌گوییم این دستگاه چه سحر و جادوئی دارد. موبایل می‌آید، می‌گوییم این چه سحر و

جادوئی دارد. این به معنای منفعل شدن در مقابل تکنولوژی کفر است، البته در یک دوره ۳۰ یا ۴۰ یا ۵۰ ساله، وقتی حس چشایی و بویایی ما عوض شد، دل می‌دهیم. ما الآن این رفاهی را که در این لباسهایی که می‌پوشیم حس می‌کنیم چون این لباسها واقعاً لطیف است، تعارف که نداریم، بدن ما با آن اصطکاک ندارد. برعکس لباسهای خشن و زبری که ۵۰ سال پیش پدران ما می‌پوشیدند، خوب پدران ما به آن لباسها عادت کرده بودند ولی ما الآن بخاطر کارخانه و ابزاری که می‌تواند، لباس را به صورت متنوع و با لطافتهای مختلف تحویل بدهد، بدنهای ما عادت می‌کند و وقتی عادت کرد خوشمان می‌آید و وقتی خوشمان آمد حاضریم برای آن تسلیم بشویم.

به اصل بحث برگردیم، حضور کفار و حضور ارادهٔ آنها حضوری است که لطافت دنیا را در دل ما چشانده است. اما شما هنوز لطافت روحی را به دنیا نچشانده‌اید لطافت روحی هست ولی اضطراب و افسردگی از دستگاه آنها بیرون می‌آید.مردم غذاهای متنوع می‌خورند اما آرامش روحی پیدا نمی‌کنند آنها نتوانسته‌اند به بشر آرامش بدهند یعنی روان شناسی و جامعه شناسی‌شان، نتوانسته دغدغه و اضطراب را از جامعه‌شان بیرون ببرد چرا؟ چون حرص نسبت به دنیا را مبدأ تحرکات اجتماعی‌شان قرار می‌دهند و به همین دلیل، حرص موتور مدیریت و تحرک اجتماعی‌شان است و ابزار کنترل آن هم حسد است و آنها واقعاً حسد را در این فیلمها تزریق می‌کنند.

۳/۲ـ قبول الگوی مصرف کفر مغیر توسعه اخلاق مادی:

متأسفانه ما بخاطر قبول کردن این الگوی مصرفی، اخلاقی را هم که از طریق این تکنولوژی آمده است می‌پذیریم، تحمل می‌کنیم که مدرک دکترا بگیرد اما نمی‌خواهد زندگی فداکارانه داشته باشد، دو نفر دکتر باشند که با هم زندگی کنند ولی الگوی مصرفی آنها همین باشد که در جهیزیه‌ها هست.

۳/۳ـ توجه به قدرت اسلام در پیدایش نظام جمهوری اسلامی علت غلبه بر کفر:

البته نمی‌خواهم بگویم که اینها در نظام ما نهادینه شده است. چون، قبل از بوجود آمدن جمهوری اسلامی اینها در نظام ما آمده بود و در عین حال نتوانست ملت را تسخیر کند، این ملت هم انقلاب کردند، حالا برنامه ریزان کشور که کپی سازی می‌کنند، در امور برنامه، دنیا را محور قرار می‌دهند و وقتی دنیا محور قرار بگیرد ضایعاتش را شما می‌بینید، ضایعات آن چیست؟ ضایعاتی است که قبلاً بوجود آمده و اگر طول بکشد، خطرناک است، البته الآن هیچ خطری ندارد یعنی زمان برای بدست آوردن آن نگذشته است.

۳/۴ـ زیبا شناسی رفتار معصومین(ع) پایگاه هنر اسلامی:

پس حتماً هنر اسلامی دارید و مفاهیم دینی که بتواند هنر دینی یعنی مقاومت روحی را بر اساس تولی به اسلام و تولی به آخرت و دنیای دیگر، رقم بزند، دارید و معصومین(ع) شما بزرگترین متصرفان هنری تاریخ هستند. نمونهٔ آن حضرت زهراء(س) است که پیامبر(ص) یک ملک بسیار بزرگ به نام فدک را به ایشان می‌دهند و ایشان متصرف در این ملک هستند اما خودشان مصرف نمی‌کنند، متصرف در مال زیاد که متعلق به خودشان هم هست، اما مصرف نمی‌کنند آقا امام حسین(ع) در زندگی خودشان سه مرتبه همهٔ مالشان را می‌بخشند، چه کسی را داریم که چنین کاری را انجام دهد؟ حالا در کل نویسندگان اینها بگردید ببینید ایثار، فداکاری، رحم، شفقت و امثال آن در کدام نوشته‌های اینها پیدا می‌شود به جز شیطنتهایی که در راستای تحریکهای جنسی، تحریکهای مدیریتی و غضب الهی بوسیله شرح صدر لِلکفر توانسته‌اند پیدا کنند و بشر را در این زمینه‌ها تحریک بکنند و بعد هم آنرا به شکل فیلم درآورده و صادر می‌کنند.

۳/۵ـ ضعف ابزار و روش تفقه پایگاه عدم تحلیل نسبت به موضوعات حکومت:

خلاصه ما به صورت جدی اعتقادمان این است که دین این امور را دارد اما ضعف را در فلسفه یعنی در ابزار اندیشیدنمان می‌دانیم، و آن ابزار اندیشیدن را ضعیف می‌دانیم، نه اینکه جهت حاکم بر آن ابزار سابق را اسلام ندانیم بلکه جهت حاکم بر ابزار تفقه بزرگان دینی ما الهی بوده است اما قدرت اداره از آن بیرون نمی‌آید و باید توسعه پیدا کند. آن فقط برای عمل حفظ، برای ادارهٔ موقت و برای حذف کردن ظاهر روبنایی و غیر شرعی از نظام (یعنی کاری که شورای نگهبان دارد انجام می‌دهد) است و در همین سطح کارآیی دارد. یعنی عمل حفظ، و عمل ترمیم از آن برمی‌آید اما عمل اثباتی از آن برنمی‌آید. ما در رابطه با حوزه این را منشأ ضعف می‌دانیم.

به نظر می‌آید (این مطلب را در اینجا به صورت مختصر بیان می‌کنم و بعد مفصل به آن می‌پردازیم) موضوع مبتلا به سازمان هم همین است، یعنی شما پرورش نیرویی را می‌خواهید، که آن نیرو فهم و تفقه دینی نسبت به امر حکومت داشته باشد و بتواند پاسخگوی مشکلات یک نظام باشد یعنی اگر کسی را تربیت می‌کنیم در درجهٔ اول باید بتواند از جمهوری اسلامی و از پرچمدار خودش دفاع کند. در هر صورت آنها متولی شما شده‌اند و گفته‌اند راه شما درست است، دین راه دارد و می‌تواند متکفل امور بشر باشد و این فرد باید بتواند از نظام شما دفاع کند و از مراحل انقلاب سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن باید بتواند دفاع کند و

بتواند سره را از ناسره تفکیک کند. بعد آیا این فرد در حد تبلیغ باید بماند یا نه بلکه باید قدرت اداره داشته باشد و بتواند یک ملت را اداره کند. آیا اداره کردن مبلغان شما در خارج مثل مبلغان کلیساهاست؟ شما می‌خواهید رفاه را ببرید و به مذاق بشر بچشانید و بعد بگویید دین حق است.چون کلیسا همین کار را می‌کند یعنی دست روی دنیای مردم و انگیزه‌های دنیایی آنها می‌گذارد و آنها هم ایمان می‌آورند و می‌گویند که اینها خیرخواه هستند و دنیای ما را به ما می‌دهند، آیا شما هم این کار را می‌خواهید انجام دهید یا اینکه شما یک کار دیگر انجام می‌دهید؟ شما می‌خواهید الگوی راه شخصی مثل اویس قرن یا مالک اشتر باشد فردی مثل حبیب ابن مظاهر باشد. آیا ائمهٔ اطهار(ع) دنیا را به این افراد چشاندند یا نه آخرت را به آنها چشاندند و آنها را با آب و هوای برزخ نزدیک کردند، آنقدر نزدیک شدند که حیات دنیا برای آنها مثل استخوان در گلو بود و تحمل نداشتند که در دنیا بمانند و انتظار شهادت می‌کشیدند و این دنیا را دنیایی که زود از آن بگذریم می‌دانستند که اگر هم بخواهیم بایستیم باید از کلمهٔ حق دفاع بکنیم به این معنی بوده است. نه توسعه دادن و استفاده کردن از دنیا که آنها مطرح می‌کنند.

در هر صورت ما دو جهت داریم و این دو جهت منشأ دو نحو اندیشیدن است و آن دو نحو اندیشیدن هم دو تا تمدن تحویل می‌دهد. یعنی شما می‌خواهید به عالم خارج، تکنولوژی، معادن و منابع طبیعی رنگ بندگی و رنگ عبودیت بدهید تا سرعت عبادت تحقق پیدا بکند. سرعت ایثار، سرعت فداکاری و سرعت خیرات پیدا بشود و همه در این امر مسابقه بگذارند نه در پولدار شدن و اینکه الگوی مصرفی خود را تغییر بدهند. پس اینها هدفِ این منطق، و هدف این فلسفه، و انقلاب و فرمایشات حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری است.

۴ـ جمع بندی

۴/۱ـ ایمان حاکم بر کیفیت اندیشیدن:

این مطالب توضیح اجمالی پیرامون بحث «روش، مواد، نتیجه» بود که به نحو کلی این دو امر از هم بریده نیست. خوب حالا اگر این اهداف را داشته باشید چه روشی قدرت این را دارد که بتواند این مواد را در خودش ببرد و به شما توصیف و تکلیف و ارزش کاربردی بدهد، یعنی تعاریف کاربردی و برنامه‌ای بدهد. که این یک چیز دیگری بشود.

۴/۲ ـ حضور، حضور روش در سه سطح «تعریف، برنامه، تصرف»:

شما اگر روش را در سه سطح ملاحظه بفرمایید (در سطح تعریف، در سطح برنامه و در سطح تصرف) حتماً روش امروزی خودتان را بهینه خواهید کرد چون روش امروزی شما بیشتر از سطح تعریف جلو نمی‌آید.

۴/۳ ـ بررسی منطق انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی:

یعنی منطق صوری، ابزار تولید تعریف است. اما حتی تعریف کاربردی هم نمی‌دهد، لذا شما دو سطح دیگر لازم دارید تا هم تعاریف شما در سطح برنامه بیاید و هم بتواند در عالم خارج تصرف بکند. منطق صوری، منطق انتزاعی است و حد اولیه‌ای که بر آن حاکم است درک از هستی بسیط است. در بحث اجتماع و ارتفاع نقیضین درک از وجود و عدم، که این وجود و عدم با هم جمع نمی‌شوند، اول درک از وجود هست یعنی سلب از شیء و وجود می‌کند، تا ادراک از عدم بدست آید بعد می‌گوید این وجود و عدم با یکدیگر جمع نمی‌شوند. خوب این وجود را هم بسیط می‌داند اگر تعاریف حد اولیه شما بسیط شد عالم خارج که مورد تصرف شماست مرکب است، مجموعه است، کنترل مصادیق خارجی، کنترل معادله‌ای است یعنی باید معادلهٔ حرکت را پیدا کند.

روش تکثیر منطق صوری هم با سلب و ایجاب است یعنی تکه بر اجتماع و ارتفاع نقیضین دارد یعنی تقسیمات آن هم به صورت انتزاعی است. قطعاً اگر حد اولیه بسیط شد و روش تکثیر آن هم برخاسته از همان حد اولیه باشد در بخش نتیجه یک تعاریف کلی به شما می‌دهد یعنی همین بحثی که می‌فرمایید که کنترل جهت کلی بکنید. تازه آن کنترل جهت کلی هم، کلیات عینی مرحلهٔ برنامه نیست. یعنی مراحل برنامه را نمی‌خواهد کنترل کند و اصلاً کاری به برنامه ندارد. به این روش، «روش انتزاعی» می‌گوییم و بحث مفصلی هم دارد، که در این حوزه، ما بحث‌های مفصل و ریشه‌ای و عمیقی نسبت به این مطلب انجام داده‌ایم اما اگر بخواهیم ترکیب را اصل قرار بدهیم، یعنی از اول منطق صوری تا آخر منطق صوری، این بساطت مطرح است، تصور بسیط است، تصدیق بسیط است، قضایا بسیط هستند، در همهٔ آنها بساطت اصل قرار گرفته است. تا به برهان برسیم (قیاس شکل اول) و برهان هم بسیط تعریف می‌شود، یعنی چیزی که علمی است قطعاً بسیط تعریف می‌شود و «مقدم، تالی، نتیجه» یعنی شما صغریٰ و کبری را که مطرح می‌کنید و حد وسط را که تعریف می‌کنید همه آنها بر اساس تعریف تصور و تصدیق است. یعنی قیاس مجموعه‌ای از تصرفات و تصدیقات نیست و بعد

ضمیمه می‌شود.

بحث اندراج هم که می‌کنید. یعنی اندراج صغری در کبری که مطرح می‌شود اندراج یک کلی در یک کلی دیگر است و اصلاً کاری به برنامه ندارد، چرا کاری به برنامه ندارد؟ چون برنامه یعنی ملاحظه نسبت بین امور، اما مندرج کردن کلی در یک کلی دیگر کاری به نسبت بین امور ندارد. یعنی مجموعه از زمانی ساخته می‌شود که بتوان گفت مثلاً اگر دما را بالا ببرند حجم چه می‌شود، اگر وزن را تغییر دهند حجم چه می‌شود، اگر حجم را تغییر بدهند فشار چگونه می‌شود و بعد برای این معادله بدهند. این در مجموعه نگاه کردن است اما وقتی که حجم را از وزن منقطع کنیم. یعنی مقیاسها را از هم ببریم و بگوییم تعریف حجم عبارت از: طول × عرض × ارتفاع است، این ملاحظه کردن شیء به صورت استاتیکی است یعنی حجم را بدون وزن دیده‌ایم و وزن را هم همینگونه تعریف می‌کنیم و طول را هم همینگونه تعریف می‌کنیم. ولی وقتی که شما آمدید گفتید این شی‌ای که در خارج است دارای حرکت است و حرکت را هم بیرونی ندیدید یعنی به معنای تغییر جا و مکان ندیدید، بلکه گفتید که حجم این شیء به وزن آن نسبت دارد، یعنی وقتی به سرعت هم می‌نگرید به حجم مولکولی این توجه دارید و به وزن مخصوص این کار دارید، در اینجا دارید معادله پیدا می‌کنید. (معادلهٔ کنترل حرکت) و این می‌شود مجموعه و مجموعه نگری، روش مجموعه نگری یعنی روش نسبت بین امور را ملاحظه کردن که بنظر ما دانشگاه توانسته اینرا پیدا کند. رنسانس هم که واقع شده به این دلیل بوده که از آن منطق ارسطویی دست برداشتند. اول توجه به استقراء پیدا کردند و بعد هم توجه به مجموعه پیدا کردند و در نتیجه به معادلات دست یافتند. گفتند زمان به مکان نسبت دارد، سرعت یک شیء به طول آن نسبت دارد و از این راه معادله پیدا کردند و بعد آنرا در همهٔ علومشان جاری ساختند و چنین سیطره‌ای پیدا کردند یعنی چه؟ یعنی الآن که این روش عوض شده است مواد دیگری را در یک ظرف دیگری می‌تواند درون خودش جای بدهد، آنوقت یک محصولات دیگری هم دارد.

حالا ما یک قدم بالاتر از این را می‌گوییم، که ارتباط این نسبت بین امور با جهت تکاملی ما چیست؟ ارتباط نسبت بین طبقه بندی موضوعات با نیازمندیهای تکاملی ما چیست؟ آن منطقی که بتواند ملاحظهٔ جهت بکند، یعنی ربط معادلات با جهت تکاملی را تمام بکند. بسیار خوب، شما گفتید که اگر وزن را به این نحو تغییر بدهیم. حجم اینگونه می‌شود، ما می‌گوییم فلسفه‌ای که بگوید که این کار را بکن یا نکن. این معامله را دست بگذار یا نگذار، چیست؟ شما اگر انگور را در این رابطه ببرید خمر درمی‌آید و درست هم هست. یعنی واقع

می‌شود ما که نمی‌گوییم واقع نمی‌شود، ولی دین ما می‌گوید این کار را نکن، یعنی چه؟ یعنی در معادلات تصرف باید پیش فرضهای دینی اصل قرار بگیرند. یعنی آنها باید در تئوری سازی و برای پیدا کردن معادله اصل قرار بگیرند و آنچیزی را که دین می‌خواهد به عنوان پیش فرض اولیه تئوری سازی واقع شود. آنوقت ربط بین منطق مجموعه نگری شما با قدرت تصرف عینی‌تان تمام می‌شود.

خوب ما سعی کردیم با مثال و تمثیل این مباحث را بیان کنیم یعنی در عرض یک ساعت از حاصل ۲۸ سال کار فکری که در باب روش انجام شده گزارشی را خدمتتان عرض کنیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس

رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

۴

جهت داری پژوهش، روش تولید علوم و علوم

در امر ادارهٔ نظام

اداره کل طرح و برنامه

خرداد ۱۳۷۷

بسمه تعالی

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

سرپرست پژوهش: حجة‌الاسلام والمسلمین دکتر صدوق

مشاورین طرح: آقایان علم الهدی و غیاثی

مجری طرح: حسین صدوق

ویراستار: آقای پرور

پیاده کننده: مجتبی ضیاء التوحیدی

حروفچینی: محمدرضا کرمانشاهی

تاریخ جلسه: ۷۷/۳/۱۳

تاریخ انتشار: ۷۷/۳/۲۳

کد بایگانی: *K . 3*

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
بررسی سه احتمال پیرامون تعریف علم، روش تولید علم و پژوهش	۱
۱ ـ احتمال اول: تعریف و روش انتزاعی در تولید علم	۲
۱/۱ ـ مکانیزم تولید، تصویر و تصدیق در منطق صوری	۲
۱/۲ ـ جایگاه علت در برهان	۳
۱/۳ ـ اشکالات روش انتزاعی در اداره نظام	۴
۲ ـ احتمال دوم: روش مجموعه‌نگر در تولید علوم	۵
۲/۱ ـ تعریف مادی از علم	۵
۲/۲ ـ نسبی گرایی مادی	۵
۲/۳ ـ مکانیزم پیدایش مادی روش مجموعه‌نگر	۶
۲/۴ ـ مقایسه روش انتزاعی با روش مجموعه‌نگر	۶
۲/۵ ـ اشکالات منطق مجموعه نگر در امر اداره الهی نظام	۷
۳ ـ احتمال سوم: منطق نظام ولایت و تعریف علم به کیفیت پرستش	۸
۳/۱ ـ ولایت، تولی، تصرف حد روش منطق نظام ولایت	۹
۴ ـ ضرورت انقلاب فرهنگی و داشتن برنامه برای مرحله انتقال	۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

«جهت داری پژوهش، روش تولید علوم و علوم در امر ادارهٔ نظام»

مقدمه

سئوالی که در ادامهٔ جلسه گذشته خدمتتان مطرح شد این بود که اگر ما با یک پیش فرض به استقبال تحقیق و برنامه ریزی برویم یعنی در تئوری سازی، یک پیش فرض داشته باشیم، یک اشکال ممکن است بوجود بیاید و آن این که ما از ابتدا دنبال ادلّه همان نتیجه‌ای می‌رویم که از اول در نظر گرفته، و آنرا پیش فرض قرار داده‌ایم. بنابراین آن تحقیق و پژوهش یک تحقیق و پژوهش آزادانه نخواهد بود. چون یک قید و قیوداتی دارد که ما را از آزاد اندیشی باز می‌دارد. بنظر می‌رسد این اشکال وارد است و اگر حضرتعالی عنایت بفرمایید و توضیح بدهید که اولاً اصل این اشکال را شما قبول دارید یا نه؟ ثانیاً اگر قبول دارید به چه صورت باید جواب داد و اگر قبول ندارید باز هم یک توضیحی بیان فرمایید ممنون می‌شوم.

بررسی سه احتمال پیرامون تعریف علم، روش تولید علوم و پژوهش:

این مطلب که گفته می‌شود پژوهش، پژوهش است و جهت ندارد، و علم که محصول یک پژوهش است بی‌جهت است وبی جهتی آن هم بدین معناست که ارتباطی با نیازمندیهای ما ندارد، باید دقیقاً مورد دقت قرار گیرد، یعنی آیا ما یک نیازهایی داریم که دنبال یک مطلبی می‌رویم و نیازمندیهای ما بر پژوهش ما حکومت می‌کند و همانها است که در محصول علم جاری می‌شود، یا نه این احتمال هست که علم امری است مطابق با واقع و حقیقت بما هو، هو است. حقیقت را هم که نمی‌شود گفت جهت دارد، خیر علم هست و این چیزی که هست همان هست بقیه‌اش هم جهل است و به آن علم گفته نمی‌شود. اگر علم است باید با حقیقت برابری کند و اگر علم نباشد مطلقاً جهل است. حال هرگاه که ما یک پیش فرضهایی را از پیش خودمان در تئوریها قرار بدهیم و نیازمندیهایمان را در تئوری سازیهایمان، بیاوریم آیا با پیش داوری سراغ علم نرفته‌ایم؟

در این جلسه باید در مورد این مطلب دقت و تأمل کنیم که اصولاً ماشین تولید پژوهشها از سه فرض خارج نیست، که ما این را توضیح می‌دهیم و هر سه ماشین را در امر پژوهش تشریح می‌کنیم و در آخر جمع بندی می‌کنیم تا ببینیم در هر صورت تعریف علم چه می‌شود، تعریف پژوهش چه می‌شود و تکلیف ماشین پژوهش چه می‌شود.

۱ ـ احتمال اول: تعریف و روش انتزاعی در تولید علم

یک احتمال این است که بگوییم علم یعنی «صورةٌ حاصلةٌ عند العقل» که این تعریف ابزاری از علم است و در تعریف حقیقی از علم هم بگوییم «علم کیف نفس است»، یعنی وقتی آن صورت بگذرد و عند النفس حاضر شود و با نفس وحدت پیدا کند می‌گوییم این علم است که بر این اساس علم چیزی غیر از وحدت عالم و معلوم و علم نیست.

۱/۱ ـ مکانیزم تولید، تصویر و تصدیق در منطق صوری:

این را من یک مقدار در ماشین تولید خود این (یعنی منطقی که چنین نظری دارد) منعکس می‌کنم تا نسبت آنرا با ماشین آن هم بسنجیم و بگوییم که این علم با چه ابزاری حاصل می‌شود. آن ماشین، ماشین منطق صوری است که خارج را به عنوان زمینه مطرح می‌کند و می‌گوید در عالم خارج حقیقتی است و ذهن اوصاف مشترکی را از خارج، انتزاع می‌کند و تجرید می‌کند (یعنی می‌کَنَد و می‌بُرَد) مثل خصوصیت رنگ، و سفیدی این دستمال کاغذی و آن کاغذ و آن بشقاب، از اینها یک خصلت مشترک و یک وصفی را می‌گیرد بدین معنا که در خارج شما این پیش دستی و آن دفتر و کاغذ را می‌بینید، آن دستمال کاغذی را می‌بینید که وصف آن از خودش جدا نیست، پس وقتی که توجه به مصادیق خارجی می‌کنید شئ و وضعش با هم هستند. اما شما از آنها اوصاف را انتزاع می‌فرمایید. چه چیزی را انتزاع می‌کنید؟ وصف سفیدی را، و به آن تصور می‌گوئید. حالا این تا بالا هم می‌تواند برود یعنی بعداً بین همهٔ امور، آن وجه مشترک عام را که از نظر شما «هستی» است در نظر می‌گیرید و از اینکه این وجود دارد و آن وجود دارد مفهوم هستی را انتزاع می‌فرمایید، پس شاملترین مفهومتان مفهوم هستی است که قدرت تطبیق آنرا بر همه اشیاء دارید، خوب این هم تصور است.

ضمناً تصدیق هم همینطور است و بازگشت آن هم به تصور است و از ترکیبی که در منطق بر اساس بساطت تعریف می‌شود (نه ترکیبِ حقیقیِ عینی و خارجی) تشکیل شده است، یعنی دو یا سه تصور هست که مجموعه آنها یک تصدیق می‌شود. پس این ماشین که انتزاع می کند یک مفهوم کلی درست می کند و مفهوم

کلی قابلیت انطباق بر خارج را دارد . چه نحوه انطباق؟ انطباق صد درصد ، یعنی وقتی شما مفهوم سفیدی یا مفهوم ظرفیت را از پارچ و لیوان و استکان انتزاع می فرمایید.بعد می گویید این مطابقت دارد یعنی این ظرفیت را می توان بر پارچ حمل کرد و می توان بر لیوان و استکان حمل کرد . به چه نحو؟ به نحو صد در صد . یعنی علم آور است و ضریب خطا ندارد، برابری حقیقی دارد و قابلیت حملش به نحو صد در صد است. حال گاهی این تطبیق به نحو بداهت واقع می‌شود یعنی به صورت بدیهی تطبیق می‌شود و گاه نظری تطبیق می‌شود که تطبیق نظری قیاس است که شما صغرایی می‌چینید، کبرایی می‌چینید و یک مقدمات عالی درست می‌کنید و به نتیجه‌ای می‌رسید که یک کلیتی بر یک قضیه دیگری تطبیق می‌شود و به آن برهان می‌گویید این توضیحی اجمالی پیرامون ماشینی بود که شما را به نتیجه می‌رساند.

آن چیزی که در ابتدا مطرح شد تعریف خود علم و تعریف خود محصول بود. بعد می‌گوییم این غذای علمی چگونه خورده می‌شود؟ می‌گوئید با این ماشین خورده می‌شود خوب آن چیزی که در این اصل هست یعنی صحت مطلب را تمام می‌کند تطابق با واقع به نحو صد در صد است یعنی در این ماشین، انتزاع اصل است. ابتدایش تجرید کردن و انتهایش تطبیق کلی به مصداق نمودن است. پس در اینجا هم محصول انتزاعی است و هم ماشین انتزاعی است و معیار صحت آن هم تطابق با خارج است.

۱/۲ ـ جایگاه علت در برهان:

اما با چه ابزاری این کار را می‌کنند؟ با علیت. یعنی اگر علیت نباشد و این معلول آن علت نباشد (حال چه در خود ماشین چه در تعریف علم) برهانی نخواهد بود و در منزلت روش و در خود ماشین علمی نخواهد بود، پس چرا علمی است؟ بخاطر اینکه در مقدم، تالی و نتیجه علیت جاری است. وقتی می‌گویید به نتیجه می‌رسد یعنی محصول، معلول آن مقدم و تالی است یعنی علیت جریان می‌یابد و هم در ماشین و هم در محصول شما را به حقیقت می‌رساند. چه نحوه حقیقتی؟ حقیقت تطابقی و صد در صد. وقتی هم می‌خواهند تکثیر بکنند، چون فقط یک مفهوم که نمی‌خواهند درست کنند بلکه می‌خواهند آنرا تکثیر کنند یعنی تقسیم کنند در اینجا نیز، باید هم ماده‌ای که تکثیر و تقسیم می‌شود کلی باشد و هم حیثیتی را که از آن حیث، موضوع می‌خواهد تقسیم شود. باید حیثیت کلی باشد و هم ابزاری که باعث می‌شود تقسیم واقع شود (یعنی سلب و ایجاب و اینکه مثلاً این استکان شکننده هست یا شکننده نیست) آنرا هم که می‌خواهد انجام بدهد آن هم یک امر کلی است. پس این دستگاه، دستگاه کلیات است و تعقل، تعقل تجریدی است. خوب این یک فرض است.

۱/۳ ـ اشکالات روش انتزاعی در اداره نظام:

حال این فرض چه اشکالی دارد؟ یک اشکالش این است که انتزاع و تجرید ابزار نیست یعنی گاهی شما می‌گویید برای تعقل و برای اندیشیدن، احتیاج به تجرید کردن داریم. یعنی باید امور را از هم جدا کنیم. البته این حرف درست است و غیر معصومین هرگاه بخواهند علم پیدا کنند علمشان تجریدی الحصول است. کیفیت رزقِ اختیاری علمی و غیر علمی برای غیر معصوم با معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین، عنداللّه فرق می‌کند. آنها علمشان، علم ربوبی است. البته از علم ربوبی هم ما درکی نداریم چون ما در آن سطح و مشابه آنها نیستیم ما فقط می‌توانیم اقرار کنیم، همینطور که نسبت به ما دونمان هم می‌توانیم اقرار کنیم و بگوییم نحوهٔ رزق مادون انسان که نباتات هستند و حیوانات و جمادات هستند، آنها هم نحوهٔ رشد و تکثیر و رزقشان با ما فرق می‌کند. ما این اقرار را می‌توانیم بکنیم پس حتماً علم ما تجریدی الحصول است و حتماً به عنوان اولین گام احتیاج به انتزاع و تجرید کردن و جدا کردن داریم یعنی باید تجزیه بکنیم. اما اینکه بگوییم تجزیه در اندیشیدن و در منطق فکر و در محصول اصل است صحیح نیست و اشکال دارد. بلکه بعد باید ترکیب بشود و مجموعه شود و بعد هم باید جهت را در آن بیاوریم. پس چون در همان قدم اول در آن تجرید اصل شده است به کاربرد و عینیت و اداره نمی‌رسد. یعنی مدعی تطبیق دادن به خارج است و کلیاتی را به مصادیقی تطبیق می‌دهد. در اینجا نه خود این ابزار مدعی است که متصرف در خارج است و مفاهیمش کاربردی است و نه حد آن مدعی است، این یک مطلب است.

حال اگر فرض دوم را که یک ماشین تحقیق دیگر است و در حقیقیت روش تحقیق دانشگاه است مورد دقت قرار دهیم متوجه می‌شوید که بطور کلی پژوهش و علم دو تعریف دارد و ایندو در دو منزلت هستند به نحویکه از آن پایگاه نمی‌توان به این نگاه کرد و از این پایگاه هم نمی‌توان به آن نگاه کرد. البته می‌شود نگاه کرد اما نگاه درستی نیست بلکه نگاه غلطی است. پس به طور کلی این احتمال عینی نیست گرچه همه قبول دارند که مناشئ علم، یا قلبی است یا عقلی و یا حسی. یعنی در ادراک هم حس حضور دارد، هم عقل حضور دارد و هم قلب اما در این احتمال اول عقل اصالت پیدا کرد، ولی عقل هم در منزلت تجریدی و امور را جدای از همدیگر دیدن قرار دارد و این تجریدی نگاه کردن در آن اصل شده است. اما محصولاتش چیست؟ محصولاتش هم حتماً امور را بریده بریده ملاحظه می‌کند و نمی‌تواند نسبت بین امور را ببیند.

۲ ـ احتمال دوم: روش مجموعه نگر در تولید علوم:

احتمال دوم این است که دیگر نگوییم علوم یک امور ذاتی و بسیط بوده و ما هو هو هستند بلکه از همان ابتدا علم، یک امر مرکب است و ترکیب را در ذاتش اخذ می‌کند.

۲/۱ ـ تعریف مادی از علم:

اما این علم مرکب از چیست؟ تأثیر و تأثر انسان بر جهان و جهان بر انسان. انسان یک اثری روی جهان می‌گذارد و جهان تغییر می‌کند، آنگاه جهان تغییر یافته با چهرهٔ جدیدش اثر جدیدی بر انسان می‌گذارد و انسان اثر جدیدی می‌پذیرد و این اثر را در خودش هضم می‌کند و بعد با پذیرش این اثر جدید تبدیل به یک موجود جدید می‌شود و دوباره اثر جدیدتر می‌گذارد و این تأثیر و تأثّر همینطور ادامه دارد و در نتیجه علم چیزی جز انعکاس مادّی جهان خارج و پیچیده‌تر شدن این انعکاس بر انسان نیست. این تعریف دوم علم می‌شود که مبنای روش تحقیق دانشگاه است.

۲/۲ ـ نسبی گرایی مادی علم:

اما آیا این علم تعریف مطلق دارد؟ خیر، بلکه انسان در چه رابطه‌ای قرار می‌گیرد تا بگوید چه علمی دارد. مثلاً اگر در کنار یک چاه نفت باشید، شخصی که طبّ گیاهی خوانده است، می‌گوید از نفت می‌توان به عنوان یک ماده دارویی برای رفع یک زخم خاصی که در بدن ایجاد می‌شود استفاده کرد اما اگر یک مهندس پتروشیمی کنار این چاه نفت قرار بگیرد و با این موضوع بخواهد برخورد کند علمی که از این نفت دارد در رابطه‌ای است که این آقای مهندس قرار گرفته است، لذا وقتی که به نفت نگاه می‌کند فوراً ذهنش منتقل می‌شود به انواع محصولاتی که در کارخانهٔ پتروشیمی با پالایش‌های مختلف از نفت به دست می‌آید، یعنی وحدت و کثرتی که نفت در ارتباطات مختلف با عالم، مواد مختلفی را تحویل می‌دهد. این هم ادراکی است که این مهندس که از نفت دارد. اما یک نفر تاجر که در مقابل این نفت قرار بگیرد به دنبال این است که چه نحوه می‌توان روی این ماده سرمایه‌گذاری کرد و اگر دولت اجازه دهد ما از این محصول چقدر پول به دست می‌آوریم. خلاصه این نظر می‌گوید که شما در چه رابطه‌ای هستید تا بگویم که از این شئ خارجی چه درکی دارید. پس تعریف علم، نسبی می‌شود و مطلق نخواهد بود.

۲/۳ ـ مکانیزم پیدایش مادی روش مجموعه نگر:

اما ماشین تعریفش در اینجا چیست؟ ماشین تعریفش تئوری سازی است بدین صورت که ابتدا یک پیش فرض و یک مدل می‌سازد. یک مجموعه می‌سازد اما به شکل ذهنی و فرضی، و احتمالات و گمانه‌ها را پیش بینی می‌کند یعنی در مجموعه‌ای که می‌سازد یک مغیر اصلی و یک مغیر فرعی معرفی می‌کند و بعد بین آنها هم یک نسبتی برقرار می‌کند که آن نسبتی را که برقرا می‌کند فرضی است. بعد برای این فرضش یک شرایط آزمایش درست می‌کند. اینکه می‌گوییم یک مجموعه می‌سازد به این دلیل است که چون علم را مرکب می‌داند و می‌گوید در پیدایش یک امر ده عامل حضور دارد، یا پنج عامل حضور دارد، یا بیست عامل حضور دارد (حال چه پدیده‌اش اجتماعی باشد و چه فیزیکی) مثلاً می‌گوید در رابطه با مسئله گسترش اعتیاد در کشور، ما باید بیست عامل را یا پانزده عامل یا هفده عامل را ملاحظه کنیم. بعد فرض می‌کند که در این هفده عامل، یک عاملش، عامل اصلی است، این را فرض می‌کند و آنرا بعنوان مغیر اصلی معرفی می‌کند. همچنین چند عامل را هم به عنوان مغیر فرعی معرفی می‌کند و چند تا را هم به عنوان مغیرهای تبعی. بعد برای این فرضیه‌اش یک شرایط آزمایشی درست می‌کند مثلاً این پدیدهٔ اجتماعی را که مثال زدیم می‌گوید اجازه بدهید در استان بلوچستان من این فرضیه‌ام را تست کنم. می‌گویند بسیار خوب برو تست کن، تحقیق کن، پژوهش کن، آنگاه با یک نظام سئوالاتی و با یک پرسشنامه‌هایی می‌آید این فرضیه‌اش را آزمایش می‌کند. بعد که آزمایش کرد می‌فهمد که آن فرضیه‌ها چقدر جواب داد یعنی مثلاً گفته بود عامل الف مغیر اصلی است بعد می‌بیند که ۶۵٪ جواب داد که واقعاً این عامل اصلی است و ۵۰٪ هم جواب داد که «ب» هم مغیر فرعی است و ۸۰٪ هم جواب داد که عامل «س» یا «د» هم مغیر تبعی است. می‌گویند پس فرضیه شما به نسبت قدرت جواب دادن دارد و ارزش آنرا دارد که این تئوری را در دستگاه اجرایی کشور اجرا کنیم. این ماشین پژوهش تعریفی است که در دانشگاه و در دستگاه مادیّون است.

۲/۴ ـ مقایسه روش انتزاعی با روش مجموعه‌نگر:

حال این را با احتمال اول مقایسه کنید در اینجا صحبت از تطابق نیست. از کلیات و تطبیق دادن به خارج، بحثی مطرح نیست (چه به نحو بداهت، چه به نحو نظری) البته می‌توان مرتب این امور را از هم جدا کرد و گفت مغیر اصلی آن هم یک امر کلی بود. یعنی مرتب آنرا در دستگاه خودمان ترجمه کنیم. بعد بگوئیم مغیر فرعی آن هم یک تصور بود و مغیر تبعی آن هم یک تصور بود و در آنجا هم باید مقدم و تالی بچینند تا به نتیجه برسد.

می‌شود این کار را کرد. البته حتماً ما قبول داریم که از آن ابزار هم استفاده می‌کنند یعنی آنها هم وقتی می‌خواهند حجم مخصوص، وزن مخصوص یعنی ساختار مولکولی یک شئ را کنترل بکنند. قطعاً وزن می‌کنند و حجمش را هم اندازه می‌گیرند و زمانی که حجم و وزن را اندازه می‌گیرند حتماً با منطق صوری کار می‌کنند.

حتماً از آن ابزار استفاده می‌شود اما آن کار را نمی‌کنند بلکه اینها می‌آیند یک مجموعه ترکیبی را ملاحظه می‌کنند که به چه نسبت قدرت حضور در خارج پیدا می‌کند و به چه نسبت قدرت نفوذ آن چیزی که فکر کرده‌اند در خارج تحقق می‌یابد غرضشان از این ماشین این است. ولو اینکه برای مقدمات اطلاعاتی که لازم دارند حجم را هم اندازه می‌گیرند و وزن آنرا را هم ملاحظه می‌کنند اما بعد نسبت بین وزن و حجم را می‌خواهند یعنی وزن مولکولی و حجم مولکولی را می‌خواهند یعنی در همان سطح از اطلاعات توقف نمی‌کنند و هنگام جمع بندی هم در دستگاه خودشان جمع بندی می‌کنند. یعنی مجموعه را و نسبیت را (نسبیت حضور در خارج را) با منحنی‌هایشان بررسی می‌کنند نه اینکه بخواهند یک امر کلی را بر خارج تطبیق بدهند. پس این احتمال دوم است.

۲/۵ ـ اشکالات منطق مجموعه‌نگر در امر اداره الهی نظام:

س: در این احتمال دوم، نقش متافیزیک یا همان بعد ماوراء طبیعی در این علوم را هم اگر اشاره‌ای بفرمایید ممنون می‌شوم.

ج: الآن در قدم اول توجه به خود ماشین و همچنین تعریف علم داریم و به عنوان اشکال این را مطرح می‌کنیم. یعنی در خود آن منطق هم که نگاه می‌کنیم بحثی از ماوراء الطبیعه نیست یعنی تعریف علم در قدم اول که می‌گوید کیف حضور است یا می‌گوید «صورةٌ حاصلةٌ عند العقل» چه کار به ماوراء الطبیعه دارد. کاری ندارد در اینجا هم کاری ندارد بلکه یک ماشینی برای شما درست می‌کند بعد بر اساس تعریف علم یعنی با یک مبنا، یک مکانیسم درست می‌کند و بعد هم می‌گوید که کارآیی‌اش این است. غرب هم که دنبال این رفته بخاطر کارآیی‌اش بوده است یعنی مشاهده کرده که کارآیی منطق صوری ضعیف است و در حد بریدن امور از هم دیگر کارآیی دارد و قدرت تصرفی را هم که به بشر داده است در همان سطحی است که قبلاً بوده است در نتیجه ما ماشین تولید علم را عوض می‌کنیم تا قدرت حضورمان در خارج بیشتر شود. دقت کنید، از منزلت این احتمال دوم که نگاه کنیم اصلاً علم یک حقیقت مطابق با واقع نیست بلکه کاربردی و نسبی می‌شود و ابزار

سلطه است. در این علم جهت داری هم می‌آید به معنای اینکه پژوهش روی چه امری صورت می‌گیرد و چقدر قدرت من را در عالم زیاد می‌کند، یعنی تحقیق سازمانی می‌شود و دیگر نمی‌توان گفت یک زکریای رازی هست و می‌اندیشد و می‌خواهد ببیند که الکل چگونه بدست می‌آید یا مثلاً فارابی و دیگر بزرگانی که بوده‌اند و در علم طب و ریاضی و طبیعت و زیست و امثالهم به صورت مستقل کار می‌کردند و هر کدامشان می‌توانستند به یک نتایجی برسند، بلکه امروز با این دستگاه وضعیت علم به شکل دیگری است. امروز مجموعه‌ای از دانشمندان برپایهٔ تقسیم کار به شکل سازمانی فعالیت می‌کنند و هر کدام ابعادی را به عهده دارند تا می‌توانند آپلویی را به فضا بفرستند و از جو خارج شود و خارج از مرزهای زمین، این قدرت را به انسان بدهند، این بر اساس این ماشین است و هویتش هم مطلق با آن فرق می‌کند. اگر از آن منظر به این نگاه کنیم و از این منظر هم به آن بخواهیم نگاه کنیم و یکی را بگوییم هست و یکی را بگوییم نیست و بخواهیم نفی بکنیم این غلط است. بلکه آن هست و در سطح خودش هم کارآیی دارد و این هم هست و در سطح خودش کارآیی دارد.

۳ـ احتمال سوم: منطق نظام ولایت و تعریف علم به کیفیت پرستش:

حالا آیا شما می‌خواهید حرف جدید بزنید؟ بله، ما چیز سومی را می‌خواهیم بگوییم، ما می‌گوییم تعریف علم، خارج از پرستش خداوند متعال نیست. عالِم است یعنی می‌خواهد خدا را بپرستد و بندگی کند. چی بندگی کند؟ عقل، گمانه، گمانه زنی، و نیابت و خلافت در آن بیاید یعنی بیاندیشیم آن گونه که تو راضی باشی. پس نباید گفت که حوزهٔ پرستش، فقط در محدودهٔ اعضاء و جوارح است بلکه حوزهٔ پرستش و عاء ذهنی هم هست، و حوزهٔ پرستش اراده و اختیار هم هست. نظام حساسیتها هم هست یعنی حساسیت من هم آن گونه بشود که تو دوست داری. ما این تعریف از علم را می‌پذیریم. تعریف جدای از پرستش خدای متعال برای ما قابل قبول نیست.

حال اگر بخواهیم بر این اساس علم را تعریف کنیم علم «کیف نیابت» و «کیف تولی و ولایت» می‌شود. یعنی چگونه متولی به مشیت خداوند تبارک و تعالی می‌شوید تا چگونه جاری کند و در نتیجه شما ولایت کنید به آن تولی که داشتید، به تولّی الهی ولایت کن، و این است که اختیار دارد. تعریف اختیار به آن می‌شود. می‌گویید اختیار چیست؟ می‌گوییم چیزی غیر از تولی و ولایت نیست. حوزهٔ اختیار و حوزهٔ نظام حساسیتها، بحث

تولی و ولایت است. بعد می‌گویید که تعریف علم چیست؟ می‌گوییم که نسبت بین تولی و ولایت است. چگونه آنها نسبت بین امور را می‌خواستند ملاحظه بکنند. اما صحبت از خدا و آخرت و معنویات نداشتند. نسبت بین مغیر اصلی و فرعی را فرضیه سازی می‌کردند اما حرفی از هدف نمی‌زدند. حرفی از اینکه خدایی هست نمی‌زدند. خدا در آن جایی نداشت. البته پشت سرش نیاز وجود داشت اما چه نیازی؟ نیاز هوای نفس، در باطن آن دستگاه هوای نفس نهفته است و آن نیازها برای شما یک فرضیه می‌سازد. آن فرضیه یک لذّتی را برای شما در عالم خارج تمام می‌کند و یک نحوه حضور می‌آورد و پس از آن، هدف دوم را معین می‌کند. یعنی لذّت شمارهٔ یک، لذّت شماره دو را معین می‌کند یعنی من یک فرضیه ساختم و بر اساس آن یک نحوه حضور در عالم خارج پیدا کردم و یک نحوه لذت و بجهت بردم. دوباره واکنش آن در من یک هوای جدید می‌آورد و دوباره یک نیاز دیگر پیدا می‌شود، یعنی همان انعکاس انسان و جهان که قبلاً خدمتتان عرض کردیم، رفت و برگشتش در این است که دنیا اصل است، یعنی در باطن این احتمال دوم ایدئولوژی مادی خوابیده است.

اما شما می‌گویید من هم می‌خواهم نسبت بین امور را ملاحظه کنم و من هم می‌خواهم قدرت تصرفم را در عالم بیشتر کنم اما به شکل الهی و نه بدون اذن مولا، و نه بدون جریان مشیت الهی، و نه بدون ولایت تاریخی معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین، و حتی نه بدون ولایت اجتماعی ولی فقیه، بلکه در بستر اراده‌های خدا جویان می‌خواهم علم تولید کنم. پس تولید علم هم در این فرض جدید صورت می‌گیرد البته ما نمی‌گوییم که مطابق با واقع است، بلکه می‌گوییم علم ما کاربردی است اما ابزار پرستش است که اگر الهی باشد ابزار پرستش خداوند متعال است و اگر مادی باشد ابزار شیطنت است پس نسبت بین تولی و ولایت، هم روشن کنندهٔ مبنای تعریف شما است، هم روشن کنندهٔ مبنای تعریف آنها است. اگر به شیطان متولی شدند نسبت بین تولی و ولایتشان به شیطان، تعاریف امور را نتیجه می‌دهد و کیف حضورشان در عالم می‌شود. شما هم اگر که متولی به اولیاء الهی بودید (البته در سطوح مختلف) این ذکر «بحول اللّه و قوته و اقوم و اقعد» که فقط مخصوص نماز نیست بلکه در فکر کردن هم هست. أقوم و أقعد. قیام می‌شود کرد می‌شود نشست، قیام و نشست فکری، می‌شود حسینیهٔ اندیشه بپا کرد.

۳/۱ـ ولایت، تولی، تصرف حد روش منطق نظام ولایت:

این جواب ریشه‌ای مطلب بود که من فکر کردم که اگر هر نوع سئوال و جواب هم انجام شود بالاخره مناظره‌ها به اینجا می‌کشد. ما هم پاسخ آخر را دادیم که چون دستور کارمان وارد شدن در حوزهٔ این بحث

نیست، در یک جلسه گزارشی از بحث داده باشیم که بحث به این حد رسیده و تمام شده است یعنی ما این تعریف را دادیم که آنها یک روشی دارند و متناظر با آن روشی که آنها دارند شما باید تئوری سازی الهی را انجام دهید، یعنی قبول داریم که شما هم باید کار بردی عمل کنید و ابزار پرستش تهیه کنید و معادله بسازید تا بتوانید با آنها مقابله کنید. اما این را بنابر دستگاه خودتان چه می‌گویید. یعنی تفاوت صحبت ما و سروش، که سروش همان روالی را که در عالم، تحقیق می‌شود امضاء می‌کند. می‌گوید الآن همان روش، عالم را اداره می‌کند و ولی فقیه هم یک چیز زائدی است. می‌گوید که چون عالم به صورت غلمی اداره می‌شود و شما هم که چیزی ندارید. ما می‌گوییم که الحمد اللّه رب العالمین داریم و روش آن هم تأسیس شده است و بر اساس همین حد اولیه در علم، نظام فکری را ساخته‌ایم یعنی تولی، ولایت و تصرف، این سه مفهوم را که حد اولیه روش‌مان است با تولی به مشیت اللّه، ولایت می‌کنیم و یک نحوه حضور پیدا می‌کنیم. این را که مبنا قرار دادیم شروع کردیم و به یک نحوه‌ای تکثیر کرده و در هم ضرب کردیم و به بحث «ظرفیت، جهت عاملیّت»، «محوری، تصرفی، تبعی» رسیده‌ایم که در جلسهٔ بعد من یک گزارش اجمالی از خود روش هم خدمتتان ارائه می‌دهم و آنگاه مجدداً به بحث اصلی‌مان برمی‌گردیم.

س: آیا ما این رابطه تولی و ولایت را در فرض دوم هم می‌توانیم جاری کنیم یا اینکه ذاتاً آنجا (در آن وادی و در آن فرض دوم) چنین کاری نمی‌شود کرد یعنی تولی و ولایت را مطرح کرد آنگاه آن بحث تباین بین علم و دین را که مطرح می‌کند شاید از همینجا نشأت بگیرد و همینجا هم بشود پاسخی به آن داد.

ج: اشکالی که در احتمال دوم کردیم اشکالهای ریشه‌ای و مبنایی بود و نمی‌توان با هم جمعشان کرد. داریم می‌گوییم اینها هدف را . . . .

س: در همانجا هم ما می‌خواهیم حضور داشته باشیم اما با کدام ابزار؟ با همین پشتیبانی باصطلاح عبودیت، با پشتیبانی پرستش؟

ج: آنرا با چه ماشینی و با چه تعریفی درست کرده‌اند؟ ما نزاع را در اینجا آوردیم. هم بر تعریفشان اشکال داریم که مادی است و هم بر ماشینشان اشکال داریم که مادی است و حضورشان را هم حضور مادی می‌دانیم. یعنی تمدنشان آمده و چهرهٔ طبیعت را رنگ خودشان کرده است و شما می‌گویید که هم می‌توانیم و هم باید تمدن حقّهٔ الهی را بپا کنیم یعنی بحث این نیست که به آنجا اشکال بگیرید، بحث این است که شما باید بسازید و با حد خودتان و ماشین خودتان حضور پیدا کنید و تکنولوژی بسازید.

س: به عبارت دیگر پس ما باید آن بنا را خراب کنیم و بر ویرانهٔ آن از نو یک اندیشه و یک نظام دیگری را طراحی کنیم؟

۴ـ ضرورت انقلاب فرهنگی و داشتن برنامه برای مرحله انتقال:

ج: تصویر مطلوبتان این است اما این که تا به تصویر مطلوبتان برسانید باید مراحل انتقال را طیّ کنید و قطعاً هم باید طی کنید، دفعتاً نمی‌شود. تا پایه‌های انقلاب فرهنگی‌تان را بنا نکنید نظامتان در اضطرار علمی است و باید از آن مطالب استفاده کرد. یعنی اصل بودن پرچم و اقامه‌ای که شده است این اعظم از همهٔ امور است و به این دلیل باید بایستیم. البته این شبهه را بعضی‌ها مطرح می‌کنند و می‌گویند که انقلاب زودرس بود. این حرف بسیار غلط و باطلی است، می‌گویند آن چیزهایی که لازمهٔ انقلاب بود درست نشد. این به علت این است که این فرد قدرت جامعه شناسی ندارد. نه جامعه شناسی الهی دارد نه انسان شناسی الهی دارد، نه معادله دارد پس قدرت قضاوت هم ندارد، این می‌خواهد قدرت انقلاب را بشکند یعنی چه زودرس بود؟ مگر می‌شود که انگیزه پیدا نشود و علم قبل از آن پیدا شود؟! این حرف غلطی است. تا انگیزه‌اش بدست نیاید علمش هم بوجود نمی‌آید. انگیزه حتماً مقدم بر علم است. اگر این مطلب در انسان شناسی‌تان اثبات شود، در جامعه شناسی‌تان هم انقلاب سیاسی مقدم بر انقلاب فرهنگی است. تا پرچم و خیمه نباشد نمی‌شود در پناه آن فکر کرد. اصلاً تولید علم اجتماعی است و خاستگاهش هم اجتماعی است و تا حکومت بوجود نیاید گمانه‌هایش هم بوجود نمی‌آید حتی غرب و مادیّون را هم که می‌خواهید تحلیل بکنیم همین صحبت است تا رنسانس نشد آنها هم به این دستاوردهای علمی نرسیدند ابتدا رنسانس کردند، انقلاب سیاسی کردند تا به انقلاب فرهنگی رسیدند یعنی انقلاب فرانسه صد سال بعد فرهنگ خودش را ساخت. ۲۰ سال اول فقط قتل عام است. یعنی هیئت حاکمه‌ای می‌آید و همه را از دم تیغ می‌گذراند اینها بعد از بین می‌روند. یک عده دیگری که می‌آیند دودمان آنها را از بین می‌برند ۲۰ سال فقط کشتار و قتل عام است و هشتاد سال بعد از آن آغاز می‌شود و فکرش ساخته می‌شود البته آن هم باز طی یک مسائلی است یعنی ابتدا تغییر در هنر پیدا می‌شود و از طریق هنر، تغییر در منطق پیدا می‌شود. این نشان می‌دهد که واقعاً دین شما برتر است، در آنجا چنین سیطره‌هایی نبود. آنها فقط از طریق تغییر هنر رفتند و ابزار منطقی‌شان را عوض کردند. در زمان طاغوت، کفر در تمام وجوه در دین شما حضور پیدا کرد. شاه همه جا را گرفته بود، همهٔ شئونات زندگی ما را گرفته بود. شیعه‌ها

همهٔ بچه‌هایشان در همین مدرسه‌ها بزرگ می‌شدند، در همین دانشگاهها بزرگ می‌شدند. پوشاک ما و فرم همهٔ امور ما را عوض کرده بودند اما منطق شیعه توانست بشکند و انقلاب کند. چنین سیطره‌ای بر کفر نبود و توانست بعداً عوض کند اما چنین سیطره‌ای بر ما بود منطقتان برتر است. قطعاً دینتان اعلم است، البته اگر تولی پیدا کنید، و خلاصه این اگر را می‌خواهد. در این دنیا این در بقیه عوالم که گردی نمی‌نشیند اما در این عالم اجازه دادند که گردی هم بنشیند. حال در آن اجازه‌ای که داده‌اند اگر روبرنگردانید شما برتر هستید و حتماً هم برتر هستید. اما اگر رو برگردانیم در همان شأنی که روبرمی‌گردانیم آنها حاضر هستند و در همان لحظه‌ای که شما روبرگردانید، آنها در دنیا خواهی‌شان حاضر هستند و شما را عقب می‌زنند.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس

رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

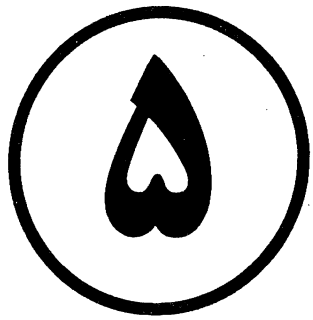

معرفی منطق نظام ولایت بعنوان روش تنظیم امور مسلمین

در امر ادارهٔ نظام

ادارهٔ کل طرح و برنامه

مرداد ۱۳۷۷

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

براساس رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

سرپرست پژوهش: حجة‌الاسلام والمسلمین دکتر صدوق

مشاورین طرح: آقایان علم‌الهدی و غیاثی

مجری طرح: آقای غیاثی

ویراستار: آقای غیاثی

پیاده‌کننده: پوراکبر

حروفچینی: کرمانشاهی

تاریخ جلسه: ۷۷/۴/۳

تاریخ انتشار: ۷۷/۵/۵

کد بایگانی: *K . 5*

فهرست

عنوان	صفحه
۱ - جمع‌بندی مباحث گذشته نسبت به روشهای حاکم بر فرهنگ حوزه و دانشگاه	۱
۱/۱ - عدم قدرت کنترل عینیت، نداشتن مفاهیم کاربردی، عدم ملاحظهٔ نسبت بین امور و ضعف روش انتزاعی	۱
۱/۲ - حاکمیت جهت مادی بر روش مجموعه‌نگر (علت انحراف منطق حسی)	۲
۱/۲/۱ - حاکمیت فلسفه فیزیک بر طبقه‌بندی علوم دانشگاهی	۲
۱/۲/۲ - مکانیزم پیدایش مادی علوم در روانشناسی	۳
۱/۲/۳ - تعریف مادی از دین و روابط اجتماعی در جامعه‌شناسی	۳
۲ - مقدمات ضرورت ساخت فلسفه نظام ولایت	۴
۲/۱ - نفی اصول موضوعه‌های مادی حاکم بر روش‌ها برای ساخت فلسفه منطق الهی	۴
۲/۱/۱ - نفی جبر و قبول اختیار بر روش تنظیم امور مسلمین	۴
۲/۱/۲ - نفی استقلال عالم و قبول خالقیت و ربوبیت الهی بر روش تنظیم امور مسلمین	۴
۲/۱/۳ - نفی بساطت و قبول توسعه و ترکیب اختیارات در روش تنظیم امور مسلمین	۵
۲/۲ - تعریف ولایت، تولی، تصرف، حد اولیه منطق نظام ولایت	۵
۲/۳ - تعریف فاعلیت محوری، تصرفی و تبعی در نظام ولایت	۵
۲/۴ - جمع‌بندی: مقایسه اجمالی منطق نظام ولایت با منطق انتزاعی و منطق مجموعه‌نگر	۶
۳ - تبیین منطق نظام ولایت	۶
۳/۱ - کیفیت تکثیر مفاهیم در منطق نظام ولایت	۶
۳/۲ - تعریف ظرفیت، جهت‌وعاملیت به عنون اوصاف توسعه	۷

۳/۳ - تعریف «محوری، تصرفی و تبعی» به عنوان اوصاف ساختار ۷
۳/۴ - تعریف «هماهنگی، وسیله و زمینه» به عنوان اوصاف کارائی ۸
۳/۵ - ۷۶۰۰ میلیارد منزلت، سقف نهائی تعاریف منطق نظام ولایت ۸
۳/۶ - ضرورت ارائهٔ نظام تعاریف کاربردی، معادلهٔ کاربردی و شاخصه‌ها برای کنترل عینیت ۹

۴ - تعریف علم، فرهنگ ابزار پرستش عباد و نفی تعریف علم به اشراف و حضور مطلق ۹
۴/۱ - تقدم ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی در پیدایش تغییرات و تکامل فرهنگ و علم ۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ - جمع‌بندی مباحث گذشته نسبت به روشهای حاکم بر فرهنگ حوزه و دانشگاه

حساسیت بحث روش، در امر اداره و هماهنگی آن با حوزه‌های معرفتی دیگر روشن شده، وارد روشهایی که در فرهنگ انقلاب موجود است می‌شویم و بررسی این روشها در فرهنگ انقلاب را موضوع قرار می‌دهیم تا ببینیم چه اندازه این روشها می‌تواند در امر برنامه به ما کمک کند؟ فرمایشات مقام معظم رهبری، حضرت امام(رضوان‌الله تعالی علیه) فرمایشات معصومین(علیهم‌السلام)، این را چگونه می‌تواند در صحنهٔ اجتماع و در صحنهٔ تنظیم امور مسلمین وارد کند. در جلسهٔ قبل بررسی که داشتیم دو احتمال ذکر شد:

یکی *منطق صوری «منطق انتزاعی»؛ منطقی است که قدرت ملاحظه امور را به صورت امور جداجدا از یکدیگر و امور بریده به ما می‌دهد*، این منطق در همین سطح کارایی (سطح تبعی و ارتکازات عرفی) و قدرت هدایت دارد. امور وقتی خرد می‌شود، به مردم می‌رسد و مردم قدرت عمل به آن را دارند، پس در آن سطح قابلیت اخذ و حجیت دارد. اما اینکه بتواند نسبت بین امور را ملاحظه کند و جهت تکاملی را هم بتواند ملاحظه کند، نه؛ یعنی عناوین شرع و نسبت آنها را به یکدیگر نمی‌تواند ملاحظه کند. نمی‌تواند بگوید اگر این کار در این بخش بشود در آن بخش چه اثری گذاشته می‌شود؛ به صورت معادله - اگر A را کم کنیم B به چه اندازه زیاد می‌شود. نمی‌توان بررسی کند.

۱/۱ - عدم قدرت کنترل عینیّت، نداشتن مفاهیم کاربردی، عدم ملاحظه نسبت بین امور و ضعف روش انتزاعی:

منطق دوم هم که در فرهنگ این جامعه وجود دارد، منطق دانشگاه است. منطق مجموعه‌نگری است.

در منطق انتزاعی بعد از اینکه قالبها ساخته می‌شود، یعنی همان قضایا، بحث قیاس ساخته می‌شود. مواد منطقی هم مثل نوع و جنس و فصل تعریف می‌کنند تا می‌رسند به نوع الانواع و جنس الاجناس یک طبقه‌بندی از نظر منطقی انجام می‌دهند تا در نهایت می‌رسند به اینکه بگویند چه چیزی حد تام، یا رسم تام و حد ناقص است. ـ چه تعریفی را ما کامل می‌دانیم؟ تعریفی که جامع و مانع باشد؛ و این تعریف جامع و مانع تعریف تام است. ـ در خود مواد هم یک دسته‌بندی‌هایی می‌کنند. (یقینیات، متواترات مشاهدات، حدسیات، ظنونات،

مشهودات) و در قیاس نشان می‌دهند که کدامشان برهانی است. این طبقه‌بندی برای چیست؟ برای این است که جلوی «جدل» و «مغالطه» را بگیرند. یعنی چیزی را که تعریف دادند از طرفی جلوی تعریف غلط گرفته شود و از طرفی دیگر جلوی جهل هم گرفته بشود. این منطق شاخصه‌های کنترل و ابزار هدایت عینیت (حکومت و حکومتداری) را نمی‌تواند به ما بدهد. خودش هم مدعی این نیست (یعنی حکومت و حکومتداری به نحو امروز نه به نحو سابق) زیرا سابق حکومتهایی که اداره می‌شده، در همهٔ شئون حضور نداشته و وحدت و کثرت موضوعات را، نسبت بین امور را نمی‌خواسته ملاحظه بکند، این منطق در جامعهٔ مدنی دورهٔ ارسطو کارائی داشته. افلاطون پادشاهی بوده که نمی‌خواسته به شکل امروز در شئون اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مردم ظاهر بشود. ادارهٔ حکومتها خیلی بسیط و ساده بوده است. عمده اشکالی که در این بخش داریم، غیر از اشکالاتِ مبنائی و ریشه‌ای این است که این منطق کاربردی نیست، بلکه انتزاعی می‌باشد و در دنیای امروز قدرت اداره امور و مقابله با ابزار و منطق موجود را ندارد. یعنی برنامه‌ریزی، مفاهیم کاربردی و کنترل عینیت از آن بیرون نمی‌آید. خودش هم مدعی این نیست.

۱/۲ - حاکمیت جهت مادی بر روش مجموعه‌نگر (علت انحراف منطق حسی):

روش دوم که روش دانشگاه می‌باشد، در ابتدا می‌آید متناسب با هر دانشمندی چارچوب پنداشتی خاصی را تعریف می‌کند.

۱/۲/۱ - حاکمیت فلسفه فیزیک بر طبقه‌بندی علوم دانشگاهی:

قدم دوم می‌آید اصول موضوع‌هایی را از امور شامل خود اخذ می‌کند. بطور مثال می‌گوید: در علم روان‌شناسی و پرستاری یک اصول زیست‌شناختی و روانشناختی موجود است که ما در این علم بکار می‌گیریم یعنی فلسفهٔ زیست در روانشناسی یا در پرستاری حضور پیدا می‌کند. چه نحوه زیست؟ زیست مادی. در زیست‌شناسی، چه چیز تعریف شده است؟ حیات، به چه نحوه‌ای تعریف شده است؟ حیات، حیات مادی تعریف شده است. آن حیاتی که آنجا به نحو مادی تعریف شده است، می‌آید حیات روانی را هم در سلسله اعصاب به همان نحو تعریف می‌کند. اگر کنش و واکنش، تأثیر و تأثر و یک نحوه اثری از موجود زنده است، اینرا اخذ می‌کند و بعد منعکس می‌کند در علم روان‌شناسی یا در علم پرستاری و بیمار را بعنوان یک موجود زنده معرفی می‌کند. و شرایط را هم حیّ تعریف می‌کند و اثر این دو تا در یکدیگر را هم زنده تعریف می‌کند. همان اصول موضوع‌هایی که در زیست‌شناسی است، آنرا می‌آید در اینجا منعکس می‌کند. بعد اگر

سئوال را دقیق کنید. می‌بینید در فلسفه زیست خود هم که چرا زیست را مادی تعریف می‌کنید؟ از فلسفه فیزیکی استفاده می‌کنند. می‌گوید: هر شیء زنده‌ای دارای یک ساختار مولکولی است. آن ساختار مولکولی هم یک نخوه اثرگذاری و اثربندی جاذبه‌ای است. و این جاذبه می‌تواند در یک سطح استاتیک و در یک سطحی الکتریکی و در یک سطح دیگری الکترونیکی تعریف بشود، تا به اشعه و موج برسد. اما این قوانین اصل بقاء انرژی یک چیزی روی آن حاکم است. بعد از اینکه در این بخش می‌توانید یک طبقه‌بندی برای این علوم تصور کنید که فلسفهٔ فیزیک حاکم بر فلسفهٔ زیست است و فلسفهٔ زیست حاکم بر رفتار مادی اندام انسان است، می‌شود علوم پزشکی و در علوم پزشکی از اعصاب و سلسله اعصاب که بحث می‌کنند، به عنوان اصول موضوع در بحث روانشناسی وارد می‌شود.

۱/۲/۲ - مکانیزم پیدایش مادی علوم در روانشناسی:

اولین پایه و مفاهیم اولیه که در روانشناسی گذاشته می‌شود، بحث مبسوطی است در رابطه با اعصاب و سلسله اعصاب. بعد آن سلسله اعصاب می‌آید در قوایی که اطلاعات را می‌گیرد؛ مانند چشم و حواس، و اینها (ابزارهای مادّیی که قدرت انتقال اطلاعات را دارند)، برای تعریف شناخت‌شناسی در انسان پایه قرار می‌گیرند، و بعد این مکانیزم شناخت برای تحلیل از روان و انگیزه پایه قرار می‌گیرد. بعد از اینکه روانشناختی شکل پیدا کرد. روانشناسی مادی پایه قرار می‌گیرد برای تعریف جامعه‌شناسی.

۱/۲/۳ - تعریف مادی از دین و روابط اجتماعی در جامعه‌شناسی:

در جامعه شناسی یک بحثی است در رابطه با فرهنگ، آداب و سنن، در زیر مجموعهٔ بحث آداب و سنن، بحث از دین می‌کنند لذا دین زایدهٔ جامعه‌شناسی مادی می‌شود. یعنی دین مخلوق بشر می‌شود. یعنی با تعاون یکدیگر این آداب در طول تاریخ ساخته شده است. این طبقه‌بندی مادی. بر روش تحقیق آنها حکومت می‌کند. این رادر تمام تئوری‌سازی‌ها بعنوان پایه‌های اصلی بحث وارد می‌کنند. لذا در هر علمی که می‌خواهند وارد بشوند، اول جایگاه آنرا نسبت به بقیهٔ علوم تعریف می‌کنند، یکسری اصول موضوعه از علم شاملشان اخذ می‌کنند. بعد از این دو مقدمه، وارد تئوری‌سازی می‌شوند. بر اساس گرایش خاصی که آن دانشمند دارد مثلاً در روانشناسی، ممکن است واقع‌گرا، رفتارگرا یا ذهن‌گرا باشد. هر چه که هست، تعریف و تلقی خود را بر اساس آن گرایش خاص ارائه می‌دهد. بعد از اینکه بر اساس آن گرایش خاص تعریف خود را ارائه داد؛ تعریف را تقسیم و تکثیر کرده و حوزه‌هایی را برای آن معرفی می‌کند. در آن حوزه‌ها سعی می‌کند آن حوزه‌های

کیفی را به کمی تبدیل و برای آن مقیاس تعریف کند. بعد که برایش مقیاس تعریف کرد شرایط آزمایش برای آن درست کرده و نسبیت عملکرد تئوری آنرا در عینیت به تفاهم اجتماعی می‌رساند که این دارای این سطح از عملکرد می‌باشد. و به این میزان نقائص تئوریهای دیگر را حل می‌کند. به چه چیزی؟ به بالا رفتن نسبت تأثیر حسی آن در عالم. هم پیش‌فرضها، هم تئوری و هم آثار حسی است، به این دلیل، این روش مادّی است.

۲ - مقدمات ضرورت ساخت فلسفه نظام ولایت:

۲/۱ - نفی اصول موضوعه‌های مادی حاکم بر روش‌ها برای ساخت فلسفه منطق الهی:

حال که این روشها برای ما کارائی ندارند، یا ناقصند و سطح کاربردش به درد امروز نمی‌خورد مثل منطق صوری، یا مادی است و به دستگاه الهی ما نمی‌خورد. حال اگر که ما نخواهیم در ابزار مادی حرکت کنیم، چه کار کنیم؟ وارد مباحث فلسفهٔ آن نمی‌شویم. برای اینکه سریع به نتیجه برسیم، بایست قدر متیقنهای دینی‌مان را به عنوان اصول موضوعه در روش بکار ببریم.

۲/۱/۱/ - نفی جبر و قبول اختیار بر روش تنظیم امور مسلمین:

نفی جبر و قبول اختیار یعنی باید در آن اختیار راه داشته باشد. چرا؟ بخاطر اینکه عالَم، عالَم تکلیف است. قدر متیقنی که همهٔ انبیاء و همهٔ ادیان گفته‌اند؛ این است که این دنیا دار آزمایش است. مبدأ دارد و آخرتی دارد. جهت و غایت دارد. پس باید شما در حد اولیهٔ خود اختیار راه داشته باشید و نباید جبر معنا بشود. نه ولایت تکوینی آن جبری است، نه ولایت تاریخی. و نه ولایت اجتماعی و نه اختیارات انسانها. پس باید، اختیار و فاعلیت در حد اولیه روش اخذ بشود. و با بحثهای عمیقی که شده است. این اختیار هم امر مرکب است، نه بسیط. قابلیت بزرگ شدن و توسعه دارد. دارای سه بعد و سه وصف است. «ولایت» و «تولی»، «تصرف» یعنی چه؟

۲/۱/۲/ - نفی استقلال عالم و قبول خالقیت و ربوبیت الهی بر روش تنظیم امور مسلمین:

یعنی همه مراتب عالم دارای فاعلیتی هستند که آن فاعلیت به فاعلیت خدا نیازمند است. بدون خالقش، فرض ندارد چیزی را که بخواهیم مستقل درک کنیم و بگوئیم وجود دارد. خط می‌زنیم. چه هستی باشد و چه چیز ذهنی خودمان باشد چه ماده و انرژی باشد. می‌گوئیم چنین چیز مخلوق نیست. مخلوق نیازمند است پس اراده‌ای است که نیازمند به فاعلیت خداوند متعال است. از اول تا آخر.

۲/۱/۳/ - نفی بساطت و قبول توسعه و ترکیب اختیارات در روش تنظیم امور مسلمین:

در این دنیا در همهٔ سطوح، نبی اکرم(ص) باشند یا ارادهٔ انسانهای غیر معصوم، چه انسان باشد، چه جن باشد، چه ملک باشد تا برسد به فاعلهای تبعی که اشیاء باشند. (جمادات نباتات، حیوانات)، همه دارای فاعلیت و متولی به فاعلیت اوست. که چی؟ که او فاعلیت بکند. یعنی ولایت کند. فاعلیت کند، یعنی تصرف کند، که با این تصرف، اراده‌های ما بزرگتر بشود. چرا بزرگ بشود؟ برای اینکه انبساط پیدا کنیم. لذت ببریم. آدم مرکب، به انبساط بیشتر و به حضور بیشتر خود لذت می‌برد. ما به تبدیل احوالمان لذت می‌بریم. به تغییر زمان و مکانمان ناراحت می‌شویم. خوشحال می‌شویم با محبت به ما لذت می‌بریم، پس باید بزرگ بشویم.

۲/۲/ - تعریف «ولایت»، «تولی»، «تصرف»،حد اولیه منطق نظام ولایت:

این سه مفهوم، برای همه به یک معنای عامی است، لذا همه متولی هستند و خدای متعال هم متصرف است و همه هم انبساط پیدا می‌کنند، پس تولی به فاعل ما فوق است. ولایت از طرف فاعل مافوق است و تصرف بعد از اعطای اوست. آنچیزی که به ما عطا شده، ما هماهنگ می‌کنیم و آنرا به خودمان ضمیمه می‌کنیم.

۲/۳/ - تعریف فاعلیت «محوری»، «تصرفی» و «تبعی» در نظام ولایت:

اگر این فاعلیت، فاعلیت نبی اکرم(ص) باشد. فاعلیت محوری و اشرف مخلوقات و واسطهٔ فیض، واسطهٔ جریان همهٔ خیرات به همهٔ مخلوقات، در همهٔ سطوح است.آنوقت می‌گوئیم نبی‌اکرم(ص) با صلوات خدای متعال بر وجود مبارک ایشان، به زبان همهٔ مخلوقات خدای متعال را می‌خواند. همه برای او خلق شده‌اند. این مبنای حدیث شریف کساء است که «زمین و آسمان و عرش و فرش را برای شما پنج تن آل عبا خلق کردیم». آنوقت به ما می‌رسد. پس همهٔ عالم برای چه خلق شده است؟ برای نبی اکرم و برای عبادت ایشان. بنابراین انسان محوری کنار می‌رود جای آن معصوم محوری می‌آید. نسبت به جهت غایی قرار نیست ما محور باشیم. پس ما چه کاره هستیم؟ ما برای توسعه ایشان خلق شدیم. کمال ما در چیست؟ کمال ما فناء در معصومین است. نه فناء فی اللّه، کسی ارتباط مستقیم ارتباط ندارد، یعنی محالّ مشیة اللّه، معصوم است. شما هیچ وقت محالّ مشیة اللّه نخواهید شد. اصلاً ظرفیتاً نمی‌توانید بشوید، امکان ندارد. همینطور که مادون شما (استکان، گیاه و غیر گیاه) شما نخواهد شد. یعنی ارادهٔ شما تصرفی تعریف شده است. و ارادهٔ آنها تبعی تعریف شده است. پس هر کسی در این نظام اَحْسن، کمالش به منحل شدن در سطح بالاتر است؛ یعنی برای سطح بالاتر کشته بشود. اینکه بد است. می‌گوئیم نه. اگر یک میلیون سال در همان ظرف خودتان می‌بودید،

یک لمحه لذت بردن در سطح بالاتر را نمی‌چشیدید. شما فدای امام حسین(ع) بشو، یک ذرّه از وجود ایشان که شدی در تسبیح و تکبیر و تحلیل و آنچیزی را که آنجا می‌چشید قابل قیاس با میلیاردها سال حیات در سطح خودتان نخواهد بود. همینطور که برای گوسفند و گاو و غیره که شما ذبح می‌کنید، ذبح شما به دستور خدای متعال برای کمال اوست.

۲/۴/ - جمع‌بندی: مقایسه اجمالی منطق نظام ولایت با «منطق انتزاعی» و «منطق مجموعه‌نگر»:

پس ما از آن دو راه (منطق، انتزاعی و منطق مجموعه‌نگر) نمی‌رویم که جنس انسان را به حیوان و فصل آنرا به ناطق تعریف کرده و با ضمیمه شدن این دو به یکدیگر تعریف بشود تعریف تام. چون سطح تعریف تبعی است، تعریف انسان به خلیفه بودن، نایب بودن و برای چه خلق شدن نیست. چرا؟ چون در قدم اول مفهوم را بسیط تعریف کرده آنرا مرکب تعریف نکرد؛ تکامل را از آن اخذ نکرد، پیش فرضهای جهان بینی در آن اخذ نشد؛ علیت حاکم شده است. همچنین آن پیش‌فرضهایی را که در روش تحقیق دانشگاه که فلسفه فیزیک اصل قرار بگیرد، در جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی اصل قرار بگیرد در تعریف مادی از دین ما آنرا قبول نداریم.

۳ - تبیین منطق نظام ولایت

۳/۱ - کیفیت تکثیر مفاهیم در منطق نظام ولایت

برای ساخت روش، مفاهیم در منطق نظام ولایت را (فاعلیتی که به مشیت تبارک و تعالی، تولی دارد، که آن تصرف کند در توسعهٔ فاعلیتش) اصل قرار می‌دهیم و شروع می‌کنیم به تکثیر. «ولایت»، «تولی» و «تصرف» ضرب در «ولایت»، «تولی» و «تصرف» به شکل جدول زیر:

	ولایت	تولی	تصرف
ولایت	ولایت، ولایت ← ظرفیت	تولی، ولایت ← جهت	تصرف، ولایت ← عاملیت = نیابت
تولی	ولایت، تولی ← محوری	تولی، تولی ← تصرفی	تصرف، تولی ← تبعی
تصرف	ولایت، تصرف ← هماهنگی	تولی، تصرف ← وسیله	تصرف، تصرف ← زمینه

چرا ضرب می‌کنیم؟ چون مرکبند. چون باید بزرگ بشود و نمی‌شود بزرگ نشود، چون بسیط نیست. اول اینها را به یکدیگر ربط می‌دهیم و می‌گوئیم به یکدیگر مربوطند. بعد می‌گوئیم متقوّم می‌شوند، بعد می‌گوئیم منعکس می‌شوند. که این یک سیر دقیق فلسفی دارد. چرا از ولایت، تولی و تصرف شروع کردید؟ برای اینکه کلاً از اصل در روش پیش‌فرضها را عوض کردیم؛ و دقیقاً این مفاهیم هم به فاعلیت اختیار خیلی نزدیک است، هم کاربردی است و هم نشان می‌دهد که می‌خواهد برسد به ادارهٔ آن و به اداره هم خواهد رسید؛ انشاءالله

۳/۲ - تعریف ظرفیت، جهت،عاملیت بعنوان اوصاف توسعه

ظرفیت: شدت و اشتداد اختیارات است؛ یعنی حتماً این اختیار باید شدید بشود.

جهت: الهی و مادی بودن اختیار است.

عاملیت: جاری کردن قوه اختیار در مادون خود است. این ظرفیت، جهت و عاملیت یا برای «فاعل محوری» است که حاکم بر جهت‌گیری کل عالم است و محور کائنات عالم است. یا برای «فاعلهای تصرفی» است مانند انسان و جن و ملک. یا برای «فاعلهای تبعی» است که آن «فاعلهای تصرفی» دارای تقاضا در نظام هستند و خدا به آنها اذن داده است که درخواست داشته باشند؛ هم درخواست دارند، هم جهت عالم را بهم نمی‌زنند. چرا؟ چون نظام، نظام جبری نیست؛ نظام فاعلیت است.

۳/۳ - تعریف «محوری، تصرفی و تبعی» به عنوان اوصفاف ساختار:

قدرت «محوری» خدای متعال است. تکیه‌گاه همهٔ فاعلیتها به او است. یک قدرت محوری بیشتر نداریم. یعنی یک خالق بیشتر نداریم. عالم اگر یک خالق داشته باشد، هرج و مرج نمی‌شود. هرج و مرج جائی است که چند تا «اله» داشته باشد.

فاعلهای تبعی بعد از تصرف شما تقاضا دارند؛ پس اگر تحت تصرف کفار قرار گرفت می‌فهمد آنها دارند گناه می‌کنند. لذا بعد از تصرف آنها می‌خواهد که این شیئیّتش برای آنها زهر بشود. اثر خودش را هم به نسبت می‌گذارد. وقتی که تحت تصرف یک مؤمنی قرار گرفت و شد قلم؛ این قلم شدیک قلم عبادت، مدام از خدا می‌خواهد انرژی من را بیشتر کن تا خدمت بیشتری بکنم؛ می‌چشد و تسبیح می‌کند. معنای کل شیء عالم تسبیح می‌کنند، این است.

پس اینها تقاضای بعد از تصرف را دارند، چون مسخّرند، چه مسخّر کفار، چه مسخّر مؤمنین که بعد از این حیاتش هم تمام نخواهد شد. یعنی به برزخ هم می‌رسد و آنجا می‌شود زغال جهنم. چیزی عدم نمی‌شود. هر

چه خلق شد عدم نمی‌شود پس منزلت جدیدتری پیدا می‌کند و تصرف جدیدی پیدا می‌کند.

۳/۴ - تعریف «هماهنگی، وسیله و زمینه» به عنوان اوصاف کارائی:

فاعلیتهای هماهنگی‌کنندهٔ «**هماهنگی**» اختیارات: اینها مخصوص معصومین است. که در همهٔ سطوح قلوب به دست آنها است. قلب به دست معصومین(صلوات‌الله علیهم اجمعین) است. فاعلیتهای «**وسیله‌ای**»: کارهایی است که غیر معصومین انجام می‌دهند. تولید علم، سرپرستی و ایجاد انگیزه می‌کنند. کارهائی که ما وسیله می‌شویم برای اینکه مردم به حقایق عالم و خورشید ولایت معصومین(صلوات‌الله علیهم اجمعین) برسند. فاعلیتهای «**زمینه‌ای**»: فاعلیتهایی که زمنیه واقع می‌شوند. انسان زمینه واقع بشود که حرکتش را مانند خواص نکند. انسانی که در این دنیا دورهٔ تکلیف خودش را به نحو عوام زندگی بکند، می‌شود زمینه. جمادات و غیره هم زمینه هستند. پس ظرفیت، جهت و عاملیت می‌شود **اوصاف توسعه**. محوری، تصرفی و تبعی می‌شود **اوصاف ساختار**. هماهنگی، وسیله و زمینه می‌شود **اوصاف کارائی**. یا به تعبیری دیگر اولی از آن می‌شود **اوصاف ارکان**. دومی می‌شود **اوصاف اصول** و سومی می‌شود **اوصاف اساس**. این باصطلاح نظام اصطلاحات ما است. تا می‌رسیم به اینکه بر اساس این یک تطبیقی می‌دهیم و موادی را تعریف می‌کنیم که این می‌شود «روش» برای تعریف منطقی که این دستگاه برای هر شیئ می‌دهد.

۳/۵ - ۷۶۰۰ میلیارد منزلت، سقف نهائی تعاریف منطق نظام ولایت:

چه انسان، چه غیر انسان چه جامعه و هر زنده‌ای که می‌خواهد تعریف کند می‌گوید که این، باید ۲۷ وصف تحویل بدهد. چرا؟ چون این ۳ را در ۳ ضرب کنید می‌شود ۹ تا. ولی ۹ تای شما دو قیدی است. دستگاه شما می‌گوید بایستی سه قید باشد. چرا چون خود آن قیدها هم باید هر کدامش، یکی از آن در منزلت تولی باشد (وسطی) می‌شود ولایت، ولایت. ولایت؛ ولایت وسطی باید در منزلت تولی باشد. ولایت بالائی باید در منزلت ولایت باشد و ولایت سومی باید در منزلت تصرف باشد. چرا؟ چون تعریف منطقی بشود. پس باید این ۹ تا را یک بار دیگر در سه ضرب کرد که می‌شود ۲۷ تا. چرا یک شیئ شما باید دارای ۲۷ وصف باشد. تا تعریفش دقیق باشد؟ زیرا باید ۳ را با ۳ در هم ضرب بکنیم. این می‌شود یک موضوع منطقی شما که دارای ۲۷ وصف است. کثرت موضوعات مبتلا به این روش این منطق چند تا است؟ اگر بخواهد ۲۷ قیدی بشود ۲۷ بار باید در یکدیگر ضرب بشوند. ۲۷ بار که در یکدیگر ضرب بشوند تعداد خانه‌ها می‌شود. هفت‌هزار و ششصد میلیارد! این می‌شود شهرک مفهومی شما؛ جاذبهٔ کهکشانی مفهومی شما. این هنوز تعریف نداده. این فقط یک

کهکشان مفهومی داده است. پس چه زمانی به تعریف می‌رسیم؟ باید یک تلسکوپ درست بکنید و یکی یکی باید برویم و رَسَد کنیم.

۳/۶ - ضرورت ارائهٔ نظام تعاریف کاربردی، معادله کاربردی و شاخصه‌ها برای کنترل عینیّت:

آن جدول تعریف رسد ما است که انعکاس در هم را ملاحظه می‌کند؛ یعنی توازن شیء را در میان بقیهٔ اشیاء ملاحظه می‌کند، می‌شود تلسکوپ رسدخانه‌ای شما. آیا این کافیست؟ خیر؛ بعد از اینکه اینرا شناختید باید بیائید معادله بسازید. معادلهٔ تصرف باید بسازید. و بعد از آن بایستی شاخصهٔ کنترل بدهید. پس اجمالاً از سه مفهوم شروع می‌شود و به یک نظام اصطلاحات می‌رسد، و نظام اصطلاحات به یک نظام تعاریف می‌رسد، و نظام تعارف به یک نظام معادلات می‌رسد، و بعد از آن باید شاخصهٔ کنترل تحویل بدهید. پس اجمال منطق ما، در مقایسهٔ با آن دو منطقی که توضیح آن گذشت، منطق انتزاعی که به نظر ما کاربرد هم در این منطق دارد، در سطح تبعی است، و منطق دانشگاه که آن مجموعه‌نگری را تمام می‌کند، اما ربط به جهت غایت عالم را تمام نمی‌کند. چون مدعی نیست؛ زیرا از همان اول می‌گوید من کافرم، مادی هستم. پس آن جواب انقلاب ما را نخواهد داد.

تعریف علم، فرهنگ ابزار پرستش عباد و نفی تعریف علم به اشراف و حضور مطلق:

اما در عین حال بحث فرهنگی ولایت فقیه و مباحث کلامی کیفیت پرستش و عبادت، اندیشیدن ما را تمام می‌کنند و بمنزلهٔ حضور و اشراف و کشف یا علم حضوری به منزلت ولایت تکوینی یا ولایت تاریخ، یا ولایت اجتماعی نمی‌باشد. بلکه اینگونه مباحث خطکشی برای ایجاد ارتباط صحیح با حوزه‌ها و جاذبه‌های بالاتر است. برای روشن شدن این نکته که فرهنگ ابزار پرستش است توضیحاتی لازم است تا مطلب واضح بشود. بطور نمونه در روایاتی آمده است که ... حضرت جبرائیل در شب معراج خدمت نبی اکرم(ص) بودند. به یک جائی که می‌رسند حضرت می‌گویند چرا نمی‌آئی؟ حضرت جبرائیل می‌گویند اگر بیایم، می‌سوزم، (به این مضمون) یعنی ظرفیت عبور نیست. یعنی به محض اینکه به آن جاذبه نزدیک بشود، دود می‌شود، از بین می‌رود. در یک روایت شریف دیگری آمده است که، حضرت جبرائیل می‌فرماید: از باغچه‌های کوچک اهل بیت عصمت و طهارت(ع)، میوه‌های کال آن رزقمان است. این که ما فکر می‌کینم که می‌رویم و فکر می‌کنیم و علم پیدا می‌کند و بعد علم مطلقی پیدا می‌شود و غیره، اصلاً از این خبرها نیست. این مختصر، اشاره‌ای بود اجمالی، توضیح و تفسیر آن در مباحث آینده خواهد آمد.

۴ - تقدم ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی در پیدایش تغییرات و تکامل فرهنگ و علم

نهایت ما، فناء در معصوم است. این نبوده است که خدا، ما را خلق کرده و بعد ما طغیان کردیم و سپس مجبور شدیم و پیغمبر فرستاده است. بلکه حضرت می‌فرماید: ما بودیم و خدای متعال. هزاران هزار سال خدای متعال را عبادت می‌کردیم. کس دیگری اصلاً نبوده. بقیه برای نبی اکرم(ص) خلق می‌شوند.

بالاخره، اگر بخواهیم فلسفه را شیعه بکنیم، باید بر آن، زیارت جامعه، دعای ندبه، مفاتیح و حدیث شریف کساء حاکم باشد. چون اینها ابزار پرستش ما است. معصوم واسطه است، هم شفیع است هم واسطهٔ خیر برای رسیدن مطلبی به ما. آنها اول، وسط، معدن و منتهای خیرند. سابق بر اینکه ما تقاضا کنیم، آنها حضور دارند.

ما با عنایت چه کسی حکومت کردیم؟ با عنایت حضرت ولی عصر(عج). آیا می‌شود ایشان امضاء نکنند. از اولین کلمات حضرت امام(رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) تا آخر. در همه جا می‌گویند: من مدیون اسلام هستم. یک چیز را به خودشان نسبت نمی‌دهند.

همه‌اش می‌گویند، آنها. آنها حاضر بودند.کل صحیفه را بیاورید، یک کلمه بر آن شامل است، «اسلام» اسلام در منزلت اعلا. نه اسلام که در سطح نازل که ما مجبوریم با اهل سنت مذاکره بکنیم. اسلامی که در اول وصیتنامه خود ذکر می‌کند (قرآن و اهل بیت).

ما جهان بینی ادارهٔ حکومت می‌خواهیم، یک جهان بینی که امور مادی عالم را به آیات و روایات تحمیل نکرده باشد. بلکه باید انقلاب حضرت امام(ره) را بچشیم، و دست توانای حضرت ولی عصر(عج) که پشت قضیه است، ببینیم. و هنوز هم است. یعنی به نظام ولایت حقه الهی بی ادبی نکنیم، نشکینم و پرده دری نکینم، این قدرت را نشکنیم. هماهنگ عمل کنیم، در منزلت خودمان شدّت پیدا می‌شود و عباد پراکنده نمی‌شوند؛ وحدت کلمهٔ آنها از بین نمی‌رود. (انشاءاللّه در ادامهٔ مباحث در بحث جامعه‌شناسی توضیح کامل خواهیم داد.

حکومت اسلامی؛ یعنی هماهنگ کردن ولایت اجتماعی به ولایت تاریخی معصومین(صلوات‌اله علیهم اجمعین) که مقدمه ظهور واقع شود، نه چیز دیگری. به همان دلیلی که غیبت واقع شده است، نه غیبت در منازل بالا، که ما درکی از آن نداریم، ظهور هم در یک مراتبی درک از آن را نداریم.

صلوات خدای متعال در عالم ظهور بر اهل بیت عصمت و طهارت چیست؟ نمی‌دانیم. اما اثرش برای ما چیست؟ برپائی عدالت در صحنهٔ جهانی.این را می‌شود فهمید.

اینکه ۱۴۰۰ سال همه از وجود مبارک حضرت ولی عصر(عج) محروم هستند، به علت این است که تولی اجتماعی ندارند. این حرف برای «منزلت» ما صحیح است، نه حقیقت منزلت بالا. پس چون تولی اجتماعی نیست، حضرت هم نیستند. اگر تولی اجتماعی پیدا شود، و شیعیان در سطح اجتماعی شرح صدر پیدا کنند برای همراهی با ایشان، مقدمه ظهور واقع می‌شود. پس قطعاً به دلیل عقلی، بدون حکومت (سلسه حکومتها) ما به ظهور نخواهیم رسید. این اصل موضوعهٔ تمام است. باید چنین چیزی باشد. پس همهٔ فلسفه وجودی حکومت در دستگاه الهی متقوم کردن ولایت مطلقه فقیه به ولایت تاریخی معصومین(صلوات‌الله علیهم اجمعین) است. ابزار فهم آن چیست؟ قرآن است. همان کلمات مبارک خودشان. تا بحال ضعف از چه جایی بوده است؟ نقص از ما بوده. این نقص برطرف می‌شود، انشاءالله بازتر و روشنتر می‌شود. یعنی روز رزقش می‌رسد.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس

رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

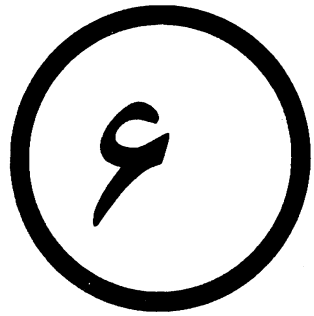

جامعه شناسی عینی از توصیف اسلام

اداره کل طرح و برنامه

شهریور ۱۳۷۷

بسمه تعالی

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

سرپرست پژوهش: حجة‌الاسلام والمسلمین دکتر صدوق

مشاورین طرح: آقایان علم‌الهدی و غیاثی

مجری طرح: اداره کل طرح و برنامه

ویراستار: آقای غیاثی

پیاده کننده: ایوب پوراکبر

حروفچینی: محمدرضا کرمانشاهی

تاریخ جلسه: ۷۷/۴/۱۰

تاریخ انتشار: ۷۷/۶/۲۵

کد بایگانی: *K . 6*

فهرست مطالب

عنوان *صفحه*

مروری بر بحثهای گذشته ۴

تحلیلی از جریانات بعد از دوم خرداد ۶

جامعه شناسی عینی از توصیف اسلام ۶

تعریف اسلام در سطح خُرد ۶

تعریف از اسلام در سطح کلان ۷

تعریف از اسلام در سطح توسعه ۸

بسم الله الرحمن الرحیم

مروری بر بحثهای گذشته

الف) ابتداء کیفیت ارتباط اداره انقلاب و تصرف در اختیارات عباد را با دین توضیح دادیم.

ب) سه بحث مقبولیّت، معقولیّت و مشروعیّت مطرح شد که نوع بحث‌های مطرح شده، بحث معقولیت بود.

ج) بعد فرهنگ حوزه و دانشگاه را بررسی کردیم، از یک جهت که ما دارای دو منطق هستیم بنام، *منطق اعتقادات* که اعتقادات هستی شناسی ما را تمام می‌کند؛ و *منطق اصول* که ربط روابط اجتماعی ما را با شارع تمام می‌کند، احکام روابط اجتماعی ما را تمام می‌کند، احکام باید، نباید ما را از شارع تمام می‌کند، که به آن منطق استناد یا منطق تفاهم با شارع می‌گویند.

د) بعد منطق اداره را (منطقی که این احکام و این رساله ما را در نظام جاری کند)، بررسی کردیم.

ه) به دنبال این، بحث روش مطرح شد که فرهنگ حوزه و دانشگاه با چه روشی‌هایی کار می‌کنند و مقداری دربارهٔ حساسیتی که روش دارد و جلوگیری از انحراف و عدم انحراف می‌کند بحث کردیم.

و) بعد منطق انتزاعی، منطق مجموع نگری و منطق تکاملی و منطق نظام ولایت را تبیین کردیم که برای اداره نظام منطق سوم را لازم و کارآمد دانستیم.

ز) سپس کارآمدهای هر کدام از آن سه منطق و جهت دار بودن را هم در آن نشان دادیم.

پس بیشتر بحث ما در قدم اول، بحث روشی بوده؛ یعنی اگر ما یک حوزه قرار بدهیم برای معصومین(صلوات الله علیهم اجمعین) که ادراک آنها، ادراک برابر علم ربوبی است یعنی کیفیت آگاهی آنها از سنخ آگاهی ما نیست، بعد تکلیف و نحوه ارتباط غیر معصوم با معصوم چگونه می‌شود؟ آن موقع برای انسان تعقل و ادراک تدریجی الحصول مطرح می‌شود. هرگاه این تعقل، اندیشیدن و علم تدریجی الحصول را قاعده مند بکنید از آن ماشین تفقه و تعقل بیرون می‌آید و این بحث منطق و روش است. پس روش به طبع غیر معصوم مطرح می‌شود؛ یعنی چون غیر معصومین می‌خواهند تکامل پیدا بکنند ـ نه فقط برای جلوگیری از خطاء که برای جلوگیری از خطاء هم است ـ بلکه یک قدم هم بالاتر که تکامل پیدا کنند ظرف تفکرشان را توسعه دهند. آنچه که در اول منطق صوری آمده (غایت علم منطق جلوگیری از خطاء است) نفی تعریف کرده که برای

جلوگیری از جدل است، بلکه یک قدم بالاتر برای این است که در تاریخ، این تعقل و اندیشیدن تکامل پیدا می‌کند؛ پس باید هر چه جلوتر برود این ظرف اندیشیدن هم توسعه پیدا بکند. پس ضرورت بحث روش، ـ از اینکه مبتلا به غیر معصومین هست ـ برای ارتباط برقرار کردن با حقایق عالم مطرح شده. پس ما بدنبال این هستیم که حوزه‌های روشی خودمان را هماهنگ کنیم، حوزه‌های معرفتی خودمان را هماهنگ کنیم. اما از چه منزلتی؟ از منزلت منطق، از ریشهٔ ریشه.

ح) سپس بحث فلسفه نظام ولایت مطرح شد که گزارشی اجمالی از منطق نظام ولایت هم داده شد.

حالا می‌خواهیم بحث را یک قدم دقیق‌تر و عمیق‌تر بکنیم، بگویم که فرمایشات مقام معظم رهبری، حضرت امام(ره) یا فرمایشات معصومین (ص) در برنامه حکومت و حکومت داری نمی‌شود جاری بشود مگر اینکه یک جامعه شناسی و نگرشی اجتماعی داشته باشیم؛ اگر نداشته باشیم اگر دقت نکنیم و نسازیم و تحمل نکنیم و فکر نکنیم؛ یعنی استقلال فرهنگی را بوجود نیاوریم مبتلا به آن چیزی که در جامعه هست خواهیم شد واز آن ابزارها استفاده خواهیم کرد.

تحلیلی از جریانات بعد از دوم خرداد

به نظر می‌آید جریاناتی که بعد از حادثه دوم خرداد پیش آمد از نظر فرهنگی اگر بخواهیم تحلیل کنیم، مبتلا به شدن؛ یعنی درگیر شدن به فرهنگ جامعه شناسی غرب است که آن اساس قرار گرفته برای راه‌حل‌های اجتماعی نظام، اگر آن اساس قرار بگیرد حتماً کلام معصوم (علیهم السلام)، فرمایشات حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری را بر آن پایه می‌فهمد؛ که یک طرف حرف مقدس و نورانی است اما با چه عینکی؟ جامعه شناسی غربی، با جامعه مدنی، با مردم سالاری و با اصل بودن دمکراسی.

یکی از راههای انحرافی؛ یعنی از انحرافهای محوری در دایره فرهنگ که نظام به آن مبتلا می‌شود، تعاریف جامعه شناختی غربی است که، عینک دیدن کلمات معصومین(ع) بشود. این همان دنیای قرآنی است که منافقین می‌گویند. این همان انحرافات روشنفکری است که مقام معظم رهبری می‌فرمایند: تولدش در ایران بیمارگونه بوجود آمده است ـ از پایگاه آن فکر بیایند به طرف دین، دین را بخواهند ببینند، نه بالعکس، نه با تعبد نسبت به دین تا به اندیشه جدید برسند این مقدمه ریشه‌اش یک مفاهیمی است که در حوزه و دانشگاه باعث می‌شود که یا کار بردی نشوند یا مفاهیم دانشگاه را متوجه می‌شوید که کاملاً مادی است.

جامعه شناسی عینی از توصیف اسلام

این جامعه شناسی عینی از توصیف اسلامی، اسلام را در سه سطح خرد و کلان و توسعه می‌شود دید. کدام اسلام؟ قدرت عینی خارجی دین. قدرت اسلام چیست؟ قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است.

تعریف اسلام در سطح خُرد

قدرت سیاسی آن، اقامه عزاداریها، گریه‌ها، برگزاری جلسات، منبر رفتن‌ها و ایجاد انگیزه‌ها که از قدیم الایام هم این ادراک از قدرت اسلام بوده؛ یعنی تعریف سنتی از اسلام قدرت فرهنگی هم یعنی از طریق منبر یک سری احکام، عقاید و امور تاریخی را برای مردم گفتن. پس قسمت اول با اقامه عزاداریها و سینه‌زنیها از طریق حسینیه‌ها ایجاد انگیزه برای دین کردن، قسمت دوم درس اخلاق، آموزش احکام و اعتقادات گفتن و سرگذشت بزرگان اسلام را در منابر مطرح کردن شد. بخش اقتصادی آن هم اینکه آقایان روحانیون با ذیّ طلبگی خود عمل مردم را تحت تأثیر قرار بدهند؛ یعنی بین مردم مثل مردم زندگی کنند و مردم چون می‌بینند

که اینها در سطح خودشان هستند تحت تأثر قرار می‌گیرند. پس انگیزه، اندیشه و رفتار مردم از طریق منبر، مسجد و تبلیغ سنتی که بوده است بالا می‌رود، تعداد نماز خوانها، روزه بگیرها، مسجد ساختن، خیرات و صدقه دادن بیشتر می‌شود. پس اسلام یعنی چه؟ یعنی بالا رفتن همین قدرتها. یعنی قدرت مردم در این سه حوزه بالا برود. طریقش چیست؟ منبر و مسجد، همین. پس هدف از تربیت طلبه چیست؟ ارتباط برقرار کردن با مردم و ارتقاء ظرفیت آنها است این تعریف از اسلام، تعریف خرد است؛ یعنی تعریف از قدرت عینی اسلام.

تعریف از اسلام در سطح کلان

تعریف دوم در سطح کلان است، تعریف کلان از اسلام به آن معنا است که توجه به امر حکومت دارد. حکومت‌ها ایجاد عدل و ظلم می‌کنند، در سرنوشت مردم اثر دارند یا مردم تحت فشار هستند تا نیستند. سلاطین جور یا مردم را تحت فشار قرار می‌دهند یا عادل هستند و با مردم مدارا می‌کنند. پس غیر از آن کارهایی که متداول هست (منبر رفتن، بیان احکام و عقاید و آن ذی طلبگی داشتن) یک کار دیگری هم باید کرد. چه کار باید کرد؟ باید برای مردم گفت که چه کسانی ظالمند و چه کسانی عادلند، و اگر کسی ظلم می‌کند باید جلوی ظلم را هم گرفت. چرا، بخاطر اینکه اسلام احکام عدل و ظلم دارد. پس حکومت باید مقیّد به پیاده کردن احکام شرعیه فردیه باشد. این احکام رساله را احکام فردیه می‌دانیم. پس حکومت مقیّد می‌شود به این مجموعه قواعد که در حوزه امور سیاسی نحوه ارتباط برقرار کردن با مردم بر اساس جلب آراء مردم تعریف می‌شود خودشان را معرفی بکنند و مردم بیایند به ایشان رأی بدهند مثل مرحوم مدرس و مثل آیة اللّه کاشانی و در حوزه فرهنگی بر اساس همان معادلات می‌آمدند مجوز یک مجله‌ای می‌گرفتند ـ فقط از طریق منبر و مردم ارتباط برقرار نمی‌کردند ـ یا وارد دانشگاه‌ها می‌شدند، دانشگاه را پایگاه نشر اسلام قرار می‌دادند، یا عضو هیأت علمی دانشگاه می‌شدند این هم راهبردهای موجود فرهنگی؛ و در حوزهٔ اقتصادی، بازار را تأیید می‌کردند، با همان راهبردهای موجود و می‌گفتند: قدرت مالی بازار بالا برود، اسلام و حوزه تقویت می‌شود. چون وجوهات حوزه‌ها از همین درآمد بازارهاست (خمس و وجوهات که داده می‌شود). پس هر چه بازارهای ما قدرت مالیشان بالاتر برود، قدرت اقتصادی اسلام هم بالا می‌رود. پس اینکه حکومت‌ها مشروط بشوند؛ یعنی حاکمها و نظامها مقید بشوند به پیاده کردن احکام فقها، ملتزم بشوند به عمل به احکام شرعیه.

تعریف از اسلام در سطح توسعه

اما سطح سوم توصیف از قدرت اسلام در سطح توسعه: این سطح قدرت اسلام می‌گوید: همه قدرتها باید الهی باشد. ولایت اجتماعی شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول اللّه(ص) است. با این اندیشه حکومت و ولایت را بالاصاله حق انبیاء می‌داند و همه زمامداران را در همه کره عالم غاصب می‌داند. حق،حق خداست؛ یعنی خدای متعال خالق است و حکومت کردن بر عباد هم نیابت می‌خواهد. امر حکومت که یک امر بریده از پرستش خدای متعال نیست، پرستش خدا یک امری است و حکومتداری یک امر دیگر البته این را توجه داشته باشید که کتاب حکومت اسلامی حضرت امام یعنی بخش فرهنگی حرکت امام بر اساس سطح کلان است ولی رفتار عینی و عملیشان بر اساس سطح سوم است. اما جهت گیری فرهنگی امام(رحمة اللّه علیه) شش الی هفت سال بعد از انقلاب طرح می‌کنند، هماهنگ با رفتارشان و طلب تولید فکر جدید را از حوزه‌ها دارند (در همان بیاناتی که می‌فرمایند زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد هست ولایت فقیه هیچ حکم فرعیه‌ای با آن مزاحمت ندارد امام(ره) این را به صورت کلامی مطرح می‌کنند؛ گرچه بحث حکومت اسلامی امام(ره) در نجف فقهی است اما جهت گیری‌های فرهنگی که برای آینده نظام مرتب ترسیم می‌کند در سالهای بین ۶۸ـ۶۷ـ۶۶، نشان دهنده جهت جدید و اندیشه‌های جمع بندی شده حضرت امام است). بر این اساس این درک از قدرت عینی اسلام، که حکومتداری همراه با برنامه ریزی اثباتی است، نه ملاحظه عدم مخالفت، نه اینکه دین به صورت التزام کلی برنامه بشر را ابتدا تا پایان دارد، بلکه از آن کلیت بیرون آید و در اداره یک نظام حضور پیدا کند این می‌شود حرف سوم که امام(ره) بوجود آورد و پرچمدار ادامه این راه هم مقام معظم رهبری است.

با چه فرهنگی می‌شود این را پیاده کرد؟ برای پیاده کردن آن باید جامعه شناسی روان شناسی (روانشناسی حکومتی) و علم مدیریت آن را ارائه داد، باید بر اساس دستگاه الهی تعریف سازمان را ارائه داد. این می‌شود سطح سوم از توصیف قدرت اسلام، این قدرت آنوقت مقابل قدرت کفر موازنه حریف می‌طلبد. قدرت کفر یک قدرت، قدرت اسلام هم یک قدرت، روبروی هم هستند.

اگر این اتفاق بیافتد سطح کلان هم تأمین می‌شود، و توضیع اختیار، توضیع اطلاع و توضیع ثروت هم نسبت به عدل پیدا می‌کند، از منزلت ساختارهای اجتماعی، نه به صورت خرد که یک ماده و قانون را عوض کنید تا درست بشود، مادّه قانونها در یک بسترهایی حرکت می‌کنند در اتوبانهائی حرکت می‌کنند که در سطح دوم توجه به اتوبانها ندارند مایل هستند که کار درست بشود عدالت پیاده بشود، ولی عدالت را خورد

می‌بینند؛ یعنی اگر یک قانون عوض یا جابجا بشود درست می‌شود ولی در پشت قانونها اتوبانهای رفت و آمد این قانونهاست، که آن به برنامه ریزان برمی‌گردد، به جامعه شناسی در سطح کلان که در موازنه، اصل قدرت را می‌بیند، دو تا جاذبه اصلی را درگیر می‌بیند، به آن برمی‌گردد. پس اگر سطح سوم را تأمین کنید سطح دوم هم به شکل بسیار خوبی تأمین خواهد شد و به طریق اولی سطح اول و خرد هم تأمین خواهد شد. سطح اول مساجد و نمازخانه‌ها به ارتقاء ظرفیت توسعه پیدا می‌کنند. حضرت امام(ره) جوانها را از کاواره‌ها از سر چهارراه‌ها، با آن موهای بلند، شلوارهای پاچه گشاد و کفشهای پاشنه بلند، آورد در سطح مبارزه، ولی بالعکس اگر با آن سطح اول برخورد می‌کردید مثل برخورد مرحوم آقای کافی و دوستانشان، این همه زور می‌زنند مشروب فروشی رو بروی مهدیه را تعطیل کنند و بعد تبلیغ می‌کردند که ما عوض کردیم و آقا را مؤمن کردیم در حالیکه این آقا را عوض می‌کردند، در صد جای دیگر مشروب فروشی باز می‌شد. این کار هم اجر دارد و من نمی‌خواهم نفی کنم. در یک سطحی، در یک منزلتی کار یک عده‌ای هم هست، یک روز هم کارآیی داشته ولی امروز با آن سطح از نگرش می‌توانیم الآن اداره بکنیم یا نه، می‌توانیم پاسخگوی مسائل باشیم یا نه. آن راهکارها در آن زمان کار خودش را کرده بهترین موضع گیری هم بود، در زمان تقیّه بهترین عمل هم بوده آیا با آن اداراکات می‌شود یک نظام را اداره کرد آیا در سطح کلان و راهبردهایی که دیگران بوجود آورده‌اند می‌شود پاسخگوی نیازهای اجتماعی یک حکومت بود؟ یا راهکارهای نو و ساختار اِعمال ولایت را باید به نحو جدید ترسیم بکنید و خودتان نسبتش را به دین و حجیتش را تمام بکنید؟

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس

رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

۷

گزارش اجمالی از مبحث جامعه شناسی از منزلت

متد و روش (فلسفه و منطق)

اداره کل طرح و برنامه

شهریور ۱۳۷۷

بسمه تعالی

تحلیل موضوعات برنامه

سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور

بر اساس رهنمودهای رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی

سرپرست: حجة الاسلام و المسلمین دکتر صدوق

مشاورین طرح: آقایان علم الهدی و غیاثی

مجری طرح: اداره کل طرح و برنامه

ویراستار: آقای غیاثی

پیاده کننده: ایوب پور اکبر

حروفچینی: مرتضی علیزاده

تاریخ جلسه: ۳۱ / ۴ / ۷۷

کد بایگانی: جامعه

فهرست مطالب

گزارشی اجمالی از مبحث جامعه شناسی از منزلت متد و روش (فلسفه منطق) ۴

ادراکات حقیقی ۴

ادراکات اعتباری ۴

تقسیمات وهم و خیال به معنای عام ۵

اثر این متدلوژی (تقسیم همه ادراکات به حقیقتی و اعتباری) در عمل ۵

ولایت فقیه جزء امور حقیقی است یا اعتباری؟ ۶

متدلوژی و روش تحقیق حسی و دانشگاهی ۶

چرا دین مادی است؟ ۶

دین از دیدگاه روش تحقیق حسی ۷

دین چگونه بوجود آمد؟ ۷

پیدایش دین از دیدگاه روش حسی ۷

متد، روش، تفکر و نظر ما ۷

از نظر جامعه شناسی ۸

جامعه‌شناسی بر اساس اختیار ۸

ولایت مطلقه یعنی چه؟ ۹

تعریف اجمالی پرستش بر اساس اختیار ۹

بسم الله الرحمن الرحیم

گزارشی اجمالی از مبحث جامعه شناسی از منزلت متد و روش (فلسفه منطق)

در این مبحث سعی می‌شود گزارشی از بحثهای معقول داده شود تا بتوان وارد طراحی یک الگو برای سازمان شد.

متدلوژی و شناخت شناسی حوزه نسبت به جامعه، ولایت فقیه، حکومت و انقلاب چه می‌گوید؟ آیا قدرت دفاع دارد یا نه؟

در مقاله ششم اصول و روش رئالیسم و تمام کتابهای منطقی ادراکات را به حقیقی و اعتباری تقسیم نموده‌اند.

ادراکات حقیقی

ادراکات حقیقی مفاهیمی است که باید مرآت از حقیقت باشد، و ما را به واقعیت و حقیقت منتقل کند؛ علت پذیر باشد یعنی علیت درآن جاری باشد. ادراکات حقیقی، علم، یقین، قطع و حجیت به ما می‌دهند. یا به تعبیر منطقی برهانی هستند. با توجه به این خواصی که برای ادراکات حقیقی ذکر شد، ادراکات حقیقی باید کلی باشد، چرا؟ بخاطر اینکه بتواند با مصادیقش تطابق صد در صد داشته باشد؛ تا بتواند اشراف از تمام جوانب (اشراف مطلق) را به ما بدهد. پس باید تطابق صد در صد در آن جاری باشد، که در قیاس شکل اول مندرج بشود که منتج شود.

ادراکات اعتباری

ادراکات اعتباری ادراکاتی است که سلباً هیچ کدام از خصوصیات ادراکات حقیقی را ندارد، و اثباتاً ادراکاتی است قراری، جعلی و اختیاری مثل مفهوم پول، سازمان و لشکر. این مفاهیم فرق می‌کند با مفاهیمی مثل هستی، ماهیت، علیت و جوهر. برای مجموعه ده هزار نفر مفهوم لشکر برای مجموعه دو هزار نفر مفهوم تیپ، و برای مجموعه ۲۲ نفر مفهوم دسته جعل کرده‌اند، پس مفاهیمی مثل لشکر و تیپ و ...مفاهمی جعلی و اعتباری هستند که در خارج حقیقتی ندارند تا مفهوم بتواند در خارج بر آنها منطبق شود، چون موضوعاً

مطابقی ندارند و قراری است و لو برای آن آثاری بشمارند، ادراکی است اعتباری.

این مفاهیم به ما علم، برهان منطقی و حجتی را به دست نمی‌دهند، اگر حقیقتی نداشته باشد، می‌شود یک ماهیت وهمی / ذهنی که شما جعل نسبت می‌فرمایید، یعنی جعل راه می‌فرمائید.

این مفاهیم از امور تکوینی و قوانین نفس الامری نیست، بلکه از امور جعلی و تشریعی است. این تشریع می‌خواهد راه را مشخص کند، و راه هم امر وهمی و خیالی است.

تقسیمات وهم و خیال به معنای عام

این وهم و خیال به معنای عام دارای تقسیماتی است:

۱ ـ اگر نسبتی به مقصد نداشته باشد (که راه را عوضی طراحی کرده) اصطلاحا به آن اوهام گویند.

۲ ـ اگر نسبتی به مقصد داشته باشد و با اشراف تام باشد، می‌شود جعلی که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید (احکام شرعیه).

۳ ـ اگر نسبتی به مقصد داشته باشد و یا اشراف تام نباشد، علم به آن بنای عقلاء می‌گوید؛ مثل قوانینی که در مجلس، عقلاء قوم می‌گذارنند.

اثر این متدلوژی (تقسیم همه ادراکات به حقیقتی و اعتباری) در عمل

اثر این متدلوژی در عمل چیست؟

۱ ـ در اصول فقه: در اصول فقه تقریبا همه مفهومها به اعتباری و حقیقی تقسیم می‌شود مثل؛ احکام تعبدی (احکامی است که باید در آن نیت و قصد قربت جاری باشد) که از امور حقیقی می‌دانند و احکام توصلی (احکامی است که احتیاج به نیت ندارد مثل طاهر کردن لباس) تقسیمات دیگری هم که می‌کنند تقریبا ریشه متدلوژیکی آن همین است، یا به ادراکات حقیقی بر می‌گردد یا به ادراکات اعتباری، یعنی یا علیت و قیاس در آن می‌تواند جاری شود یا نمی‌تواند در آن جاری بشود.

۲ ـ در تکامل: تکامل را تجزیه می‌فرماید به تکامل حقیقی (تکامل معنوی)، و تکامل مادی، تکامل مادی بر می‌گردد به معیشت مردم و جامعه که می‌گویند دین در این باره نظر ندارد، بلکه این نوع تکامل با تجارت بشری رو به جلو می‌رود، مثل صنعت، کیفیت پوشاک، خورد و خوراک وکشاورزی.

امروز بنا دارند حمل و نقلشان را با ماشین انجام دهند لذا قرار گذاشتند و به دست هم آوردند پس تکامل مادی جزء امور اعتباری است.

اما تکامل معنوی جزو امور حقیقی است، در این تکامل اختیار انسان اصل است، مورد خطاب شارع است. قیامتی دارد، جهنمی دارد و بهشتی.

در هر صورت این متدلوژی وقتی که وارد بحث تکامل و توسعه می‌شود بر اساس همین تقسیمات (اعتباری و حقیقی) قائل به تفصیل می‌شوند.

ولایت فقیه جزء امور حقیقی است یا اعتباری؟

ولی فقیه را سلطان عادل می‌دانند، بهتر از کریم خان زند که فقط وکیل الرعایا بود و قید فقاهت و عدالت نداشت، و این که قید فقاهت و عدالت دارد چه بهتر که فقیه باشد چون الاصل عدم الولایة، اصل ولایت نکردن است و این اصل عدم الولایة از ادراکات حقیقی است و ولایت کردن می‌شود اعتباری زیرا ما قرار می‌گذاریم که شخصی بر ما ولایت بفرماید این می‌شود اعتباری، وقتی اعتباری شد همه تصرفات و شئونات ایشان می‌شود اعتباری، (تصرفات او قطع آور نیست البته این به این معنی نیست که آثاری ندارد، بلکه به اندازه‌ای که هرج و مرج نشود اثر دارد) چون ما قانون می‌خواهیم و به تبع قانون ما یک مجری می‌خواهیم قرار گذاشتیم که مجری ولی عادل باشد تا نظم معیشتی مسلمین بر هم نخورد.

پس بر اساس این متدلوژی یک تعریف درستی از حکومت، انقلاب و ولایت فقیه بدست نداد.

متدلوژی و روش تحقیق حسی و دانشگاهی

در مقابل آن متدلوژی، شناخت شناسی و روش تحقیق حسی و دانشگاهی است. اینها قائل هستند که جامعه دارای یک حقیقتی است و عواملی هم در شکل گیری آن دخیل هستند و آن عوامل هم قابلیت این را دارند که ما به آن دست پیدا کرده و نسبتهایش را عوض کنیم، قابل کنترل هم هست. اینها جامعه را یک کل در حال حرکت و جریان می‌دانند، می‌شود پیش بینی کرد و به آن علم پیدا کرد و معادله تصرفش را هم بدست آورد.

دین از دیدگاه روش تحقیق حسی

چون جامعه را ذوحیات می‌دانند و حیات را بر اساس زیست شناسی تعریف می‌کنند وزیست شناسی را بر اساس فیزیک و در فیزیک همه چیز را به سلول و الکترون و نترون بر می‌گردانند وقتی فیزیک مادی شد بر اساس آن فلسفه، فلسفه حیات مادی است؛ این فلسفه حیات مادی در انسان شناسی‌اش حضور پیدا می‌کند و روان شناسی و شناخت شناسی را مادی می‌کند و این روان شناسی مادی زیر ساخت جامعه شناسی‌شان قرار می‌گیرد و در نهایت دین می‌شود زائیده فکر بشر اینها دین را یک سری آداب و سنن می‌دانند که زائیده دست و فکر بشر است.

پیدایش دین از دیدگاه روش حسی

از دیدگاه اینها دین (احکام اقتصادی و غیره) تحت شرائط بیولوژیکی، تاریخی، اجتماعی و زیست محیطی بوجود آمده است. پیامبر یک متفکر است نه رسولی است که از طرف خدا آمده باشد.

این حاصل این تفکر است، آیا این متد و تفکر می‌تواند برای مطالعه انقلاب مبنا قرار بگیرد؟ قطعا خیر. بلکه حتی این جامعه‌شناسی نتوانسته برای کنترل انقلاب هم مبنا قرار بگیرد. اگر کارآئی داشت می‌توانست انقلاب را کنترل کند. اصلا خود تحقق انقلاب دلیل شکست عملی این تفکر و تئوریهای جامعه‌شناسی است حتی متفکران دنیا تا به حال نتوانسته‌اند برای کنترل انقلاب راه حلی بدهند. پس هم به دلیل نظری و هم به دلیل عینی این تفکر مردود است.

متد، روش، تفکر و نظر ما

ما می‌گوییم علم جریان کیف پرستش است. همانگونه که ما مختار آفریده شده‌ایم و باید به ربوبیت الهی تولّی داشته باشیم، تعقل ما هم باید تولی داشته باشد، عقل هم مخلوق بشر است و دارای امتحان و باید منور بشود به نور کلمات وحی، تصرف کند آنها را در خودش و بپذیرد. یعنی در قدم اول باید عقل به در خانه انبیاء و اولیاء الهی متعبد باشد بعد که تعبد پیدا کرد، می‌تواند بگوید: توسعه و تکامل من دارای پایگاهی است خارج

من (دو استقلال نکند) پس باید به ولایت فاعل ما فوق متولی باشد.

از اینجا (از آنجایی که متولی می‌شود که آن فاعلیت کند در فاعلیت عقل) حرکت اثباتی عقل شروع می‌شود.

چگونه شروع می‌شود؟ در نظام اصطلاحات شرح آن گذشت. تا اینجا از نظر متدلوژی بود اما از نظر جامعه‌شناسی

جامعه‌شناسی بر اساس اختیار

چون اختیار و فاعلیت در دستگاه ما اصل است می‌گوئیم: اختیار تکامل باب است و از نظر اجتماعی و فردی بزرگ می‌شود، مرکّب است نه بسیط، اگر مرکب باشد یک ارتباط به ما فوق دارد و یک ارتباط به مادون به نحو بسیار کلی. ارتباط با ما فوق پرستش فردی، جامعه و آحاد یک نظام را شکل می‌دهد، که در این صورت می‌گوئیم فرد با جامعه انقطاع الی الله پیدا کرده است. [و ارتباط به ما دون] و یک فاعلیت در مادون می‌کند، تصرف در عباد می‌کند؛ در این صورت فعالیتهای در هم ضرب می‌شود، و می‌شود پرستش اجتماعی.

پس زیر بنای جامعه‌شناسی طرح شده از طرف این دستگاه پرستش اجتماعی است؛ یعنی هر اراده‌ای که تصرف می‌کند بریده از نیابت و خلاقت از خدای متعال نیست، یا به دل شکستن اولیه‌اش نیابت از خدای متعال می‌گیرد یا به اعراضی که کرده دارد طغیان می‌کند. پس بر اساس این دستگاه هیچ فعلی بدون قصد قربت واقع نمی‌شود.

جامعه چه طور شکل می‌گیرد؟ آقای الف، ب، ج و ... فاعلیتشان در ما دون در هم ضرب می‌شود، و جاذبه بزرگ اجتماعی حول یک جهت درست می‌شود. انضباط آحاد ملت ایران نسبت به دین، جاذبه جامعه الهی ایران را حول جهت تعبد بوجود آورده است. جامعه‌های دیگر هم حول جهت تعبد به شیطان درست شده است. جامعه القتاطی هم داریم.

چه چیزی مفسر اسلامیت یعنی ایمان به خدای تبارک و تعالی و ایمان به شیطان و التقاط است؟

مفسر، جهت است. آن کسی که شعارش را خدا پرستی قرار می‌دهد و سعی می‌کند آن را در صحنه عمل بیاورد، در روی کرهٔ زمین یکی است و آن ایران است.

آنهایی که مدعی پرستش دنیا هستند، پرچمدارشان کیست؟ آمریکا، اروپا و استکبار جهانی است. بینابین

چه کسانی هستند؟ آنهایی هستند که به دنبال نفعشان می‌باشند، نفعشان هر جا بود به همان طرف می‌غلطند. پس میزان قرب و بعد جوامع به جهت گیری آنهاست (جهت گیری اراده عمومی ملتشان حول یک جهت واحد).

اشکال: این شد مجموعه و مجموعه اگر کثیر شد از هم می‌پاشد.

جواب: مجموعه بدون محور و مغیر نمی‌شود باشد. هر مجموعه‌ای دارای مغیر است و مغیر همان ولی، ولایت و دستگاه رهبری است. این در هر جامعه‌ای صدق می‌کند، مخصوص جامعه ما نیست، جامعه آنها هم اگر بخواهد به صورت یک مجموعه حفظ شود، قوامش ولی و دستگاه رهبری است.

ولایت مطلقه یعنی چه؟

اشکال: خوب چرا می‌گوئید ولایت مطلقه؟

جواب: منظور مطلقه، اطلاق در جهت است، اینها قدرتشان را حول آن جهتی که انتخاب کرده‌اند می‌خواهند ببرند بالا، لذا هر چیزی که مزاحم و مانع ارتفاق قدرت، در مقابل نظامهای دیگر باشد بر می‌داریم، نه تنها ولایت، مطلقه است، بلکه ولایت کفر هم مطلقه است یعنی هر چیزی که قدرت کفر آنها را بخواهد بیاورد پایی مقابله می‌کند.

پس منظور از ولایت مطلقه از دیدگاه ما یعنی پرستش خدای متعال قید بردار نیست. نمی‌شود گفت در فلان صورت یا جا و مکان و زمان، خدا را نپرست. در آب خوردن، در وضع قانون، در فروش نفت، در تبادل فرهنگی و... در هر صورت باید خدای متعال را پرستید؛ مطلق است یعنی خدا پرستی گسترده است.

ولایت فقیه شعبه‌ای از ولایت رسول اکرم (ص) است؛ یعنی خلافت و نیابتی که جاری است، برای توسعه خدا پرستی در عالم است، این که قید بردار نیست، مطلق است.

تا اینجا بحث جامعه‌شناسی بر اساس اختیار بود و بر اساس نظام ولایت بحثی است جداگانه.

تعریف اجمالی پرستش بر اساس اختیار

می‌پرستد یعنی چه؟ موجود مختار است یعنی اختیار دارد، و اختیار دارد یعنی اراده خواست، تقاضای جدید و طلب دارد، یعنی سفارش دهنده است. خدای متعال هم خواست داشته است که محور عالم نبی اکرم (ص) باشد، محور کائنات پنج تن آل عبا باشد و به طفیل آنها خورشید، ماه و این نظام احسن عالم باشد.

هر گاه دو خواست روبروی هم همدیگر را بخواهند، بگوید خواست من می‌خواهم خواست تو باشد این می‌شود عشق. و اگر این خواست به انقطاع برسد یعنی به حدی برسد که بگوید: اصلا چیزی نمی‌خواهم مگر آن چیزی که تو بخواهی، می‌شود انقطاع الی الله.

قرب اراده و طلب می‌شود پرستش. می‌پرستد یعنی کمال عشق ورزی، کمال دوست داشتن، یعنی رفع ید کردن از خواست خود و جریان دادن خواست مولی، پس ما عدمی تعریف نمی‌کنیم به نخواستن بسنده نمی‌کنیم، بلکه بعد از رفع ید از خواست خود نیابت و خلافت کردن آن چیزی که او در ما دون می‌خواهد، من آنچه او بخواهد جاری می‌کنم. فرق دیدگاه ما با عرفاء در حوزه در همین جا است، که ما بحث را تکاملی به جلو می‌بریم، قائل به تکامل می‌شویم و آنها قائل به رفع ید از کثرت هستند. البته این معنی در بحث فلسفه نظام ولایت دقیق‌تر مطرح می‌شود که ولایت مبدأ کثرت می‌شود.